

بازدید شد  
۱۳۸۱

۲۸۶۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: ریاض منظر

مؤلف: محمد رضا الخطیب

موضوع تألیف: طب

شماره دفتر: ۱۰۷۱۳

شماره: ۲۲۷۳

۲۱۷۵

۳۱۷۵

بازرسی شد

۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	---	---	---	---	---	---	---	---	---

خطی - فهرست شده

۲۱۷۶



جلد ۱۸۷۱

۱	
۲	
۳	
۴	
۵	
۶	
۷	
۸	
۹	
۱۰	
۱۱	
۱۲	
۱۳	
۱۴	
۱۵	
۱۶	
۱۷	
۱۸	
۱۹	
۲۰	
۲۱	



عق. فهرست شد  
۳۹۷۶



بسم الله الرحمن الرحيم  
 انقسم لانفس غيرك في كل الارادات ولا معين لنا  
 في جميع الحالات فوق ووقو باجساد الدعوات واختم  
 واختم باخالو الحروف والكلمات حتى اكسب الربا في النبا  
 التي قد عهد في الربا في الاول بخودك يا فاضل الحاجات  
 فيقول العبد الاحقر محمد رضا والطبيب المحقر في هذا  
 قد كنت حرة ملكا ليل المركبات التي استعملتها ووجدتها  
 نافعا في الروية المفردة التي هي اقوى اثرات ونكات تسمى  
 لتدبر بصره وتعلم ان عينه نذرة لعلاج اكثر الامراض  
 من الفرق الى القدم بترتيب خلقته وضعه على فم انفسهم  
 الاطباء وهو انه قد قسموا اجزاء البدن الى سبعة ا  
 عضاء والية وهي الراس مع الرقبة والصدر مع ما فيه  
 والبطن مع ما فيه والظهر والاسنان التاسل واليدان والرجلان  
 لان يكون سهل الحصول للطبيب الممول من ارضي معالج  
 بايد وانست له كالصانع لمصر صفت دمر انست له حلت  
 جميع ما يحتاج اليه هذه الصفة باشد حجة وتبر فقل  
 ارفع اعلست وترتبة فاعل اذ اسبابا بامة كاملة صوت

می بندد و چون مطلع خاطرها بالذات در این ریاض جمع حکما  
پس باید گفت صفت و ترکیبها را هم و لواحق آنرا مثل  
سبب ترکیب و سبب تفاوت وزن او و در ترکیب  
در وجه و غیرها بر وجهه اتم و احوال مرتب ساختن بناء علیه  
این ریاض از دوازده منظر منظور اهل نظر تواند شد  
در مقتضیات ترکیب او و به بدانکه ملحوظ معالج در مقام  
سه چیز است علت علیل رفع علت پس تدبیر طبیب مقتضای  
هر یک از این سه فیصل بدین میگرد که اگر از یک دو اصل  
بجاء آید فیهما و الا بقوم روای دیگر رجوع کند با حد دیگر  
شود و این لازم دارد و تحصیل صورت خارجیه که مستعمل  
فولاید باشد بنا بر این گفته میشود که مقتضیات ترکیب  
از این سه جنس نیست که یکی تعلق بعلة دارد و یکی بمفعول  
که مأخوذ است از علیل و یکی بدو که از رفع علة مستفاد  
اما آنچه منوط بعلة و بمقتضای او است یا از راه  
است یعنی قوه مرض مجرد است که کیفیت بگذرد و تفاوت  
باقی نمی تواند کرد پس ناچار باید روای دیگر بان ضمیمه  
نموده تا مقایسه را شاید یا از جهت بکشت یعنی این

منظر اول

مطلوب



از دو کفایت بان عدد از حاجت مرض نمیتواند  
 کرد بلکه تحت جهت دضم دوی دیگر اول شامل  
 سوء مزاجات و اوقات ترکیب و اقتضای مختلفه  
 امراض را و آنچه تعلق با اعضا دارد و مقتضای  
 آن معالجه ترکیب ادویه میکند میتوان اندک یا اعتبار  
 شرف عضو باشد مثل معدة و کبد که اگر تنه <sup>شده</sup> شود  
 مدبر عملیات را با قوا بقدر عطره در این مقام استعمال  
 میکند تا قوه عضو شریف تجلیل نرود یا اعتبار بعد عضو  
 عللیل باشد و این مقتضی دوا امر است یکی آنکه بسبب  
 قوه دوی دیر بعضی عللیل هر سدا آنکه دوا بان عضو  
 رسیده قوه و منضم خواهد شد پس در اول دوی  
 با دوی مقصود ضم میکند تا سرعت مطلوب بتواند رسید  
 مثل خلط دوی ملطف یا مغلطات در علاج بر هر دو  
 دوائی ضم میکند که قوه دوی مقصود را از ضعف و هم  
 محافظت نماید تا بعضی مآزق خللی نیواند رسید مثل مزاج  
 مختلرات با ادویه کلید یا با اعتبار مشارکت عضو عللیات  
 مر عضو دیگر را مثل دماغ و معدة که محتاج است در علا

برآمد

هر یک از این عضویین دوائی که در این حال لا علاج میباشد  
 محتاج است بخدیر یعنی حرکت دادن آن عضو به ترکیب بعضی  
 از ادویه با ادویه مقصود تا انقباض از شدت  
 الم ایدای تمام نیاید مثل مزاج غم حشاش در معالجات  
 امراض مثانه یا با اعتبار و بازداشتن دواست و عضو  
 خاصی با قطع آن دوا اعتقاد بر آنکه از شان او سست  
 عضو برسد مثل خلط بزرگ یا ادویه مفتحه سست میکند  
 چه از شان مفتحات نفوذ و سرعت اخذ را با سفل  
 و خاصیت تخم تربیل دادن ادویه است با عالی بین  
 معارضه سبب بطوء اخذ را بیشتر و مطلوب بحال  
 میگردید یا با اعتبار کله ز و آنگذ که جوهر عضو سست به خلط  
 کرده شود در ادویه مرض عضو کدائی دوی مخفی که آرد  
 مقصود و در این عضو نفوذ نماید مثل ترکیب کردن  
 ادویه مدبره مفتحه با دوی مخصوص با حراض کلی یا با  
 خصوصیت است میان عضو و دوا مثل زرد شک و کاسی  
 در ادویه امراض کبد و جنس سیوم که بمقتضای ادویه <sup>سست</sup>  
 یا با اعتبار قوت و این مفید به معنیست یکی حفظ

که دواء انقباض دیگر باشد یا با اعتبار شدت حرکات عضویین مثل عصبیت عضوی



و در آن حرکت است یعنی در آن یک مثل داخل کردن اخوان در میان  
 که با زیاد کردن قوه در آن مخلوط و در آن یک مثل داخل کردن زبرد  
 بر یک مثل در سهل بدین نیت و چون بر یک یک با بدین مخلوط در آن  
 بقوت حرارت دفع نماید یا با قوه در آن قوه است مثل خلط صغیر  
 و در آن حرکت است اصل و در آن غایب و بعد از آن با اعتبار دفع حرارت  
 در آن از غرض مثل خلط صغیر با حرارت در غایب مده با اعتبار  
 که در آن است در آن در آن با اعتبار در آن و بطور نفوذ در آن  
 که یک با اعتبار لطافت و حرارت در آن نفوذ در آن در آن حرارت  
 برودت بطور نفوذ در آن لطافت کردن حرارت در آن محقق  
 مکنده و حرارت مکنه با بطور نفوذ در آن لطافت که در آن حرارت  
 نفوذ کند مثل خلط صغیر با در آن یک در آن و در آن با قوه در آن  
 فعل غیر مقصود است مثل داخل کردن محو در آن و در آن در آن قوه  
 چرا که غرض با قوت و غیر مطلوب و جهت غرض در آن در آن در آن  
 بر آن داخل محو در آن فعل غیر مقصود مکنه منظور و در آن در آن در آن  
 او را در آن مفردات هر یک در آن نفوذ و اکثره و اکثره در آن  
 بنما همان یک در آن نیستند و جهت و عمل مختلف میزند  
 بمقتضا فعل هر یک در آن غرض و غرضی که حاصل از آن صورت هر چه  
 مطلوب هر یک مکنه و در آن مقصود میزند که مفرد میزند و میزند که هر یک  
 که هر یک میزند و مفرد میزند و در آن با اعتبار نفس او در آن نفس  
 یعنی دو انجمن جمیع در آن است سبب بیشتر و تفصیل شده و میزند

در آن حرکت است اصل و در آن غایب و بعد از آن با اعتبار دفع حرارت

که با اعتبار

۲ خیزند اما آنکه با اعتبار

که با اعتبار نفس او در آن است و در آن نه احتمال است و در آن  
 و قوه او در آن که ضعف مقصود بیشتر و قوه مقصود تفتیل در آن  
 و قلت نفع که او را بر وجه بیشتر و نفع سبب تفتیل در آن  
 نفع بهمان نفع چهارم ضرر و عدم ضرر او در آن عضو را که اگر در آن  
 ضرر عضوی را که اگر در آن ضرر عضو محتمل است که تفتیل در آن  
 میکند و الا فلا هیچ اضعاف و غیر اضعاف فعل در آن نفع که در آن  
 که اگر در آن ضعف فعل در آن نفع تفتیل و الا اکثره و آنکه با اعتبار  
 غیر بند و در آن یک با اعتبار یک در آن در آن عدم در آن در آن  
 مرکب و در آن نفع که در آن در آن نفع این مقصود و عمل سبب بیشتر  
 دوم بمقتضا حرارت و بعد غرض از مده است هر چه در آن تفتیل و بعد  
 سبب بیشتر که جمیع اسباب مفرد هر یک در آن اختلاف او را در آن  
 باشد اما آنکه جهت حرارت و در آن در آن در آن واحد است اختلاف  
 میزند و در آن در آن نیت که اسباب طریقی در آن در آن در آن  
 با زیادتی بطرف در آن اگر مادی اند قد بر سطحی از در آن در آن  
 و اگر در آن از یک طرف اطاعت که بمقتضا طرف غالب از در آن در آن  
 منظم است و در آن شکل مرکب و این تحصیل صورت هر چه مقصود هر چه  
 و محفوظ بودن آن از آن است مقصود نفع و مطلب اعلای مرکب از آن  
 و در آن یک تحصیل صورت هر چه مقصود و دیگری تفتیل در آن

تفتیل



و از جهت که مبطّل با مفعول باطل است و کتب بنده بر سر او است و باطل  
 در عمل بر کتب خود او و دیگر که با دفع کتب او و دیگر بر آن مرکب است و از جهت  
 میوه از تقویر و باطل فعل و کسر عادی فعل در او و دیگر مثال اول مثل در او  
 که در آن دو قوه است یکی قوه قایمه و دیگری قوه منفیه و فعل هر یک  
 بسبب عاقبت یکدیگر را بر وجه اتم و اتم صورت پذیرفت و چون باطل  
 مثل طینی از ضرر و عماره لایحه التمس و اقا قیاسا مثلا عترت ساری قوه قایمه  
 صورت کمال میگردد و اگر با مفعولت هم ساری قوه نفی بر نفس عاقبت  
 شایسته مثل خط بنفشه یا هلیله که چون دارد عاده شوند فعل در اول  
 تدبیر است و فعل دوم عماره را بر فعلی باید که مکتوبات همه فعل در او  
 باطل شود و بر صورت مبالغه کردن عماره باطلی بر هیچ کاف قوه  
 اگر بر وجه الحاق عماره بر مطلق بنده ابطال عمل عماره خواهد شد بلکه عمل عماره  
 اکل ظاهر میگردد و اما بحقیقتی اگر الحاق غایی بر عماره نمود بقدریک قوه  
 بر تبه بنده که از عقادت عماره زبانه بدارد بقدر این زیادتی امکان عمل  
 در در مشال است مثل اختلاط کثیر او مثل با صبر بر سر که صبر منقشی است  
 لکن صورت سبب و تفریق افاده عرفت و درگاه با کثرت عماره  
 کسر عادی را بخیر می کنند و مقل قوی میگردد افاده عماره عماره از تفریق  
 صبر از غیر سوائی با تفریق در این مدتی منظر چاه در مشال است

۲۰ پس نام مکتوبات

اگر

مرکب باید در است که طبع او و بر موفقی با تفریق اجزای مرکب آن از  
 لوزم است چرا که در مایه موقی الا تفریق است با تحیف الا تفریق  
 مکتوبات پس اگر موقی است مکتوبات نام دفع در طبع قوت مثل  
 اصول و الا احتمال طبع قوی ندارد مثل امتحان و درگاه و اگر در او  
 و عدم و ثقیل موطا است طبع نیز مکتوبات مکتوبات مثل مکتوبات  
 بنده که در احتمال غلغل بنده بنده مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 انکه در آن قوه لطیفه است که از غلغل تخمین می رود و چون احتمال  
 در آن بنده اما آنچه بخیر است نسل تا لایق استعمال شود و در او است  
 که مقصود مبالغه یا که کیفیت صحت تبدیل آن بنده مثل قوه در او  
 سخنی مبالغه انحصار حب و عترت مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 در او و بر عینی با مقصود و الا قوه مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 در مبالغه بود و با مبالغه تحصیل مکتوبات مکتوبات مکتوبات  
 طبع مثل غلغل اصداق بعد از احراق اما حکم با حراق او و دیگر مکتوبات  
 امری از او و مکتوبات اول انکه در او با کثرت کثافت حجم قابل امکان  
 و احراق مکتوبات مبالغه از کثافت از او و اجزای لطیفه با قیه افاده  
 میکند مثل احراق قوه دوم کثرت قوه در است از جهت مکتوبات در  
 ان بنی با حراق قوه عاده ضعیف میگردد و قابل و در مکتوبات

۲۰ مکتوبات



مثل ذرات در او و بعضی که از اجزای جزو مادی آن متخیل شده قابل  
استقبال میگردانیم پس اجزای ذرات سبب موجوده در جرم او  
مثل حرق عصاره سبب تقویت حیات چهارم که بطایف چهارم  
مثل حرق سرطانات چهارم از اجزای سبب سبب سبب  
مثل حرق از اینهم جهت داخل سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و صلایه در بلوغ و عدم بلوغ هر بعضی از سبب بلوغ ابله التبع از اجزای  
اجزای ریشه الجواهر و بعضی احتمال سبب بلوغ نذرند مثل صمغ و عصاره و غیر  
حق کرده نمود در غایت رقیق و بعضی از او و بعضی بلوغ سبب سبب  
مثل مفردات که کمال حاصل از این سبب بلوغ نذرند ما کانی سبب بلوغ  
از خدای و سوره دینی باب او کرده اند که اگر مسک در او سبب  
در حق آن مبالغه بلوغ مثل او و بعضی عروق کبد و الا لا یاب فی  
سخته مثل سقوف و بخون و جو از شش که در ممالی است معده و ترش و بند و غیر  
اگر اراده طول بکشد و در معده بند در حق مبالغه ابله التبع و الا  
و بعضی اگر مقهور علی عیسی بنده بنده در حق سبب و الا باقی  
منظر پنجم در تثنی درجات و بیان تقدیر شریات اما در خبر خدا  
چنان احوال که تا فیروزه از بدن اگر نه بر پنج کیفیت است از سبب  
مستدل است و اگر بر این پنج است یا اثرانی خفیه یا بانی اگر خفیه در

و اگر بر این است یا علی تقدیر سبب سبب یا تقدیر سبب سبب یا اگر اول است در خبر  
و اگر ثانی است در خبر ثانی و اگر از مرتبه ثانی و اگر از مرتبه ثانی و اگر از مرتبه ثانی  
در اجزای اما در مرتبه ثانی و اگر از مرتبه ثانی و اگر از مرتبه ثانی و اگر از مرتبه ثانی  
در جرم را بر یک در دو در جرم و سبب در جرم را بر یک در جرم را بر یک در جرم را بر یک  
و در غایت و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
یا در شش و در شش سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
باشد سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
این عمل اگر اجزای اگر یک یا سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و اینکه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
قابل سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و اگر در این سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و درجات سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
و مبالغه در این سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
دو در جرم و سبب در جرم و سبب در جرم و سبب در جرم و سبب در جرم و سبب در جرم  
تعارض سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
کردیم که بهر دو سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
مبالغه میکنیم که در این در جرم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

۴ در خبر سبب را  
۳ یا سبب سبب



















کلیں

و غنی فارغی نمودم اسطر خود را بنمودم و هیلید زوشید یک نقطه  
کثیرا سدس درم گرفته بخته با حلاب و کلاب بنوشید تا پنج نافع مثل  
اربع و صغرا اربع فیقرا ترید سیفند یک و درم هیلید زوشید سیفند  
نیم خطی اینچون انطیغ فارغی سیفند مش یک هندی خود و انطیغ  
درم یک و درم مثل ازرق شدند و باید مثل را در آبی که ایند در آن  
بخشید مثل کنند و باقی او را بگویند در آن بپزند و جها سازند و نرسد  
درم یک و صغرا اربع فیقرا ترید سیفند یک و درم هیلید زوشید سیفند  
نیم خطی اینچون انطیغ فارغی سیفند مش یک هندی خود و انطیغ  
درم یک و درم مثل ازرق شدند و باید مثل را در آبی که ایند در آن  
بخشید مثل کنند و باقی او را بگویند در آن بپزند و جها سازند و نرسد  
درم یک و صغرا اربع فیقرا ترید سیفند یک و درم هیلید زوشید سیفند  
نیم خطی اینچون انطیغ فارغی سیفند مش یک هندی خود و انطیغ  
درم یک و درم مثل ازرق شدند و باید مثل را در آبی که ایند در آن  
بخشید مثل کنند و باقی او را بگویند در آن بپزند و جها سازند و نرسد











ستر در نه از یک پهنه و نطول کنند و بر بختاری این طبع و روشنی در پهنه  
 ندی از این آب تر کرده و موضع را که از گردن نور عا ندرت نطول کند که پهنه  
 صدق بار دست سوزی با بونه اچکل الکات با در پنج پیر ساج و هند کی  
 جود نعل بنور هندی هر یک جزوی بختی نطول کنند نطولی ناح صدق عاز  
 و شنج بانی و جنون بنفشه که کوه خیم گمان خم خشی می بگویم خم حطی  
 خم کا بول کل برج برک بد جو بکوب در آب بختی تنظیم نمایند  
 صدق بار در جود بر اینج در ستر نعل بر بختی هر کدام یک جزو آب سه چهار حرف  
 بکوبند و آب شست خط کرده پیر ساج بریند سوخت صدق عاز این طبع  
 و زیره هضم از یک جزوی از غوزان سدی جزو بکوبند و آب رقیق نموده  
 سوخت کنند بر گمان بار دغ کا دغی کرده بر ناح است سوخت هر دو در جود  
 که نافخت صدق عاز در غوزان عینی و قهر در سکر طرز در غوزان طبعی از غوزان  
 جزوی اینها در جود بکوبند و با شیر و غوزان و در دغ بنفشه ایخته سوخت کنند  
 که نافخت صداعی را که حادث شود از دغ ناح و شقیقه با در دغ ناح با در ناح  
 مر بختی و بختی مر بختی در ناح در دغ بنفشه و دیگر مسک از غوزان بختی  
 نبات صلا کرده بقدر در قهر در قهری در دغ کا در کمر کرده خط نموده سوخت  
 کند این ناح رنجش از هر یک نه ای کوه در چند قطره آب رقیق نموده سوخت  
 ادویه الی و از طبعی که نافخت و در دغ سدر را که در صغیر بختی رات عاز

پس عوطی

پس عوطی

۲۱۵

در دغ

در دغ حادث شود بنفشه خم کا ستر سطر خوندی یک در دغ نطول  
 بختی کل برج در دغ قهر هندی با نرزه نطول تر بختی بنفشه نطول  
 بطریق حورن ترتیب بنفشه که در دغ در صغیر دغی و دغی است  
 بنفشه در دغ در دغ نطول بنفشه نطول کل برج بنفشه هر یک در دغ نطول  
 با نرزه نطول مقفی ناحی در دغی که در دغ در دغ رصده بداع حادث  
 بکوبند بنفشه در ستر رطل آب بختی بکوبند رطل با نرزه صانی کند و قهری  
 و حطی در دغ حل کرده بنفشه و ستر یک بر مرغی قی کند حبت عاز بقون  
 نافخت و در دغ در دغ عاز بقون نیم نطول سطر خوندی بختی نطول  
 صبر بکوبیم خم حطی بختی هندی هر یک بکوبند و بختی ستر ستر دغ  
 صغیر بختی با نرزه و قهر طر کرم در دغ بنفشه ایضا سطر خوندی بکوبیم  
 قهر عاز بقون نیم نطول خم حطی بختی بختی بختی هندی و در دغ  
 این بختی بختی حبت در دغ سدر بنفشه سیاه اینها هر یک در دغ  
 بنفشه بنفشه بنفشه ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 در دغ بنفشه ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 که در دغ بنفشه ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر ستر  
 بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه  
 بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه



























































کند سکنجی شکر و اصطناف بهر که عقل و استفراغ کند دانهائی که  
 افسیت و نفون در آن جوینده بنند بی اگر احتمال کند قوه او استفراغ  
 و در بدن فضا بنده وقت احتمال کند بیانش مدد بی نوع هر دو در حق  
 در او فضا با وجود بجهت که در زبان عذاب پستان هر کدام یک کشف تر نجیب  
 کبر آفتون اسطوخودوس از هر کدام قطعی تر بدرد درم تا در درم بر سبب  
 نوری بنده پستان هر کدام یک کشف میسر طایفه بدیده کف کبر در طرف چپ کر  
 ای کرم شدید الفی القدر کبر بر بالائی او دیر برسد و او دیر بر پستان  
 بجهت تا در روز در افتاب بکشد و بی هر روز یک قح از این آب بنوشد با عقل  
 و هرگاه ضعیف شود قوه او و فضا در بدن باقی ماند اصلاح فضا کند و در  
 استفراغ و آنچه که علاج کرده بشود با پنجره زنی علت را بعد از هر روز و اهرام  
 کی طعم و بو که علاج و درم از آن است که در هر روز اندک از این محلول  
 مقوی باد و بهر بجز و صفت کبر در اهلجات و بگوید و بهر و بهر و بهر کند  
 بی قوت و بهر باند که از ترید و خرب سیاه و خمره شوی و عطا میکند از  
 محون و قوی که نباشد در سده و قوی و قوه بحال بنده و مزاج طاق برود  
 یعنی در نشسته در هر روز و درم یا در درم آنچه در حاکم کبر کبر و کبر  
 اینست که جمله علاج مایه باغی را غریزی مفید و کسه ها را تر است خط بود  
 را در تیرید کید با نقوب طحال بر جذب و فتح افواه بر و بر و بر و بر و بر

در افسیت

در افسیت و نفون در آن جوینده بنند بی اگر احتمال کند قوه او استفراغ و در بدن فضا بنده وقت احتمال کند بیانش مدد بی نوع هر دو در حق در او فضا با وجود بجهت که در زبان عذاب پستان هر کدام یک کشف تر نجیب کبر آفتون اسطوخودوس از هر کدام قطعی تر بدرد درم تا در درم بر سبب نوری بنده پستان هر کدام یک کشف میسر طایفه بدیده کف کبر در طرف چپ کر ای کرم شدید الفی القدر کبر بر بالائی او دیر برسد و او دیر بر پستان بجهت تا در روز در افتاب بکشد و بی هر روز یک قح از این آب بنوشد با عقل و هرگاه ضعیف شود قوه او و فضا در بدن باقی ماند اصلاح فضا کند و در استفراغ و آنچه که علاج کرده بشود با پنجره زنی علت را بعد از هر روز و اهرام کی طعم و بو که علاج و درم از آن است که در هر روز اندک از این محلول مقوی باد و بهر بجز و صفت کبر در اهلجات و بگوید و بهر و بهر و بهر کند بی قوت و بهر باند که از ترید و خرب سیاه و خمره شوی و عطا میکند از محون و قوی که نباشد در سده و قوی و قوه بحال بنده و مزاج طاق برود یعنی در نشسته در هر روز و درم یا در درم آنچه در حاکم کبر کبر و کبر اینست که جمله علاج مایه باغی را غریزی مفید و کسه ها را تر است خط بود را در تیرید کید با نقوب طحال بر جذب و فتح افواه بر و بر و بر و بر و بر

درم و اما آنچه خاصه و باعث شراب کبر المزاج با آب شکر و در طلب  
 و تیرید را بی اما مزاجی شراب بنده بهر عقل و لذت و استفراغ آسانیا  
 طحال چیز که جذب کند در روز و درم کند بعد و فضا در سبب تا آنکه بنده  
 طحال مشتاقی بخیزد و ضفت کند در دفع کردن آنچه در وقت از خود را  
 بعد و سکنجی افسیت که در امعاء متونی بود و بی و صرع و در درم  
 تا چند برقی علت در آن دفع شود با پنجه با قسه با یک سببی مایه  
 کرد و افسیت هم کثرت هم که از اصل السوس هر یک در درم که در مایه  
 درم ترید از بعضی بیضی هر یک شش درم حاکم از ناکا فیطوس هر کدام  
 درم بر سیاه و شانی خردم هم با در خردم هم غلیظ هم با درم و درم  
 در دفع بهر بجهت بهر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 که در روزی شش و خل خمره بنر طحال بنده در روز او دیر در درم کبر بنده  
 بعد از آن آب شکر و طحال بر آن مزید کرده بخورند تا بهر بجهت بهر بجهت  
 کند و بعد از آن که در دفع روزی هر روز کند فضا بر آن افروزد و افروزد  
 با ترید درم تا بهر درم و دانی که کاسه تر مزاج سبب سبب سبب سبب  
 در آب کرم حل کند و هم مشتاقی خویشان کوشه باقی با فضا و بهر سبب سبب  
 برود و در عقب قوی آب کرم بنوشد و غذای این خود آب مزاج مزاج سبب سبب  
 و در عقل و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

در افسیت







































بار و غنم با دام بگوشش گذاشتن و در بعضی اوقات شبانی بپوشن  
 و حرم بعضی که از سفید اب دروغن کلک زنند و حرم دیگر که  
 درم ظاهر باشد بپوشش کنند بر سرش بگوید هرگاه مظهر ادرم گوش  
 ماضی شود تقطیر بپوشش بپوشن اما این امر آه و خراطین و دروغن  
 کلک نیست و اگر بعد از درم و نفی از درم در بر مندل نشود و بشنا  
 مجنون بعسل و انزروت مخلوط بعسل بپوشش آید و در گوشش آید  
 فاسبست و تقطیر این است با وصف و مال جالی و منقبت  
 یا بگوید کند و در و اندکی شب سخی کرده خداف کند بعسل و قطره  
 از داخل و در گوش تقطیر کند و اگر در بری شود مده منته خست آید  
 را در آفتاب سرکه سخی طبع کند و بگوشش چکاند و گاه در  
 مرشد بعد از فروغ در اذن جبرم را بید و در چنین حالت سر او را بگوش  
 اول بشوید گوش را با آب گرم و نظرون پس تقطیر کند در گوش  
 و در پنج سرخ مسک و سرخ بکسر که دروغن کلک و گاه در  
 مرشد از جفان رطوبت و عفونت آن در اذن جبرم  
 و در صغارشیه بد و در متولد در جبرم علاج تقطیر طبع فستقین یا  
 فرازیست در گوشش یا عصاره برک که با خرق و سفید با عسل  
 یا عصاره فوچ و عصاره برکت که با سرکه یا خرق

مفید بدان

سفید بدان بعضی که بر سرش بپوشش و بعضی که از سفید اب دروغن کلک زنند  
 و حرم بعضی که از سفید اب دروغن کلک زنند و حرم دیگر که  
 درم ظاهر باشد بپوشش کنند بر سرش بگوید هرگاه مظهر ادرم گوش  
 ماضی شود تقطیر بپوشش بپوشن اما این امر آه و خراطین و دروغن  
 کلک نیست و اگر بعد از درم و نفی از درم در بر مندل نشود و بشنا  
 مجنون بعسل و انزروت مخلوط بعسل بپوشش آید و در گوشش آید  
 فاسبست و تقطیر این است با وصف و مال جالی و منقبت  
 یا بگوید کند و در و اندکی شب سخی کرده خداف کند بعسل و قطره  
 از داخل و در گوش تقطیر کند و اگر در بری شود مده منته خست آید  
 را در آفتاب سرکه سخی طبع کند و بگوشش چکاند و گاه در  
 مرشد بعد از فروغ در اذن جبرم را بید و در چنین حالت سر او را بگوش  
 اول بشوید گوش را با آب گرم و نظرون پس تقطیر کند در گوش  
 و در پنج سرخ مسک و سرخ بکسر که دروغن کلک و گاه در  
 مرشد از جفان رطوبت و عفونت آن در اذن جبرم  
 و در صغارشیه بد و در متولد در جبرم علاج تقطیر طبع فستقین یا  
 فرازیست در گوشش یا عصاره برک که با خرق و سفید با عسل  
 یا عصاره فوچ و عصاره برکت که با سرکه یا خرق



سرشته شفاف از وقت صبح بر رخسار جام غلیظ کرده بکوش چکانه  
**قطعه** نافع طرش زهره بر غرض با روغن بکلام غ و همچنین روغن بکلام  
 به عمل و نظیر روغن عرق **قطعه** به مع نفع طرش را که از بر دست  
 و با حلیط عارض همچنین در دو طین و دو سیر و غیره بعد از  
 آنکه کوش بر کجا جوشیده کلیل المک و صغریه با بون و شفته دارند  
 انقدر که عرق فاکت **مفتحه** زراوند و مریخ و سنبلین قطره  
 یک بندم و فرفریان به مع نفع نرم کوفته بزمه و کافور و گلاب و شفاف  
 س زرد و گلاب و صندل و زعفران و روغن بکلام غ و روغن بکلام غ  
 چکانه **دوا** که اگر کوش دفع کند بوره از سر فرودمانا هر یک  
 جز در پنج شش شکر از دانه پنج جز کوفته قیوس خمر در کوش اند **دوا**  
 مع نفع صم و شفاف و طبابت در کوش چکانه بیدن شریانی  
 زیت جوشیده **قطعه** و افغ سکه که از حلیط عظیمه مغرور  
 کوش عارض شده کند صبر سیاهانه کوفته بزمین **کافور** که بعد از  
 تنقیه نفع طرش را که حلیط عظیمه صبر شده با روغن بکلام غ  
 شبت و زعفران و زعفران کلام کیمفک بکوب سرده بکوش  
 و در زمانه کوش خنده بر دارد مگر بر سب کردن وین کوش  
 گذارند **دهن** نافع و نقل سمع زیت بجز آب غر کوش

نفع در آید

شفاف جز بکوش نه آید نه شود و در کوش چکانه **دوا** نافع  
 و در کوش از ماده بارد و مع نفع است بشده بکوش غر و فرفریان  
 تر به بکوش بکوش شست درم نیم حلیط ربع درم رب سوسن نصف درم  
 یک شربت است **نما** که آه سسین کوش شست نفع صندل عرق صندل  
 و صندل صبر سسین و فرفریان هر یک جز کوفته بکوب و شربت به مع نفع  
 و نقل نیز خور کنند **نما** که حلیط شفاف روغن بکلام **احسن** در دانه  
 جز درم یک کلام جز درم سیر و بون کلیل المک شفته پنج قطره هر یک از مع نفع  
 جز کوفته با شفاف حلیط کوفته کرده بکوبم گذارند **دوا** از بون  
 که بر دانه و صبر سیاهانه و صغریه و مریخ و صندل و کوش درم  
 چنین روغن کافور و کافور و صندل و صندل که آه سسین کوش که سبب  
 حلیط سودا و صبر شده باشد روغن ناید سید بطریق هر یک بخورم گذارند  
 و بخورم شکر که بکوش شربت سیاهانه بدان آمیزه بروم گذارند **مکمل**  
 و افغ درم آرد یک شربت است به شربت آب کوش نیز آید و جو **قطعه** و  
 افغ درم آرد سیاهانه و کافور و صندل و نیم مرد با شربت فرفریان و غر کرده  
 بکوش **دوا** که نافع درم شفاف سسین نرم است برو با سکه و روغن  
 کلیل المک و صغریه و زعفران و زعفران بقیه آلوده کرده در کوش اند  
**مضمون** نافع است حرارت مغرور و حرارت کوش و حلیط



...

[illegible]



قطعی نافع و معبر که در برده است باشد و در وطنین را بر کمر صندل  
 زدن شکست حریف را بلسا بکوشند تا مهران شود و بکلام در آن قطره  
 بچکانند قطعی مسکن وضع عارضه بیدار که فرافین بر کلام بکلام  
 در روغن سیدیل کرده و بنفشه کوشش بچکانند قطعی نافع وضع شد به زهره  
 که و بکوش روغن خمر زرد و خرد بر آنش ملایم گذارند تا زهره  
 زرد پس کوشش بچکانند و بعضی زهره را در روغن بکنند **ایضا**  
 افین زعفران مرکب در روغن بکلام جوش نیند **آخر** افین  
 زعفران روغن گل گفته اند که انداختن فی قند در سرم گذارند  
 زرد بره پس کوشش تا ملانند و سرشع را برافزودن چون  
 نقلان در کوشش است در و تسکین یا **البسایط** بر طبع و  
 استنبتن مفید است طر شیر که از زهره صواهاست شده و غوغه به  
 سکنچین ترطش گذارند تا نفعست که بخل عسل سحر است  
 اگر بر آن خوانند و همچنین در وطنین را اگر کرم کرده در کوشش  
 بچکانند قاتل لاد است تقطیر طنج بر کرم در کوشش قاطع سیلان  
 کوشش است تقطیر ابل در کوشش نافع در و نقل کوشش در تن  
 در آن و سیلان قبیح وطنین است زهره که و غوغه شیر زهره  
 زنان قطره نفعست در سیلان قبیح و جود کوشش و اگر با

عطر لادن قند

بچکانند عطر که بچکانند نافع وطنین است تقطیر سفید کرم مسکن در م  
 حار است که کوشش و همچنین شیر زعفران تقطیر غفل در زیت بچکانند  
 نقل سمع و در راه تقطیر عصاره برک سیدیل نافع وضع و بنفشه کوشش است  
 تقطیر روغن کرم زرد آتش نافع و بکوشش وضع و بنفشه کوشش است و عصاره  
 تقطیر نافع طرش است و محض کوشش قاطع قبیح و رطوبت کوشش است  
 روغن بکلام نافع کوشش و در کوشش مفید است و قطره روغن زعفران  
 نافع و حببت و قطره روغن قلع نافع وضع و نافع کوشش تقطیر  
 عصاره سفید کرم در کوشش مسکن الم است و تقطیر سدر و کوشش محلول در  
 و بکوشش سفید وضع کوشش است و عصاره صندل و بکوشش بکوشش  
 در نافع وضع لادن همچنین لادن محلول در روغن گل میوه عطر  
 اگر تقطیر و بکوشش که در نافع قبیح مسکن و حببت تقطیر  
 روغن ترب نافع نقل و در است تقطیر قند و بکوشش و قیوت  
 ترب زرد که کوشش است کوشش برنج را بود در کوشش در لادن  
 طرش نافع است از سحر که آن تقطیر بوده از سحر محلول در آب  
 زیر در و در سخت آب یا ترش کوشش و بنفشه زهره  
 عصاره است تقطیر عصاره شبت وضع سودا و کوشش نافع و  
 رطوبت در نافع بود تقطیر مارا تر بر آب سرد و کوشش



روغن کند لک اندازی سحر جمل باغ در دست و روغن مغز گاو  
 خرب و ج حار است و تقطیر روغن بام سکن در دست که از هر یک  
 زهره کاه با روغن کمر و تخم مسکن و ج حار است و ج را چون بپزند  
 و در گوش قطره چند ازلان فشرده بچکانند و در گوش و اذین  
 یک قطره در شیر تازه حل کرده و باغ در گوش است که سبب ناله باشد  
 تقطیر شفاف میثا در گوش مفید است که تیره ام است از نواز اول عصاره  
 فروز با روغن گل سکن و ج حار است و تقطیر عصاره کرب و ج حار  
 خون بسته در گوش است عصاره کرب و ج حار و قلیما یا اقلیم یا  
 ترشح خون گوش است و آب پیاز با سفید تخم باغ و زرد است  
 اسفند و قطره در روغن کبده جوشانند قطره باغ است هم در ج  
 طبع برک ساق باغ آمدن حرکت است از گوش و تقطیر روغن  
 بالام و روغن مغز گاو و روغن طنین است خوردن یکدم زرد  
 سحر و مخلوط بعسل در گوش و ثقل عصاره باغ و ج حار  
 مداومت مرکبی در بول کاه و مخروم کردن و بکوشن چکانند باغ  
 و ج حار است و سبب برده است شب تقطیر هر یک از مخلوط و بر سحر  
 و عصاره برک شفتا و عصاره بودینه و عصاره ترب و عصاره پیاز  
 و روغن زیت و عصاره آسنه قاتل کرم گوشند **قطعه**  
 باغ در گوش که از برده است شب چند در آب حل کنند و در

روغن بالام

روغن بالام تخم بران بخت قطره چند بچکانند و جمل در آب غصع فقی  
 کرده است و روغن بام سکن در گوش و ج حار است و ج را چون بپزند  
 و در گوش قطره چند ازلان فشرده بچکانند و در گوش و اذین  
 یک قطره در شیر تازه حل کرده و باغ در گوش است که سبب ناله باشد  
 تقطیر شفاف میثا در گوش مفید است که تیره ام است از نواز اول عصاره  
 فروز با روغن گل سکن و ج حار است و تقطیر عصاره کرب و ج حار  
 خون بسته در گوش است عصاره کرب و ج حار و قلیما یا اقلیم یا  
 ترشح خون گوش است و آب پیاز با سفید تخم باغ و زرد است  
 اسفند و قطره در روغن کبده جوشانند قطره باغ است هم در ج  
 طبع برک ساق باغ آمدن حرکت است از گوش و تقطیر روغن  
 بالام و روغن مغز گاو و روغن طنین است خوردن یکدم زرد  
 سحر و مخلوط بعسل در گوش و ثقل عصاره باغ و ج حار  
 مداومت مرکبی در بول کاه و مخروم کردن و بکوشن چکانند باغ  
 و ج حار است و سبب برده است شب تقطیر هر یک از مخلوط و بر سحر  
 و عصاره برک شفتا و عصاره بودینه و عصاره ترب و عصاره پیاز  
 و روغن زیت و عصاره آسنه قاتل کرم گوشند **قطعه**  
 باغ در گوش که از برده است شب چند در آب حل کنند و در



خشب بید و برون بپاشند و در گوش نهاده قش نافع صورت و در آردن  
و نقل سم زردی است باره کندش عنبران و برون چند بپزند  
غرق این حریر کلام سه جود نظرون بود و در غرق هر کدام یک نیم  
جود گرفته و بخره آرد و در وقت احتیاج با لعی موافق حل کنند  
و بگوش چکانند قطره نافع و جمع بلین میوه سلا علیک لایطام  
یک پنج روغن خمر سه روغن بزم میوه و عسل در روغن  
تاتش ملایم بکند از پس بر دارد و در وقت بگوش چکانند و  
جود غسل قرصه عاره عاره در آردن عدس شش با نره بر کشت  
پنج اقیع رمان محو شش زرد بر سراف هر جود قرصه عاره عاره  
هر جود باب بپوشند تا آب رنگی دیگر در پس تقطیر آن روغن  
قرصه را از زنده بکشد بعد از آن فیل از حرم این که مذکور شد  
بلند دارد و اگر علت از بر وقت باشد باین غسل دهد و  
اسقوط در دم غسل سه درم بپاشد و در وقت آب بپوشاند تا  
بازد پس بکشد و بعد از آن فیل از این دو کند و در صفه  
درم از خون سه درم از زردت درم حریر هر کدام یک درم  
در شوق بکشد و بعد از آن باب غیر کرده فیل از زرد و در گوش گذارد  
و اگر محتاج باشد بقویتر از این پس زرد کند بر او و به مذکور

افسنتين جريان

افسنتين جريان چند بپزند و بر روغن بوسن باره غرق تراب نارین  
عین کرده فیل از روغن نافع و در طنین نقل ستر و عین  
قرصه بگوش شش فسنین بودینه صغر در آب بپوشاند و گوش  
بپوشان و در وقت احتیاج با لعی موافق حل کنند و بگوش  
و صغر قطره نافع طنین و نقل نند درم سکه یک انگ در آب  
در بگوش حل کرده چکانند و هم چنین آب بپاشند **اخ** غرق  
بوسن باره غرق بزم میوه و روغن جبار با آب سرد **ضاد**  
روغن صغیر که علت شش در گوش بگوش بپوشاند و در گوش  
و بر کشت فیل از پس که گفته در هر درون گوش گذارد **بصره** طین  
عازق گفته اند که هرگاه او در طنین استقال کرده شود و نفس برآید  
شرب بخورد باید که غصه غلیظ در روغن جبار کفیه  
و در این حال بپاشد از تنقیه روغن بپوشد با باره و صبر و  
لا بر سبیل شیار و بپاشد معال قبل از تنقیه غنم سحر و  
قطر و نظار تعطیل با دویه و در طنین با وجه **زکامی**  
و ستر مغذیات مثل کاه و خشخاش مستحکم و با  
صغف روغن مقویات مثل روغن مورد و روغن کلان سکر  
بر سر طین کردن تا قوی شود و قبول بخار متعاند از معده



کنند و سوزش نیز که قند و کشیز است قند و او را طریقی کشیزی  
 و طبعی است باغ صغیر بجا میرواند شد و آنچه در گوش بجا نماند  
 باشد نه سر و بقیه قریب نافع و در حالت از غلط عقیقه و طرش  
 نظرون بخندم زعفران و ویندیم خرق سفید یکم بخندیم  
 قریب سزد و وقت حاجت باز باخل مثل کرده بجا نماند عصاره  
 ترب با نکت نفعست خصوص که از گوش را ستر نیز سلیقه  
 کند و در غن ترب نیز نفعست با اینوس میگوید مقدار یک نوة  
 خرق ریخی کوفته باخل قند ساخته در گوش نماند پس بدست بگریزد  
 ثم زاید و قو و طریقی در گوش باشد **نور العیون** چون سوزش از گوش  
 عین برود معرق بدون غلیم و غلیم در مکان نماند در اثر ده بدن  
 میرود باید در نکت اصل در انوی عین اول تدبیر معرق است  
 بعد از آن تخلیط و ترکیب و آنچه از جنس اجزای و عصاره باشد  
 تدبیر بعضی احراق است پس غسل و تصویل مثل اقلیدیا و صند  
 و حفر و انواع از اجزاء و لید و طریق احراق است که در او  
 در خرقه چسبند یا در ظرف سفالی نهند و بیکل حکمت میسوزند  
 در تنور ملاعیر یا در تنون در زیر آتش کشید بجا نماند و صغ  
 بر دارند و از حر و یا کوزه بر آورد بگویند پس بشویند و بعضی

از ابله را غسل

از ابله را غسل که فیت مثل شاد و توتیا و حقیق و سر و سر  
 و شادها بدین طریق که نرم بگویند و میزنند و در ظرف معبر کرده  
 آب بران میزنند و حرکت دهند هر دم با آب مخلوط شود در  
 ظرف دیگر میزنند و بکندارند تا نه نشین خود پس آب بکشد آب  
 صاف از آن میروند و آنچه نشین شده خشک سازند و از  
 غبار می فطنت نمایند و هم چنین تا قریب آنچه در ظرف اول مانده  
 بدین دستور قایل گشتن نمایند اما سفید آبرو باید مکرر غسل  
 داد تا جوشت از آن زایل شود و سنبل را بمقراض میزنند  
 و در مادن بجا نماند نام بگویند و میزنند و تربال یا سر و سر  
 را اوله بشویند بعد از آن خشک کرده بگویند باز بشویند و  
 صلا می کنند رشتن را از خشک است بجا نماند بکشد پس  
 بخرقه بالند تا دست سیاه از آن متمیز شود و آنچه سفید است  
 باقی ماند بعد از آن قطره آب بران میزنند و میگویند با  
 ملحه شود پس در این خشک کرده با می فطنت از غبار و آفتاب  
 انکه بگویند که مانند غبار زرد را بشویند و قند از آن  
 با کثیر از آن سفید باج تر گشتند صغیر مثل اشق و کشیز را  
 میگزیند کرده در آب نجیب نهند تا نرم شود بعد از آن در مادن



کرده بدسته بپزند تا حل شود انگاه با روید که گشتند صغ عرب و  
 کثیرا لا تمکوب کرده در آب نجیسا نهند پس در غرقه لغیف کرده  
 بپزند رند آنچه معمور شود استمال نمایند آغیز ترا بشکنند و بر  
 صغ از مسک انشته برفا گستره نهند تا گرم شود پس بجای بر  
 دارد که نسوزد و قوتش تا طل شود انگاه در آب نجیسا نهند و در  
 مایون بالند و لجا بر برده سنگ را از موی پوست پاک کند و بپزد  
 بدن خشک زرد و کوفته استمال کند و انواع ادویه که در گرم  
 لجا بر میرود باید هر کدام را علیحدگرفت و بوزن یک معطر شده  
 بر درشته در مایون بدسته که پختی مخلوط کرده و لا زمست  
 می نفلت شیخاف از بخار و آفتاب از آفتاب لطافت روا  
 سبب بکنند و ادویه که در بیا هر پرورند مثل آب غوره و کما  
 و انار و رازیانه و ملیحه و مرزنجوش و آب بان سزاوار  
 آنست که مکرر از این آبها بر آید زنده تا دوا را خذ قوه آب  
 کند و اثر آن در دوا ظاهر شود و بهترین اوقات در  
 احوال و احوال است **در کتب** ریح است و در احوال زرد و زرد  
 ریح و احوال است **در کتب** چون اکثر از مر علل عین  
 احتمال مرده که در زمره بعضی از اعراض باشد و فایده

۴ زرد

الانزال

از کتب از جهت معلوم نظر شود بنا علیه بعضی از اینها را برادر میرود  
**خلط** عصبانست از زایا تر عصبه که میرود اگر از اوق که بعضی از  
 از چشم و گاه میرود از اوق که بعضی از چشم و گاه میرود  
 از هر دو طرف میل میزند غلط او را و عین چکه و غشاوه و آنچه در  
 صحیح **قوت** است این است چشم بپزند و ده که کوبیده و عصبه  
 بر کما سرخ سلاق غلظت و حرمت کرانه ملک و نشا زرقا  
 است شرباق عصبانست از زایا تر غش سر در ملک بالائین چشم و  
 مسترخ لبون ملک عدم قدرت نظر نور آفتاب بعضی گفته اند  
 زرد جسم زنج غلیظت شید بسود در ملک عله بر زرد و بنی  
 در باطن ملک بپزد و بپزد و در سم تسلط است در ملک نند جو  
 بخور فلفل استخمسو در جفان کدر ابتدای استند و نشا  
 که در غش ملک نشا و نشا در کان جرج است از غلظ  
 ملک نشا و نشا در غش جفان حساب صلابت عین و ملک است  
 سل عین نقصان رطوبت است که عصبانست از سکنیست ملکها  
 و جاس خضر مثل ریکت جرجم وقت سدا رشدن از غش نشا  
 عصبانست از ارتفاع ملک بالائین کبر که گستر باشد که بر نشا  
 و نشا ملک زیرین کجای غوب خواص است که حالت مرده







[illegible]







قبل از آنکه غوطه کنند پیشانی را میثاق و مرکب در غفران اگر چه  
 بدان کشد که پیش در او دیده با قبض و جلا فیل و شروا که است  
 که مثال این در او دیده با قبض یعنی بالین فاعل کرده چنانکه  
 بوسه مرکب هرگاه حالت تشبیه را از او درم طلاق و جفا  
 او را بقبض محمول در لیل و تقطیر کن چشم او اندک از رقیق  
 این و نیز بر جفون او طلاق کشید و دردی صغنه کل سرخ  
 چهار درم سفید اب از زیر غفران هر کدام درم صمغ حبشه و زعفران  
 مصری هر کدام یک درم و این نسخ هر روز که است **حبصه** نافع است  
 در وجع عین و سردی و تاریکی چشم را و منقبض فصول بر روی  
 از بدن و صفوی عین است مصلکی پوست بهیله با بلی این  
 هر کدام یک گنجه صبر سقوی صغنه کوفته با کریم حبش  
 و زنده شتر بر درم تاسه درم **ملینی** که در درم و موی بعد  
 فصد و بی مت نافع است هر چند از کورگی را شیر خشت و زعفران  
 هر یک در درم و افش مرین **جلا** که در درم و بفر صغنه است  
 با در نجوید را زبانه هر کدام درم صغنه غنچه هر یک درم اصل  
 اسوس یک درم کلنگه درم **الیه** در سودا و ایرافه و غنچه  
 بسیار و شان بنفشه کاه و زبانه با در نجوید هر کدام درم

جرب

**بنفشه** نافع است سرد را بنفشه ترید هر کدام یک درم پوست بهیله این  
 رب بر سر هر کدام یک درم هر دو یک درم **قطر** نافع است بهیله  
 سفید تخم شیر در سران کلاب **شیاف** **مصر** که روح مواد را چشم کند  
 حوضاق قیاضه ل سرخ کل سرخ کوفته با حبش و لیل و جفا  
 شیا فها زنده و هکام حبش با کبش نیز کل کرده بر شتر چشمت  
**ملک** که نافع را که از مواد رقیق است چشم که در بسیار خود اقی قیاضه  
 یک خود اقی کند در هر کدام نیم خود و فینون ربع خود کوفته سفید  
 تخم زعفران کرده بر شتر چشم ملا کند شیاف مسکن و جوشه بدی  
 که از زعفران و شیاف و میثاق درم از زعفران و جوشه بدی  
 و درم تخم کثیرا صمغ حبشه هر کدام یک درم فینون یک درم سفید تخم  
 شیاف زنده که جابنوس در مقدار اولی از قیاضه خاص  
 در زعفران کوفته که تغیر بسیار و ماده حریفه فلو حاش و خود اول و زعفران  
 ماده را با شتر از چشم جنگ میل میدهد نافع است از دهن **تجارب**  
 از بسیار کس کفته هرگاه ماده در طبعات عین باشد و در وج  
 مغز خود در این صفت است اخذ عین و از عین علق بر مغزین  
 صمغ حبش و در و در و تخم که درم شتر است تاسه چهار روز و در  
 چشم کردن ممنوع است و تقطیر لیل و استغراق محمود است



و در وقت باری بعد از آنکه در وقت درم غفران بنیال صبر هر کدام بکند  
 صبر هر که در وقت بنشیند **شیان** **احمر** بنوع نقیاس برکت غلبه غفران  
 صبح کثرت است سفیداب و صبح شاد رخ سابع جرات و شب  
 شبان شبان **شیان** **احمر** بقول محمد نقیاسی غلبه نقیاس برکت  
 غلبه نقیاس برکت جفا ترا و جوب شرناق و غلبه و بر دور رخ و کند  
 و ساق و غلبه و غلبه و سخی که در غلبه نقیاس و غلبه نقیاس که از کور  
 صحت نقیاس و حکم و سخی ران رخ مغول شده هم کاس حرق  
 چهار درم مرادید و جوب که با سخی هر کدام درم در بعضی سخی  
 بی سخی صبح غلبه کثیرا هر یک بخندم دم از غفران غفران  
 کدام بخندم باب **شیان** **احمر** و بعضی که در **شیان** **احمر**  
 جوب و بر نا غلبه شاد رخ مغول زاع حق هر کدام بکند  
 و سخی و سخی غفران غلبه هر یک بخندم باب **شیان** **احمر**  
**شیان** **احمر** جوب که و سخی و سخی که یک سخی و سخی و سخی  
 درم صبح ده درم و غفران زاع صبر هر کدام درم غفران هر کدام  
 بخندم زاع درم باب **شیان** **احمر** **شیان** **احمر** که در آخر و سخی  
 زاع و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی  
 زاع و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی

در سخی

در غفران

و در وقت باری بعد از آنکه در وقت درم غفران بنیال صبر هر کدام بکند  
 صبر هر که در وقت بنشیند **شیان** **احمر** بنوع نقیاس برکت غلبه غفران  
 صبح کثرت است سفیداب و صبح شاد رخ سابع جرات و شب  
 شبان شبان **شیان** **احمر** بقول محمد نقیاسی غلبه نقیاس برکت  
 غلبه نقیاس برکت جفا ترا و جوب شرناق و غلبه و بر دور رخ و کند  
 و ساق و غلبه و غلبه و سخی که در غلبه نقیاس و غلبه نقیاس که از کور  
 صحت نقیاس و حکم و سخی ران رخ مغول شده هم کاس حرق  
 چهار درم مرادید و جوب که با سخی هر کدام درم در بعضی سخی  
 بی سخی صبح غلبه کثیرا هر یک بخندم دم از غفران غفران  
 کدام بخندم باب **شیان** **احمر** و بعضی که در **شیان** **احمر**  
 جوب و بر نا غلبه شاد رخ مغول زاع حق هر کدام بکند  
 و سخی و سخی غفران غلبه هر یک بخندم باب **شیان** **احمر**  
**شیان** **احمر** جوب که و سخی و سخی که یک سخی و سخی و سخی  
 درم صبح ده درم و غفران زاع صبر هر کدام درم غفران هر کدام  
 بخندم زاع درم باب **شیان** **احمر** **شیان** **احمر** که در آخر و سخی  
 زاع و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی  
 زاع و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی و سخی

در سخی



گذارده در این صنف ذکر شده که مضمون مغرب به من و در بر سر کلاه  
 و بر پشت چشم نهادن و بر قفا خفتن نفعست هر صدمه و ضرب و  
 قرحه و جراحت که عارض چشم شده باشد **صفاد** مضمون در صغری  
 بزر قطره آبله سنی آتش نیز نزل کلاه قلیه سر که شایان **کافور**  
 نافع در عارضت سفیداب وضع سه درم کبریا صمغ هر یک در درم  
 الفیج بکند که فور بیدم **ملکای** مضمون بر بدختر صرافیه مرکب  
 زعفران **قطره** سفید رسو راوی لعاب جلد لعاب بر کلاه  
 زرد و تخم ذره ها نافع در زنج انزروت جو خروچ شنبلیله مغفر نصف  
 جو خن کوه چشم ریزند **قرا ما علقین** نافع قروح مده کشته  
 مسرا انزروت بشیر خور و درو سکر طبرزد بسوی سخی کرده و کلاه  
**قرا ما علقین** نافعست وضع شده در اف نزل و بزره است انزروت  
 ده درم شیان میثا چهار درم صبر سقطری و درم خون مغر  
 حصفی هند مرکب هر کدام بکند تخم کل بکند و سخی جبهه کرد  
 چشم ریزد **قرا ما علقین** در کتله تمام و الکمال کبریا بسوی  
 بدین اوصاف مرقومست نفعست و چشم که از زهر است  
 در مد که نهاده امینا کنند درم انزروت و نوزده درم  
 تخم کل غصه هر کدام یک بیدم افیون بکند درم شیان **صفاد**

قرا ما علقین

قرا ما علقین

انزروت

رسته و یک و غلت بصر و ابتدای و آتش را را اقیان ز غفل  
 افیون هر کدام چهار خروچ شیان میثا هر کدام شست خروچ لیمو  
 از اقیانیت که در معدن کس خروچ بوس بدام شده و خرواز  
 کلفت هند زرنج سرخ هر کدام یک خروچ ورق و از زهر خود در  
 و یک صبر هر کدام از زهر خود و در درم شیان زعفران زرنج هر کدام  
 در خلطه شرباب یکا سرشته شیان زنده و در سبب خشک کنند  
 جو شیان نیست که اگر اقامه بسنج کرک پی و بعضا و از با نه  
 نفع بپوش در نزل و در **ملکای** شیان میثا انزروت مرکب  
 سکر هر کدام خروچ نرم کوفته چشم ریزد **ملک** نفعست  
 که با انزاق باشد و جوشم و کلاه انزروت ده نشت  
 نبات هر یک پنج افیون یک **اخ** در و در ملک یا نفعست  
 صامغ نبات انزروت نشت سه بوزن است در سبب بکار  
 برود **صفاد** نافع انواع رسو راوی و ورنج را کوه  
 بکند از زهر در ملک خور و از زهر صغیر خور و از زهر بکار  
**صفاد** انزروت شستند شیان میثا درم شیان سه درم افیون  
 تخم کل هر یک بیدم زعفران رسو درم هر یک که نیم بصل بیدم  
 س از **ملکای** نافع وضع در مد و صمغ درام حار و نافع تر است







که معصیت سبیل عوارض صانع عینی اقا قدس مغفول هر یک می شد در دم و  
 سنجیدم که هر کس از این هر کدام بگوید درم بآب روان کشاید  
**شیاف** نافع قور و قور عین انزروت بشیر خرد در ده کثیرا کند  
 هر کدام در دم سفید است درم صمغ عربی چهار درم سخی کرده باشد  
 در دهه مادی و افغ عود و زعفران و معطر و طبات و محلی بهر  
 سرد و تیار میزدن و بل مسیح و حق هر یک بود در دست و دیگر  
 بر آب شنج است ما بر این مرغ و سخی کرده بجا در ده کثیرا  
 نفع شرفاق و تیار که شنج و حق هر کدام یک در ده کثیرا  
 کرده است که **شیاف اباس** نافع امشاق جفن اقلیم است  
 و تیار سر سفید اب از زیر جفا صمغ و حق کند هر کدام در دم  
 از خون افزون هر کدام بگوید درم انزروت بگوید درم نمک  
 گفته بهرین تدبیر امشاق عین را در شب سهل قور و تقطیل  
 غذات در کتب بنده که است که انزروت سفید و نمک بشیر  
 سخی کرده در چشم کنند و در چشم و سپیدن و در آب کثین  
 چشم با صلاح آورد **لبد و البیاض** بگوید تیار اقلیم سلطان  
 بر شنج و حق مازد بسوی کوفته و بخت پس مخلوط کند بان  
 بکثیرا و شک و سخی ملین کرده بر بایض رساند ایضا است

بمن مکن

پس مکن سکر طبرزد و مساوی **آخر** برده سکر طبرزد است  
 سکر که برده از آن برآمده مغفول کرده هر کدام خرد صلیب کرده بر بایض  
 باشد **آخر** و هند و قنقوت و تیار میزدن در ده کثیرا  
 کرده است که **تیمر** که هر مرغ و سخی در چشم طلف است  
 بود که جمیع رطوبت بر باد طلقه جفیه و رطوبت جدید و قنقوت و  
 صمغ درین تقطیل و شاعت و طلیف و خندیه و قنقوت و  
 زرد در محل محل محل محل و تقطیل آب رازیان و جانیوس در  
 کتاب طب البصیرین آورده که اکثری بعد از شقاق استخوان است  
 این قسم با ضا **تعالیم** مسیح میگوید که در ده کثیرا  
 چشم طلف است که بکثرت بگا و اکثری بعد از شقاق است  
 این بهرین تدبیر است که در بایض و سخی باشد و در قور و تقطیل  
 طفل صغیر را و بگوید که مقدمین در دفع بایض ذکر کرده اند  
 بهرین تدبیر میگویند باید اختیار اطفال و این در قور و تقطیل  
 پس اگر از تیار است که این قسم را میگویند و در ده کثیرا  
 شفاست ترک آن علاج است در تقطیل کردن از ده کثیرا  
 لبن از پستان موضع جاریه چشم **شیاف** که ثابت بن خنیز  
 جهت رموز ذکر کرده **شیاف** که در ده کثیرا



افزون بکدام بصفیه ثم شفاست زنده ایضا سفیداب در درم از ترکت  
شد هم کثیرا است هر کدام چهار درم بشیر نخران بصفیه ثم شفا  
سازند شیا و **احمر** شغوف شد هم سفیداب چهار درم بکسته  
کثیرا هر کدام درم منع افزون هر کدام بکدام و گفته اگر در کبیره  
رطوبت و اشتقاق محتاج بدوا و خشک شد زور و جفن نفعت  
**صفه** از ترکت سفید بلال یا اگر در متبیه بشیر زنان سخی کرده  
در آفتاب خشک کرده بعد از سخی نجشیم ریزند و اگر سرخ در آفر  
رد باقی ماند زور و جفن است که کند **صفه** از ترکت سفید ده درم  
و غفران سبیل و صبر هر کدام یک درم و سبب سازند شیا و **خلی** از ترکت  
در درم شیا و مینا بکدام غفران و کثیرا **احمال** و **اشفای** کرده  
در مارستان و در استخوان میزند و راند **کل** شاپور محل بهر سر و سر  
و قلیا فقه هر کدام بجز صمغ عربی و جز و شسته چهار درم **کل**  
حافظ ابقو ش و نج شد هم تو تیا درم اقلییا و برب بلال و  
کدام درم غفران بجد هم صاب بکدام مسک کثیرا بطریق مقور  
ترتیب دهند اگر اجور و با قوت هر کدام نیم مثقال زیر کنند و پنج  
روغن **شنان** و ضعف بهر و غش ده ش و پنج نخاس حرق اقلییا  
فقه کت بند سر و در منتر زخا و فلفل سفید و سیاه در فلفل

زبد بر منقش هر کدام چهار درم بر قنصل سبیل تطلب قنصل هر کدام  
یکونیم جزو قنصل سبیل هر کدام در خود سخی کند **نخه دیگر** پنجیت  
ش و پنج نخاس حرق اقلییا نقشه تک سرور و از سر زکار  
در قنصل سبیل هر یک چهار درم قنصل سبیل در اور و زبد  
هر کدام هفت درم زنجیل نعل قنصل هر کدام درم زعفران  
نوش در هر کدام یکونیم درم کوفته و نجیه که کشید **داسلیق**  
غیر ملک نافع حکمین دقت بعزت اقلییا قنصل زبد بر منقش  
هر کدام درم نخاس محرق پنج درم سفیداج رضا ملک اندران  
نوش وجود قنصل در قنصل هر کدام یکونیم قنصل شند هر کدام یکونیم  
سعد ازوق و نعل کجا بر زنده **صفت** اهراب قنصل طع و معوج در  
نم فزه و نان سبیل بعضی کند کوفته بطار بر **دکل** داف باغی انزود  
مرلی بشیر فرمنقش درم زعفران شفاف مینا هر یک و انگ کوفته  
باغی باغی رسد در نسخ دیگر انزود چهار درم **نقد** **نقد**  
نافع در عشر از رطوبت باشد در حقیق انزود مرلی بر ضر  
نقد مینا درم سبیل نعل زعفران هر کدام یکونیم زعفران  
و انگ **نقد** را در کوفته که شفاف بهجت تند بر و دیگر  
مبتدا بر دق و بطول بخوابد و درم و سبیل را می کشد و نقد و



نفع کنند باید که در طبقات حین غلظت طلا از طلائی  
 دشت است و سفید آب تخم فلفل این رطوبات بر فو و در اسکند  
 و بغیر از این علاج نیست و در مدی که با پاش سفید رطوبت مطلق  
 سر غرض است باشد باید در علاج از این علاج در گذشت و شایان  
 که ذکر این ترسیده که گفته که لایق است که این است که حلیل بر آب  
 صحت بخورد و معالج لغت در تصور رتبه که در آن باشد بر آید بعد از  
 آن تعقیق کند از این شیوه که قطره بخوری و این هر دو قطره یکی حقه  
 فاسد و بد چنانکه در ساعت در است و در این وقت که باشد و این نگر  
 یک است اسرج متواتر عمل آورد تا هنگامیکه چون صحر کند و لغت را صورت  
 ماق که را از آن چیزی بر نیاید پس قطع علاج کند اجزای صبر را  
 کند درم از خون صبر و سر مزاج را بر آید و در زمانه درم خود که  
 بحر کشته شایان که در **شیر** نافع خوب زرد بود و یکروزه  
 که در روز **نصف** یکی صبر مزاج از زردت ماق کند و شایان که  
 سستی کرده باشد **انفاد** درم از خون صبر کند و شب یا سر جوش  
 از زردت مراد است هر یک در مرز طلا ریزد درم **اسی** شیر عرق  
 صبر یکی مایه کوفته به خوب ریزد و اگر خوب سخت است  
 باشد تخم مرد کوفته بشیر و خزان کثیر کرده به خوب باشد و بعضی

انفاد

تخم مرد کوفته و آرد کنند هر یک خود شیر و شیر خزان بریزد درم  
 جز در عفون سینه و آن غرض کرده به خوب باشد و درم  
 نفع یا نفع ترش شود پس زرد بود و اگر کثیف بخوری نفع  
 عدس از این دو که صبر و جوش برودم خوب باشد **اجزای**  
 نوز و جزو حق بود و در وقت در کچ و آب بون یا آب  
 در دهان کنند **شیر** اسود و بعضی شایان که نافع و نفع است  
 صحت و حق ناس حرق سر و صغ عربی و شایان که کثیر از هر کدام  
 بخورد و عفون نیم خورده کوفته و یکروزه شایان که در این شایان که  
 از نوز و بعد از آن که پس اگر حالت نفع شود و نفع کند که  
 سر و صغ اکثراً مکیل و در شایان که صحت درم  
 نافع و سر و صغ و نفع طبقات حین و قروح و درم و سر و صغ  
 نفع و قلبیا درم و یک شمش صغ عربی یکدرم و یک شمش  
 و زردت نصف درم ناس حرق و دانه کوفته و نفع است  
 کند درم و یک نافع قروح و نوز و درم و سر و صغ  
 باشد درم و قلبیا نفع صغ شایان که هر کدام جدا درم و نفع  
 ناس حرق و عفون هر کدام یکدرم کافور یکقره **انفاد** درم  
 نافع و پس و کچ و جوش شایان که از زردت درم



شیاف میاوردیم صبر کردیم رفیون زعفران هر کدام یکدک استخوان  
**تقصیر** وج عین هرگاه خرمن شد لا شکر نه نواز است پس اگر  
 به وصف این حال خوش است اجغان و درم غلیظ و اگر خشم و جبهه  
 تزلزل بکند هر عین است و بکشد تن از رویا بقدر تسکین خواهد یافت  
 و اگر تزلزل به طبع عین است و معده حریفه و حکم و حرکت ملتهب لازم  
 خواهد بود و از طریق نفوذ هر خواه شد و نیز سیلان طوالت  
 عین اگر از فوق قحطت با مقدار عروق جبهه و صد عین و  
 ارتفاع بستر سر و اطلاق بقدر جبهه است و اگر از تحت قحطت  
 بسیار عظمی است **شیاف ایمنی** که در دو وزن آرد چشم  
 تسکین در یک صندل صمغ هر کدام جزو کثیر احضاف هر کدام نیم  
 جزو رفیون سدس جزو نرم نموده با آب گیل الملک سحر شده  
 شیاف **شیاف** که در دو صندل تسکین دهد و خواب در  
 شیاف بنام شده در کثیر از زردت هر یک چهار درم  
 رفیون زعفران حوض صمغ نو بر هر کدام درم چند بستر کردیم  
**شیاف ایمنی** عین صمغ پنج نافع قره و شیره و درم و وج  
 شد بد که در رطوبت از هیجان خون و صفرا سفید آب  
 در زردت از درم صمغ هشتاد و نه کثیر از زردت

بشره و کلام

بشره هر کدام چهار درم رفیون قلیما هر کدام یکدرم و بعضی طبایع  
 کثیر از زردت هر که اندک و کثیر بسفید و شفاف **شیاف ایمنی**  
 نافع قره و در غلیظ سفید و بفتدرم صمغ چهار درم از زردت بزرگ  
 بشره و رفیون کثیر هر کدام یکدرم کثیر از زردت با آب ران  
 شیاف **شیاف** نافع قره و درم صمغ کثیر از زردت هر یک در  
 سفید با پنج رفیون قلیما نفع هر کدام یک با آب ران شیاف  
 ساز و بسفید و **شیاف** نافع درم صمغ و قره و عروق و غرضان و  
 عین از زردت هر یک پنج سفید اب صمغ شش صمغ چهار است  
 و اقلیما رفیون هر کدام یک بسفید و شفاف ساز و **شیاف**  
 نافع عین و عین همدک با بسفید که کثیر غشک کاذب با آب  
 کلام بکشد اصل سحر شش جزو نیت شش صمغ شش کثیر  
**تعلیم** رین سحر از کثیر هرگاه حالت شش بخار است و کثیر  
 مذکور چنانچه از درم سحر بعد از نصف و سهیل و حقه و غرضان و  
 مداومت این در دو بار هر روز فو حقت و فو حقت و فو حقت  
 بسفید که کثیر و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 عین را که کثیر شیاف اگر عین خفیه پس بسفید و شش  
 زردت و درم رین با حسن و فو حقت و زردت و شش



و چنانچه چشم بر گردانند و بران پیشند و چند دقیقه خوابند پسند عظمی است  
 در جوب عین شوم عین را به صهل کل من انفع است انکس تریاق ادهی  
 به انقبیل دافع حشرات رقیق قق کلسر کندر یا بنی بنی  
 در وقت و همچنین سبیل و کرم خزه سرخ بام سسی کرده تر عین ران  
 سفید کرم خزه بر دهن کل بر پشت چشم گذاشتن در وقت خواب  
 بعد از آنکه مکر باب کرم کاکا کرده باشند و صبح نیز مکر کاکا کنند و مرغ  
 جرات و همچنین خود بزیاده آلود بر چنان گذاشتن انکس ریحار  
 قنوط بعد از وقت صبح و بوی زبانه بزرگ و باب کرم کاکا چشم بپاش  
 که سحر و زود در آن جوشیده باشد و آب بپاشد بجا طبع آن طوطی را در آن  
 و اگر طوطی کبیر بر سر نشو باشد ملک و زبانه خائنه در وقت که آن  
 کرده که سه نظره در چشم شتره جلانند و صوفی بر دهن کل و پس بنی اذ  
 علام بر چشم او بیندند اگر خفته در زیر چشم لاده در آن باشد و علم  
 ترب در پنج سرخ طلاقی خلقت اگر خون در مکر شتره باشد و در پنج  
 سرخ در آب تر بزند پس بگذارند تا نصف قطره از این آب  
 و چشم بر زنده در پنج سرخ عکول ملین صی و شام در ده قطره چشم جلانند  
 طوطی را نافع است **شیاف** نافع طوطی و شتردن حزن و حضرت در پنج  
 سرخ جو مفضل در آن مردی سرخ کوفته یا کبش نیز شیاف معاره

اکلام

بنی اذ

**شیاف** نافع در وقت و عورت و وج چشم اقلید و نوبت خاص عرق  
 از هر کدام در دم از زرد سید دم الاغین هر کدام چهار درم در پنج سرخ  
 شکو طوطی هر کدام بندرم کثیر از خرفان هر درم جو برت نه هر کدام در دم  
 سسی کرده شیاف نافع **کحل** قطع دم در طفل زنجیر کفک لفظه میران  
 زرد از خرفان هر کدام چهار درم بورد و در آن صبح شیاف نافع  
 غوث در هر کدام سه درم طفل را بین و در دم سسی شیاف نافع **کحل** کوفته  
 یک کوفته چشم را نفع است سفید غم ث است کلاب **اخضر** نافع  
 درم و شریان حد شش کفک کل سرخ شکر لاده کوفته بمثلت جو  
 بعض در آب جوشانند و بجا شکر بپاشند تا ناک کنند و بر دهن کل  
 تا در شش خیس کرده بر چشم گذارند **کحل** معده در ده بندر بپاش  
 جینر بپاشد در ده جان صرخ هر کدام یک درم مسک یک درم سخی شیاف  
 کرب زرد **کحل** یکی نافع و معده و رطوبت چشم طفل نکست هر کدام یک درم  
 دار طفل در خود زخمی بر نصف جود سر سره مثل مجموع **پود** و  
 بیدر ساقون بپاشد زرد نکست هر کدام نیم درم کوفته بچشم کند  
**کحل** خیزان مکر بچشم و در یکی چشم و در معده و سینه نافع است  
 زعفران سبیل هر یک درم درم در طفل یک درم طفل کافور هر کدام یک  
 و انکس نیم غوث در نیم درم سسی شیاف نافع بچشم کشند **کحل** شیاف







نه چاره درم زعفران از دوجوب هر یک درم با بخار شفاف سازد  
**شیانها** نافع در دمار و خارش تاق و دمه و سبیل و جملی و انتفاخ  
 ابصار و اسهال و آبکوش شدن و صاف کنند و در تب و دیگر کوشند غلیظ  
 پس سفیدار از زعفران و سول که در کثیر اسهال جزو کافور ربع و زعفران  
 از آن طبع آینه شیانها زنده و در سوزن دیگر بعضی از دویه سماق  
 سلا به کرده با آب سماق غلیظ شود و اندر دهان بکشد و سبیل  
 و بدست دادن خوب بر تیره شیانها زنده و در سبیل خشک  
 کنند و وقت صبح با بخار یا کلاب یا آب سرد می کشند و چشم  
 می کشند **برده** مستعمل بر غده بر تیره زنده و نافع است بر آفتاب  
 و دمه و غلظت و کک و جوب و از اطراف طرب چشم و پیاض را اقلیمه  
 فقه سر و توپیا زنج در بنا و کاس حرق جبر توپال مسک زنده  
 زعفران هر کدام خود در بصلایه نرم کرده بجز بر سوزن چشم انداخت  
**عنبر** یکی جابر خلعت و معور عین و رافع پیاض و جوب توپیا  
 اقلیمه سر و شنج و نافع بر توپال مسک هر کدام بکند و غلظت و زنده  
 فوش درم هر کدام بخورم تا درانی زخم خشک زنده بجز هر کدام در دهان  
 زعفران بکند و در دهان درم مسک یکم از کوفه استعمل کنند  
**کل بنفشه** نافع در شر و دوش و نفع درم رو سنج و از دویه هر کدام بکند

سبیل در غلظت

سبیل در غلظت هر کدام بخورم درم از دویه قاقاس و مسک هر کدام بکند  
 سنج بکند **شیانها** اسفند و سبیل نافع جوب طفره و غلظت ابصار و کوش را  
 اقلیمه سنج هر یک کاس حرق زنجار هر کدام با تیره درم شنج غلظت  
 و از غلظت هر کدام بخورم زعفران شمشاد درم قطعه شمشاد درم  
 افیون چهار درم شیانها زنده **شیانها** قیصر نافع نفع و سبیل مسک  
 و از غلظت جوب و زنجار کاس حرق غلظت معقول هر از دویه درم کینه بترتیب  
 کرد و نفع تمام در غلظت خود و صمغ رو سنج هر کدام شمشاد درم زنجار قطعه  
 حرق هر کدام درم افیون بکند درم باب از زنجار شیانها زنده  
**کلای** نافع نفع و سبیل و سر و چشم کل سرخ حنظل و افیون  
 زنجبیل پوست بلبل زنج حرق هر کدام خود در کوفه با آب بر آید  
 مسکی خوب بر غلظت غلظت در غلظت جوب هر کدام کرده شب بر دهان  
 با لک و صمغ بشود **حجب** زنج سبز توپال در با قلیط صمغ طفره را  
 جلا دهد **کل** سنت اهداب لا جوب و سبیل اقلیمه نفع خرق  
 حرق بوزن مساوی و سنج کرده بایل بکند بر یک چشم کشند **الغی**  
 نادرین نفع خرقه سوزن مست و بعضی نادرین درم استخوان  
 خرقه درم کشند **صبغی** که سفید مرطوبان سیاه کند بر ک  
 شقایق انجان کوفه بر دهن کل سرشته بزرگان با لک **الغی**



عزرون حرق با پیله حرق نخور باله **کمل انتشار اجناس** سر مزاج  
 ققطا رسا و بر کوبند و بعد از آنکه بپزند پس نرم نمایند  
 بر یک کشتند **کمل انتشار** تو تیار سبز زهره بزم کدو هم خود  
 نیم حنظل کوبیم خود و نشت در صمغ هر کدو نیم خود صلابه کوبیم  
 کشته **طلای ابریا** شیره و بر در آخیل و دهر مکی کند هر  
 کدو یکدوم لادن زاج بوره هر یک ربع درم موم بیدم بارون  
 زیت طلای زرد **کمل** نافع سرطان حارث در قرینه تو تیار  
 شاد رخ هر کدو یکدوم طین ختم شیا ف میا هر کدو یکدوم مرداب  
 و دانه سق کرده بجا بر در شیان که بعد از آنکه شتر منقبذ نفع  
 روئیدن شاد زاج زنگار زعفران املدیر نون در تو بال مس  
 می و کوفته با زهره بزم شیان نفع **احسن** نون در کوفته بزم  
 بز مخلوط کرده بر موضع منوف باله **دس** نافع سلاق تو تیار  
 هستند در پوست بید زرد بیدم حنظل درم زنجبیل کثیرا  
 هر کدو یکدوم **ضاد** نافع سلاق سفیده تخم برکت خرفه روغن  
**کمل شیان ظریف** نافع ریج و نفوذ درم ملحه نخاس حرق  
 درم صمغ کثیرا زعفران اوقیا قباسیل هر کدو یکدوم درم باب  
 باران شیان نفع زرد شیان **ابا** نافع زهره و مور سرج

در افراط

در افراط و غر حارث و زهره نخاس حرق اقلیم زرد سفید از زهره  
 سر و صمغ کثیرا زاج حرق بر یک کشتند مگر نفیون هر کدو یکدوم  
 کدو یکدوم باب بیان سفید نفع **دس** نافع مور سرج سفید حرق کدو  
 درم صمغ نفیون هر کدو یکدوم زعفران نیم درم بوق ربع درم نرم  
 است نید **الکین** نافع مور سرج و شور و زرد زعفران سفید بیدم  
 اقلیم نفع صمغ حوی هر کدو یکدوم چهار درم نخاس حرق نفیون هر کدو یکدوم  
 درم کوفته بزم سرج کشته **شیان قحاحی** نافع شور و زعفران  
 و مور سرج اقلیم نفع حرق مطهر زرد زعفران زرد سفید حرق کدو  
 سفید نشت شیان زعفران چهار شکر کثیرا و شیان باب بیان  
 شیان نفع و با سفید تخم ملک که به چشم کند **کمل** نافع با سفید زرد  
 مور سرج زعفران درم زعفران شیان شیان هر یک کدو یکدوم کوفته  
 با سفید حرق زرد زعفران زرد زعفران **شیان نفع**  
 نافع نفوذ و سبل حقیق و با سفید هر کدو یکدوم زعفران سفید اقلیم  
 زهره سفید اب حارث حرق باب کراش یا باب سعادت  
 است زرد شیان **کینه** نافع قروح و صمغ مطهر کند زرد درم زعفران  
 و شیان هر کدو یکدوم زعفران درم بلعاب حلیه شیان نفع شیان  
 بنفشه و دیگر نفع شیان و شیان حرکت کند یکدوم زعفران











باین شایسته **البسایط** چنانکه گفته اند در جهت نازل  
 سبک است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد خوب  
 فرار است. و صفت نبرد کمال در کمال است. و کمال نبرد  
 از آن جهت است که نازل را به کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 بنظر دفع نزول است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 جعفر نازل تقبل آید از چشم دفع شکور و نزول است. و کمال  
 تو با دفع نازل است. و صفت نبرد کمال است. و کمال نبرد  
 نازل در دفع نزول است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 منسوب در آب کرم دفع نزول است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 عصاره کشیده لبن در آلوده و همین حکم دارد تعجیل دفع نبرد قطره  
 و عدس و برکت خاشاک. و آبوس حرق سول مصلوب است. و کمال  
 و کمال عین است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 مصطفی دفع آفاق مملو است. و دفع صمغ است. و کمال نبرد  
 طرد را. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 مسوق در آب کرم عظیم است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 دفع در سترک و آبوس قطع سیلان نبرد میکند. و کمال نبرد  
 بزم چشم است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد

چشم الحار در دفع نزول است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 کرد چشم اندک است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 کند و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 سخته باریت سخته چشم است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 شده. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 عصاره خط در عین نرزه بدل میکند. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 راستا میکند. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 مداومت نازل در آب کرم. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 در کمال نبرد. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 آورده بخت نرزه در دفع نزول است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال  
 بیرون آید. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 کرد چشم بیکر نرزه. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 چشم را. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 و کمال نبرد. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 چشم است. و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد  
 چشم نرزه مسکن و کمال نبرد در دفع نزول است. و کمال نبرد







و در آید اجزای دست چپ بچشم پند قطع کند و غلط  
 و جفان و او را در افع نماید شانه یا اقا قنایا شیا و کما خنجم  
 کند جبر را نفع و صحت پیرا فط است و شنبه زود سماق با  
 هم می کنند چنم کنند و معطر طبات و حرمت در عر و فکند  
 و اگر بقدر یکدیگر کنند شنبه روغن بنفشه و کما کنند اخراج  
 بلغم از دماغ کند و حد و پاک کنند و این در خضر می رسد  
 که چغندر در درم سه سوط او را کواکب می ترشند **فصل پنجم**  
 هر دو اثر که یکی از چهار رتبه که بر رتبه و بیست و خدوت  
 و کما نیست در آن باشد مانع عاف می تواند شد مثل برودت  
 کافور و افیون و میو است کلان و دانه قباد و ماز و دمل غریب  
 کند و کما ویت انواع را به هم پس اگر در او هر چه مع تمام این  
 قوتها باشد در مع قویتر خواهد بود مثل کبر از کافور و افیون  
 و دفاق کند و زجاج خواه نفوخ کنند خواه بقدر از کتان  
 بعد از تر کرده بپاشند و درون پینهند **قسط چهارم** افیون  
 زعفران هر یک قیرا طر نرم بپند و قند کن تر سیر که تر کرد  
 و ابران پشیده بعد از آنکه پین را سیر که شسته باشد بگذارد  
**نفوخ** مانع عاف قشور کند و قسط حق زجاج مع

بک بدو بود

بت به و بعد از غسل منبر در آن دود فیتون بعد از تر کرده زجاج می کشد  
 بر آن پشید درون بپند **مناد** مانع عاف زود سیر است  
 زان و کل سیرج هر یک برار حدس معشر در جز و معفن مثل صبح بگوید  
 و با آب مورد و کلاب سیر شده بر جبهه و افع بپند **مناد یکم**  
 کل در منصف و طیه انیس را در حدس معشر کلان هر کدام بگوید  
 که در ربع خود بخور سه مرتبه بر مقدم سیر کند و **مناد** از کل سیر  
 شسته و آب سیر سیر بزرگ مورد و کلاب **مناد** مانع عاف  
 مغرط صبر بکند و در درم نرم کوفته قند کن تر کل نفوخ تر کرده  
 به و آلوده در پینند **نفوخ** مانع عاف و قسط حق و ج  
 حرف هر کدام بگوید و قسط را بخورد کوفته پیند **مناد** از بزرگ سیر  
 و برکت از روغن و بزرگ کل تازه نرم کوفته بر آرد و جو منفرع غرق  
 بر جبهه و افع گذارتن مانع است در عاف **نکته** رغن  
 اگر در ایام جوان بجا را عاف می شود معش منوحت و نهایت آن  
 عاف جوانی سبب و چهار سبب است پس اگر ازین تجاوز  
 کند بر کلا کردن ضدل و کافور و کل از سیر نفعت و ماز  
 و کافور نفوخ مفید است **دانی** که در مقام ضرورت خون  
 از منی بکشد پید کند شش و فنیون و منبرج و وزن می و بگوید







چشم بکند یعنی قوتش را موقوف سازد بر نفس است که کم  
 عدد در سینه است و گاه باشد که با حرکت و کورت شود بصورت  
 که در کرم بکثیر الله عز وجل و گاه این درم سرطانی شود **باز** که  
 از بعضی غلط غلطی از دماغ میخورد که عظم شش میخورد  
 و مستغرق فصول میاید با در حین شش حاصل میزند که هم در فصول  
 اراج برآید تبیین که قوتش در دران مخلوقست مرشد و میروند  
 بر که چشم از سر دماغ و دماغ یا آنکه شش حرکت میاید و بعد فعل  
 شش و موقوف دیگر در پس در صورت دفع موقوف **بسیار**  
**بسیار** اول بعد از قصد و محبت و سهیل قطع لم **بسیار**  
 بر هم برآید و آن قوتی را بعد از تنقید مکرر از در سنج و حفظ  
 مکرر و بعضی حب و برزگشتان تا قابل شرط یا ارسال علی شود  
 و سرطانی را تنقید سودا و استعمال فرو میاید سنج و غلطی را **بسیار**  
 مثل طبعی مول و در سنج مثل حب ابرج و قویا و سحر و موقوف  
 مثل شش و در سنج مثل دبول شتر و غوغه از سنجین و غوغه  
 و سرطانی را بر تبدیل و تبدیل **مرحم** زخمی که زاید میاید که در قوت  
 عقیقه از وضو پاکت است و شک کردن از زنی که در درم مردم  
 حکمت است هر کدام میندرم زیت است درم بعضی را سنج نیز میندرم

داخل اندام

در سنج که در **مرحم** سنج میخوردند لم است و گاه در زاید شش را در سنج  
 سر که بکشد تا نرم شود بعد از آن بپزند تا جوش شود و مخرج کنند با آن  
 از کجا مستحق مقدار که مثل زید غلطی شود پس **بسیار** **طلای**  
 نافع بر سنج راجع سعد میگوید که فرو و سنبیل بکشد و در شراب بپزند  
 تا غلطی شود بعد از آن با بر مخرج در سنج **لصوق** نافع راجع  
 زنج سنج ماز و در سنج سنج قوت دور هر یک خود سنج کند و بعد  
 از آنکه سنج شش را بکشد بر سر سنج **فنیله** نافع قوت  
 آهن پوت که در شش نرم کوفته شش در سنج **بسیار** در سنج  
 مقصد و نیز ناخت **فنیله** نافع بسیار و در سنج **بسیار**  
 با کثیر که بکشد و قید کرده چند روز مرآت در سنج **بسیار** نافع  
 درم صلب سوداوی شش مقلد از درم و در سنج **بسیار** از  
 جگر مخرج یا حجابی در سنج بدست نرم سنج قند در سنج **بسیار**  
 و در سنج بان بران افزوده بدست سنج بدست سنج  
 پس بکشد سنج بر موضع نهد **افیا** ملین درم صلب **بسیار**  
 صلب سنج بزرگ گشتان **بسیار** سنج با پیله سنج **مرحم**  
 کثیر نفع سرطانی مقروح و غیر مقروح و کثیر عذبه آن سنج  
 سرب توپیا مغشول می و بر مخرج حل و صفا و برکت







بکدام ترشای که کافی صبر هر یک بکدام صواب کرده باز به آنچه بر حوت  
 مالد **طلاقی** که دافع شراب غش است سرب و خمر سفید را از زیر  
 هر کنگ بر دهن کل سکه که سخی طنج کنند در برتره مالد و بقتل  
 در مینی نهند **حجم** این که رو بمانده کشت و خشک کنند حوت  
 و فردت نند حوالست در فردم رطبه انفت فست  
 در زیر موم سفید هر یک در دم و دهن کل ده درم هر یک زرد  
**طلاقی** نافع قوه و جوشش غش است بکلیه زرد ماز و مسود  
 نرم می بیند با پیر مرغ و در دهن کل طلا کنند بعضی پوست  
 و جوز ماز و کج و کنند **نفعی** که دافع رطوبات غشیه  
 از طبیعت حب الرشاد و خربز اسفند نرم کوفته به مینی و مینی  
 سبک که بشیرند مملکت شده بر جوده رسند **نفع** نافع  
 قوه راج ماز و قواس حوت هر یک ده درم کاس حوت  
 چهار درم **طلاقی** نافع ناصر مینی راج سعد هر کدام در  
 سنبلیله کج و بشیر ابق بصر به نزد غلبه نفیس با پیر  
 مرغ در مینی مالد و بصوفه مسود کنند مراد از شراب  
 قابض است که قواس مثل سخی فی و پوست انار  
 و ماز و و اشلا در آن جوشیده باشد **نفع** نافع

از دم طلاقی و ق

ماز و کاس حوت بود هر کدام قوه سخی کنند بعد از آنکه مینی را بخل غش  
 بکشد شسته باشد به مینی بکشد **حجم** قوه ماز و کاس شسته باشد  
 هر کدام چهار درم سداب ترش خود سخی کنند و بر دهن موز درم سداب  
**نفع** سداب مل و حقیقتی رز و چوب کنگر و ماز و سبز نوز  
 مسود **طلاقی** که در دوز راب از جوده قدیم بر آرد و پاک  
 کنند زلفا و بکدام از ترش و سداب حسل آنچه بقتل مالد و در  
 پختن و بعضی کاین و واد را ابتدای سرطان بکشد و پختن  
 که تن مینی را مل کنند و قفل معلقا هر کدام یک و مملکت پوست انار  
 ترش هر کدام یک و نیم جزو قصبه اندر یک سکه هر کدام جزو کوفته و کینه  
 قصبه سبک تر کرده بدان آلوده نموده در مینی نهند **نفع** نافع  
 سکه قفل کوفته به مینی دهند بعد از آنکه طنج دار شیشه مملکت  
 باشند بشیر فریا بول غریا بول شتر شستن نیز فست کینه  
 رشتن ق مملکت محلول و آبی تمج با آت در دهن نیز فست **نفع**  
 از ابر سخی مسوق یا روغن کل و سکه و فست نفع مینی **نفع**  
 شمع مغلل زهر ماکین بشیر آب مرزنجوش با هم مخلوط کرده **نفع**  
 نافع تن زنجبیل و سداب بود به مینی آنچه ترش نند و در آن  
 مینی نند و **نفع** نفع مینی که از ناصر بهر سنبلیله و قفل بود











حادث نشد باشد و مع کینه قند از سر که گفت در آن حل کرده چند تکرار  
 مکرر بر کف زنده شود آنرا نصف گفت اندک بکاه شود لکن خود  
 برآید این قند را مکرر بکند و قند را قند و قند را قند کند آنرا  
 ترش در یک سس سفید مکرر بکند آنقدر که بنصف رسد بقند آرد  
 کرده درون بپزند و باحت آنرا خشک کند **بصرفه** یکی این مایه  
 در کتاب التمام و الکمال گفته است که علاج دفع از راز قروح نیز چنین  
 آن در طب و طب زاید نف که مسکت بکثیر الاثر حل آن بسیار است  
 اینست که اگر قند یا سس یکم از او هم سفید بود و در دست قند که بکند  
 در ظرفی کرده بر آن روغن بکند و روغن بنفشه بریزد و روغن جوز  
 روغن بادام و مخلوط کند با آن قدر که ترش شود با لعل و لعل  
 بعد از آن با لعل بکند و بر کف زنده شود و روزی چند تکرار کند و  
 اگر در طب است بکند از موم زرد و بکند و در روغن کل و مخلوط سازد  
 با آن روغن و سفید آب از راز و حبث اخف از هر کدام جوهر طلا  
 کند و نیز جاست قند کند و در هر غیر روز با در هر سفید و حبث اخف  
 کند و باخ نقایا بد و غیر مضرب این اخف شود **تعلیم** رطب را در قند  
 و باخ دست و است یکی از آن روغن را در روغن بنفشه در روغن بنفشه  
 را آله هر چه شد و کینه سس را قند باشد و روز با در بنفشه کاهد

رازیانه از راز

را زیاده انیسون هر کدام و متعجب است بنفشه سفید و در متعجب کفند  
 رقیبی در آن حل کرده بنوشد بعد از آن ابرج فیرا و درم سهیل  
 معج کرده و در در قوابلین قدیر و پاشد که بکند و ابرج بکند  
 حرقه یا ضم کرده ملین نیند شقیه قام بدن حاصل **صفحه** جگر  
 ثم غفل حاصل و خستین مسکتی بوزن برابر باب کزین باب  
 عنب الثعلب سبزه عیسى چهار بخت یکوید در نسخه سرمانه  
 شربتی ازین که امهت قصب است یا بیشتر بقدر قوه شارب آرد  
 و کچکال مله و قویتر باشد باید جلاب بدین نسخه بنوشد خستین از  
 قنطاریون دقیق را زیاده انیسون با در بنفشه کاهد و زبان هر یک  
 و متعجب کفند و در متعجب در چهارم و پنجم این جلاب خورد و کل  
 ش تهرج عنب الثعلب سیاه و ش کاهد و زبان انیسون را زیاده  
 با در بنفشه خستین قنطاریون دقیق هر یک متعجب سناکی  
 چهار متعجب کفند و در متعجب ترنجبین در دوازده متعجب روزی یک  
 است و است کند و بکند عدم فی جبت ماده و متعجب کاهد و زبان بنفشه  
 و سفید و بقند سفید شیرین کرده بنوشد روزی یکم این سهیل  
 خورد سناکی یکی چهار متعجب خستین پنج مسکت ش تهرج کل  
 تر به سفید بنفشه خستین اسطوخودوس بدست پنج را زیاده است



پنج کاسه بوشیخ لوس دار چینی انیسون هر کدام مثقال بورت مصلحت  
 زرد بورت مصلحت کاهی هر کدام چهار مثقال کچیل نیم مثقال غبار زردانه  
 سبستان بورت دانه کچیل زرد و قهوه سیاه ده عدد سوزنی سیاه  
 ترنجبین دوازده مثقال شیر خشت پانزده مثقال کنگره مثقال شربت نبات  
 درو مثقال اگر ضعیف باشد شربت مثقال بد کنند بطریق معطر طبع دارد  
 صاف نموده بنوشند و اگر حاجت تقاضا کند شربت شکر این حب ملوک است  
 عدد نیم مثقال هر کدام کدو کدو ای و چون کنگره هر کدام بندهای با حق  
 راز با حب زرد بقد و زردی بعد از آن صفا نبات آلوده کرده  
 غبار بزرگ زرد بزرگ و از حق شربت نبات مد و بخار به وقت صبح حب  
 روز به نیم را بنوشند و بعد از این تا یک هفته از ترش و لیسناست شربت  
 لازم دارند و غذا را لطیف معاش کنند **ادویه القرم** نافع شقاق  
 و غنی بیدوخ در روغن گل کلبا دروشل ربع آن ازین آلوده گرفته  
 و بخته با آن بجا میرود و بزشقاق مایه بیره درون نیم یا بیره درون  
 در همه اوقات بر یک بجا نداشت شربت کثیر از سفید آب بوزن  
 مسکوی **مهم** کافی شقاق لب و سوزش با سودا سودا دارد  
 سفید آب از زیر صوم سفید هر یک بندهای روغن گل بورت درم صوم  
 روغن کدوخته روغن زرد بید از خور روغن خرمج کدوخته

کافور بیدوخ

کافور و سفید خرمج در روغن بیدوخ بیدوخ بیدوخ بیدوخ بیدوخ  
 که شقاق خرمج لب را سودا دارد مصلحت کلک العلم زردی و طبع اصل  
 شربت نبات کدو کدو ای و کچیل حبه در روغن گل بیدوخ حبه ای اصل  
 کرده با **مهم** بی این میمون نافع شقاق و مطلق بویاسیرا  
 مردان پنج چهار و حبث الفصد جود و اصل لوس جود و دم الاخوان  
 کچیل و سی کرده بروغن زیت باشد بعد از آن با شش ملاطع کند  
 تا منعقد شود لوس نافع شقاق لب بیدوخ در روغن کچیل کدو  
 بیدوخ زرد شربت کثیر از هر کدام جود گرفته با آن بیاورد و بر سر  
 درون سینه مرغ مایه بزشقاق لب بیدوخ **تعلیم** اگر شقاق  
 در سینه ملاحظه شد هر روز از سفید آب کثیر ادم الاخوان هر یک خور  
 و قیون سدس خود و صوم خود روغن گل شش خود ترش را  
 بجا براند و اگر صغیر و سینه محسوس طلا از سفید آب و بیدوخ  
 کافیت و اگر بویستی معلوم کرد در سینه قلم کاف و با صوم مخلوط صاف  
 محبت و اگر رطوبتی در با بیدوخ بورت مصلحت زعفران طلا  
 نافعیت **مهم** شود و قروح لب را سنگ صوم باز روغن  
 کلک حب **مهم** نافعیت اگر بیدوخ را صوم درم مصلحت کدو  
 کلک سرخ مصلحت کثیرا هر یک در دانه محوره کدو بندهای کلک نبات











برک سر کوفته باشد بعد از آنکه همین اجزا را با آب قی چون نند و صاف کرده  
 منصفه کرده باشد **سرخ** نافع ناصر رنده اصل رس عا قرقها هر کدام یکبار  
 شب بختار با زو سماق هر کدام هر دو کوفته باشد **سرخ** نافع **سرخ** نافع  
 مستحکم و نه است فوژ در قطعاً قطعاً پس لکت سرخ هر کدام یکبار  
 قرطاس محرق دو درم کوفته بر سر سرشته قوی اند و در سبب لکت و در  
 روز یکفرق بر سر سریده منصفه کند تا قدر خون فاسد دفع شود پس  
 بر سر که کلاب عرق یا بسم الله و کلاب جان بنویسد و قدر در سر و غل  
 گرم کرده عا قرق در دمان نگاه دارد و شرب است چند مرتبه با این  
 قوی منصفه کند تا آنکه خونی که بر آید بر لکت و طعم و بوی خون طبعی باشد  
 پس منصفه با دوید مد لاف تر کند مثل برکت مورد بود و در شرب کلان  
 که مانع عا قرق مانع و پوست انا رترش میگویند در سر که جوش نند  
 و اگر ازین قوی که بخلای و صلاح نرسد فلفیون استخوان ناید **صفحه**  
 آبلک آبلک سر درم شرب سراق قی از رخ سرخ و زرد هر یک در  
 حوصاف سر درم فوژ در چا را کانت کوفته بر سر که خیر کرده بر فعال  
 آب ندیده طلا کند چون خشک شود هر صباح قدر کوفته در سر که  
 صل کند و بر موضع یا لک مثل سر که در قوی نوژ در سبق فیت  
 پس بطلیف قی بعضی منصفه کند مثل جوش نند و عدس کلان که مانع

کل سرخ

کل سرخ بعد از این منصفه کلان جوش طهید رسیده باشد و بعد از شربت  
 بر سر که حصل دمن بنویسد این در در نیز در کلان این جوش نافع **صفحه**  
 قویا با خنده پر در در دو درم زرخ سرخ هر کدام یکبار کوفته کلان  
 سفید آب از زیر هر کدام یکبار سرخی کرده پیشند و سر در را کلان در آب  
 فاسد منصفه کند و از دو جزوی بخلق نرود و بعد از تقا نام مرم سرخ  
 رویا نند کرش جوش است **سرخ** نافع که کوفته بن دندان حکم  
 کند بعد از آنکه بر لکت خوب لکند تا اگر خون و رطوبت فاسد دفع  
 شد و بطلیف قی فوژ بنویسد **صفحه** کل سرخ با قی حصیت بطوط  
 کلان در آب لاس هر یک در درم فوژ بنخلی که در سماق عا قرقها هر  
 یکبار کوفته باشد **صفحه** محقق سخت کنند لکند و دندان کلان رطوبت  
 کل سرخ که مانع بود زن مس و کوفته بر سر که خنده **سرخ** نافع  
 دم که مانع سگ هر کدام سر درم عصاره طبعه انیس کل غل  
 هر کدام یکبار در در جوش نند **سرخ** نافع لکند را سخت کند دندان  
 سرخ فوژ کل سرخ فوژ کباب کلان در هر کدام یکبار درم چهار درم لکت  
 سر درم در جوش درم یکبار و در شرب سه عصاره طبعه و حلت  
 کرده باز یکبار و بر سر که باله و پاشد **صفحه** مجربین گفته اند  
 از در دوید پس دندان را نافع تمام است بواسطه آنکه بیوست







که زنج هر کدام پنج سماق چهار شب قنقل هر کدام دو گرفته و پنجه بستنی کنند  
**آخر** خود سوخته زنج بوزله از منزه از هر مساوی **بدون الی**  
 نافع حرارت شد و تنفط آن کل سرخ که زنج کشیز بود از خم خود بردارد  
 هر کدام هشتادم سماق درم بعضی که حرارت بر فاعل نباشد هشتادم  
 عا قرقه نیز دکل کنند **سمن** نافع حرکت اندان کلن کل سرخ  
 که زنج شبانی هر کدام جزو گرفته بر نه باله بکشد و نشوید که کل  
 دو جزو است و بعضی که قنقل و طبله زرد و کشیز و زرد بود  
 که دام جزو نیز دکل کنند و این اول است **دولای** نافع است  
 شد و ترشح ریمان کلن رپست اند هر کدام شش جزو زنج سماق  
 شبانی هر کدام سه جزو کل سرخ سماق هر کدام هشت جزو سبیل  
 فقیح از خر هر کدام ده جزو گرفته باشند **دولای** نافع ماصو شد  
 اصل السوس عا و زنج هر کدام یک شب جلد رماز و سماق هر کدام دو  
 گرفته باشد **دولای** نافع سیلان خون شد زنج سرخ و زرد  
 نوزده ماز و مساوی بگوید و با سرکه سخی کنند و اقراص زرد و  
 بنکام جتنج یک کنگ از آن گرفته بر نه خوب باشد بعد از آن روغن  
 کل در دهن نگذارد **سمن** که سرخ دندان پاک کند شخ  
 کوزن سوخته زنج از هر کدام پنج عا قرقه سه نوش در از خود معطر

هر کدام

هر کدام از پنجه گرفته پنج بان مسوا کنند **سمن** نافع سیاه دندان  
 قنقل ده ماز و سوخته هشت جزو فلفله هر جزو هفتاد جزو زنج  
 جزو بگوید و مسوا کنند **سمن** عمل ریمان و مطبعت که نافع  
 زرد بجز در فلفله قنقل که هر کدام ده جزو خود و قنقل جزو شیر عرق  
 جزو پنج مقنوده جزو گرفته مسوا کنند **سمن** نافع عذر و قنقل  
 دم کلن کل سرخ حبابه ساق قنقل ده سماق کلن مقنوده زرد  
 مطفی کلن که زنج قرقه و قنقل گرفته مسوا کنند **دولای** نافع و ج  
 ریمان زنجیل سرکه و سسل خوب بپزد و خوب سخی کنند و باله  
 بر سر سق کل نیز گذاشتن نافع است **دولای** که چون بر سر  
 ماکول که از این مع زبانه تر تا کلن نماید شود نیز مقنوده سرکه سخی کنند و بر  
 موضع ماکول که زرد و اگر دود در آن باشد بگوید و بر زنگنه و زنج  
 باله بگوید و بموم مخوف کرده تخمین نماید و اگر ریمان ماکول  
 بسیار طبت و ج کنند بگذارد در سوراخ آن حلتش یا بوق  
 یا تر یا قی اگر یا سنجینا یا مر یا قطران یا میوه یار یا فیون یا  
 بارز و مع نیز از اینج یا میو زنج مدقوق مجون کلن یا ماز و مع نظون  
 مجون بعسل یا خود را تخم قد یکم خیر شود یا زنجوان مع قنقل و کل  
 گرفته و دندان سخت کند کلن ربلوط سماق پوست اندا کل سرخ



آسن زرد و چوبه سپید گرفته مساکن کند **سنف** نه سختی آسن  
 کفنه کفنه آسن ساق ضامه زو عدس فوفل عدس مسا و گرفته باشد  
 و بران بگوید دوا و اف و جعفرین کول فلفل و قرقه با زرد مسا  
 و دودا و ایس را بگوید و با زرد و زعفرین بر موضع گذارد **سنف**  
 مسکن و جعفرین ده برده از ترش ساق قرقه میوز و زعفرین هر کدام چهار  
 سخی کرده برشته و دندان مالند **ایضا** میوز پنج شنب قطه با سپید  
 سخی کنند و شام بر دندان مالند **سنف** و اف و سترغ و شنب و قرقه  
 و سنجان بپزند از آن ساق بگویند هم کفنه را زو شب  
 یا ستر زرد چوبه هر کدام یک گرم بپزند و سترغ سخی کرده سنبه کند  
**حب** بوی بلبل در درختی را شکار و قرقه میوز و بوق مسا و  
 بگوید و چهار ساق زو بقدر بخورد و بر موضع وضع نماید و سترغ  
 نصب کند و آب مان میریزند **سنف** و اف و حرکت و او صبح  
 و سنجان کک کل سرفه بعد فلفل **دوا** میوز سنجان و سترغ  
 کفنه برکت ساق زاج سفید سخی کرده بر دندان مالند **مخففه**  
 جوب از حرکت آمدن تلخ و بر دندان زاج زرد و آب جوشیده  
**مخففه** و اف و درم بپزند از ترش ساق در آب بپوشانند  
**دوا** و اف و سن شیبانی مرکل گرفته بر مقصر بپزند **ایضا**

کلیا فلفل

کلیا فلفل گرفته با قطران غلیظ کرده بر موضع بند **سنف** و اف و لثه را میوه  
 کفنه خشک و فلفل و بلبل هر کدام یک گرم گرفته باشد بعد از آن  
 بگوید و خروج بس که فلفل بپزند **سنف** و اف و کفنه بر موضع  
 دندان متحرک کفنه کند کفنه را آمدن سترغ و قرقه مسا بپزند  
**سنف** و اف و سترغ و زیت تم از زردت کل از ترکات هندی  
 بلبل شیر بوزن مسا **سنف** میوز سنجان و بلبل کفنه و کفنه  
 از کفنه پخت از زرد چوبه سترغ هر کدام هر دو گرفته باشد **سنف**  
 و اف و کفنه از اف و من و لثه خصوص در قطع خون و بد بپزند و با زرد  
 کفنه را قه قه مسا هر کدام یک گرم بپزند و از آن ساق و زرد چوبه  
 او و بلبل غیر کنند و بسوزانند پس با میوه در دمن و من بپزند  
**سنف** مقصر و دندان معطل کفنه را کفنه بلبل و **سنف** که  
 از کفنه خون آمدن من و دندان باز دارد و زردت و زنج کفنه زرد  
 سترغ و قرقه مسا و بگوید برین دندان بپزند **سنف** که دندان  
 جدا دهد و لثه حکم کند و بپزند و با زرد چوبه سترغ و کفنه را زرد چوبه  
 هر کدام ده جود و قرقه کفنه را زاج هر کدام پنج جود شب بپزند و جود  
 و فلفل شد ساق چهار جود سخی کرده بپزند **سنف** و اف و کفنه  
 دندان از آن حرکت بلبل زاج زرد کفنه سترغ فلفل کفنه هندی



لاک مسکلی نشه که کمان ترنای سبزها ترقه بوزن مسکلی **دقانی** دروغ  
 در دندان عینیت نازک کج بند و قدر در روزه با داره چوبی بران  
 کرم بطریق کرمین شود عینیت از بند بند و سوسا بعد از آب بسیار  
 کرم فوکر و بدندان در دندان بگذارد و می آید است و بعضی برکت  
 که بی زردی دندان آید اگر عینیت و برکت هم بطریق مذکور کنند  
 و تیر است **مسنون** که دروغ در دندان است بجز کوزه پنج میزنجیر  
 کدام جزوی در سر کجوش بند در دهن دارد **مسنون** نافع منعقت  
 ضد اسهال کباب یعنی قنقل هر کدام بچند هم بچند هم در دهن در دهن  
 برن است که در دهن سرشته پس خشک کرده و کوزه سنون کند **ایضا** که  
 جرم دندان مستحکم کند بجز شمع معشر میگویند با اندکی فلفل و حل  
 آلوده کند و در کافور چند و بر روی شستی در تنور جا دهد تا سیاه شود  
 برشته از آن بجز و از خود خام و مسدود کند و رویت ناز و ملک  
 هر کدام بجز کوزه مسکلی کند **مسنون** نافع دندان محکم بسیار است  
 مسکلی سبب سبیل لایب کند از آن کافور پنج شخ کوزن سرشته  
 مسکلی کوزه بجز **ایضا** شب بینه و جو و ملک بجز کوزه برین دندان  
 مالد **اخر** سق پودت از ترش استخوان پلید زرد کل سبب کفزار  
 هاز و کافور پنج شینر ملک بکشد بعد در مسکلی بکشد به لادیکو

بشکافان

شبیلی نوزاد در دهن مسکلی کوزه سنون لایب و اگر این هر که سبب  
 نقصان عینیت شبیلی نوزاد مسکلی کوزه سنون لایب و اگر این هر که سبب  
 شکلی که اگر در دهن با در کوش طرف دندان در دندان بگذارد و بعد از آن  
 دهد و عینیت لایب آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند  
 خورده و اسکیون دهد و بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند  
 نند **ایضا** مسکلی بکشد در دهن در دهن در دهن در دهن در دهن در دهن  
 رس نند مسکلی کوزه فوشیند و مقلی باند **اخر** شینر سبب  
 بزرگ مسکلی کوزه با بزرگ سرشته بر سر دهن دندان نند **ایضا** که مالد  
 با در دهن ریکی کوش دندان و مالد از آن بچند آب بچند آب بچند آب بچند  
 کوزه با اندک آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند  
 بجز **ارد سنون** که در دهن بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند  
 هر یک در دهن بجز در دهن کوزه دندان مالد **ایضا** که مالد  
 بجز دندان نازک کند فلفل عینیت آید و حنجره بجز بوزن مسکلی  
 کوزه بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند آب بچند  
 ت قط با در دهن ریکی کوش دندان و مالد از آن بچند آب بچند آب بچند  
 مسکلی کوزه با لاد **سنون** که کشت دهن خوش کلد سبب حود مسکلی  
 بدست ناز **مسنون** دهن مالد در دندان کشته در دندان کشته در دندان







کنند **جی** کراخ در دندانست نفوذ از دندان کز دندانست  
 نفوذ می کند و جبهه را زده و کشته و شکسته و قوت می گیرد  
 کرد **اسی** چنانکه شکست بر شکست می گویند و بپزد و بپزد و بپزد  
 کرد **البش** این ذکر گفته وضع نیز می شود بدین سره وضع است  
 شقاق بر آه کند و مقدر شد و مقطر و مقطر از آن **مضغه**  
 بطبع پوست انداخته و کوفته و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 مضغه بطبعش تهیه شده و کوفته و حار است و مان ببرد و عمل را  
 فرود در پخته گوشت است **کباب** مضغه می دهد و قوت می دهد  
 اهل لغت شده و امیر و ستر و راه سالان اثر و عروق می دهد  
 رفا و نه راه مضغه سیر که در آن ملک می نشاند و قوت می دهد  
 نه است **مضغه** بدین که کباب و غیر ورق و طبع کل قوت می دهد  
 حکم کند **مضغی** وضع نه مضغه است **مضغه** بطبع جوارش و  
 مسکن وضع دندانست و سنون بجای که بر آن بعضی سخنان  
 مضغه دندانست برکت خود فرستاده و کوفته بهداده نیز بهداده  
 کار کننده و هم چنین مغز تخم شقایق نیز بهداده و چون می کنند و بپزد  
 بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 چون با سر می کنند و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

و کل دندان

دندان در دست **لبن** اگر در دندان خورده و دندان خورده و دندان  
 در دندان **مضغه** چون در دست به پزند و بپزد و بپزد و بپزد  
 می کند **تقطیر** آب خورده بر سر مسکن است و در دندان است که در  
 و ام **البح** که بهر دم باشد که در مسکن است و می دهد **مضغه** بر سر  
 می دهد و در دندان **مضغه** بطبع مضغه می دهد و تقطیر شده و در  
 طبع برکت بنون در دندان می دهد **سخت** و در دست است  
 زرد و زرد و در دندان وضع و در دندان است **مضغه** قوت می دهد  
 دندان است **مضغه** مضغه مضغه در دندان است که در دندان  
 باشد **مضغه** نیز بدین مضغه است **سنون** باز و سخت است و در  
 سخت است **و** اگر وضع کنند قلب زرد و بر سر می دهند و می کنند  
 ناکل نسکین الم آن می دهد **عقیق** هرگاه باند سحر از زرد  
 دندان پاک می سازد دندان را و منع می کند نه از زرد و اگر زرد  
 بر دندان متعلق باشد **مساک** می زنده و دیدن زعفران فایده  
 در دندان است **چ** می بین چون سخی کنند و بر سر در دندان که در  
 اگر در دست وضع می کند و در مسکن الم می دهد و گفته اند اگر در  
 بر سر وضع می کند از اسب و در طبع می کنند از اسب که در بر سر  
 وضع وضع دندان است **مضغه** مضغه مضغه با روغن آن دندان خورده



سخت بکند و بعد از آن خروج بر رنج کج شقاق برآمده است و دم  
چنین کات مندی بر رنج که در آنجا نیل فغ شقاق کجاست است  
مندی سرخ با کلاب بر خالی آید و بیدار باند و ازین حکم که شکر  
دهن با اند نفع نام کده معطر بشیر تازه با غصه جرات دهن  
معطر با شکر نیز تر از دهن و شکر و دهن میکند که در زبان حرق  
معقول تسکین حرارت هم و شکر آن میدهد نگاه داشتن هر یک از  
سایه و کباب و زرباد و خوردن خوجان و جرز بود دهن خوشبو کند  
معشکی مداف بزیت لطیف کردن شقاق بر افروختن خوردن  
یکدم مسکه کوفی بری در آن خوشبو کند و هم چنین فوفه معطر  
بر کرب غنفل راغ را که مکره فم است معطر بشیر لطیف بکند و غسل  
در آنجا سخت میکند شکر نیز معطر سوخت با کرب که کرب در بزرگ شاق  
گذارد شقاق تا که کند معطر نیز معطر تا که تسکین و معطر کند و فوفه با کرب  
بر شد و چند عاقله بر دندان تا که معطر باشد از شقاق معطر  
نخور هر یک از شوم و غنفل و شکر و سپندان و کرب و آب جود  
و فردا و عاقله راغ در دندان است پاشیدن هر یک از غنفل  
زنجبیل و عاقله و فردا کوفه با شکر آن کات تحفیف در دندان  
دهد که فوفه و قرقاس میوه مکر بر دندان پاشیدن راغ در دندان

در این فصل از دندان

و هم چنین فوفه در دندان کرب پاشیدن بر دندان و غنفل دندان نهادن  
و پاشیدن بر دندان کرب کرب پاشیدن بر دندان دندان راغ در است که  
از حرارت ببرد سینه پاشیدن پاشیدن کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
غنفل عاقله راغ قرقاس کرب زرباد و معطر زرباد در دندان پاشیدن  
پاشیدن زنجبیل و کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
گذارد تسکین دهد قرقاس بقا و فوفه راغ قرقاس کرب کرب کرب  
سطح دندان و زبان در دندان خصوصاً که پاشیدن با آن حرارت نادر فوفه و آن  
عاقله معطر اطفال را با بر مسکه و در است کیفیت لبین یا لبنت است که  
در زبان و در است این عاقله راغ کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
با آن راغ فوفه و کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
مرغوب از انقض و عاقله مرغوب علی که پاشیدن با کرب کرب کرب کرب  
دقیق از اول است عاقله کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
عدس و نان خوب پاشیدن در دندان غنفل گذارد با شکر در آب جود کرده  
کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
و کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
پس در فوفه و شکر پاشیدن کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب  
نیز کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب کرب



قلاع رود پس بگوید قلاع منصف است بعضی در هر دو بود که گوی در  
 رخت و آب باشد که عارض شود این قروح بعد از قروح کتب کرم  
 از دست و پشه که بعد از خروج قروح عارض شود و کما قاله در قروح  
 در کزاز و حشر نفس و حشر که کردن و انقلاب عینین و بر سر فیه  
 شش پس ملاک میکند صبی را لیکن مطلق علاج ملا کردن پنج سوس  
 مسوق مخلوط بصل است و همچنین سوسن مسوق بر دهن باشند  
 و موافق است هر یک از کل سرخ و زعفران و مردماز و کندر و قش  
 کندر مخلوط بصل و سوزا و است که بیانش مذ طفره بعد از این علاج  
 مزاج یافت و عصاره انار شیرین و سوسن بگوید سوزا و است که  
 در قروح کند بر موضع شراب است و انار شیرین و آب طنج کند و است  
 طنج در دهان و در بعضی اوقات طنج خسل و حنظل یا لاسنی یا  
 غرغره منفرد و مجموع **تعلیم** اگر باشد قلاع هر ملاکن بر آن ادویه  
 بار و قلیل بعضی بعد از آن ادویه محله که در در آن نباشد و  
 چنین کستنی که در قلاع که بر ابرق باشد لیکن شد تبرید او را  
 اول باشد و اگر قلاع بعضی است ملاکن بر آن ادویه جاریه که  
 مایل بود است کستنی که ادویه که آن تحمیل و هر چند متلا  
 قلاع شش شتر کستنی که ادویه شتر و قویتر باید که موافق

کن و قلاع او

سن و مزاج او و چند شش کستنی که شتر است و در ضعیف باید غرغره  
 و برین قیاس است هر مرض که عارض طفل شود و نیز قلاع کتب اکثر  
 با کل طعم است و اگر در طعم کن او را بعد از مطبوخ بانان و از قروح  
 بر و سبب بقروح اعدود و سجد و زعفران پس اگر باشد با قلاع است  
 شدید طعم کن بجا هر دو کاستر و حنظل و غرغره و اگر صبی یا  
 نیا باشد موضع را با کل مذکورات ماسور کن و حنظل تمام باید  
 رشت که او را سوز حنظل رشت **دوای** نافع قلاع که در رشت  
 بسیار طاهر شیر خرباقه قلاع در حنظل زعفران عدس شتر بر رالو  
 اصل سوسن قیاس است سکر طبرزد بالو که کوفته باشد **اخر** صبی  
 خرباقه میران طاهر کباب حنظل زعفران اصل سوسن و کوفته  
 بر زبان باله **دیک** نافع قلاع طاهر کل سرخ کستنی خشک  
 سماق خنبرک زعفران قروح بالو به شکر بوزن نصف  
 ادویه کوفته بر زبان باله **دوای** قلاع که در رشت زنجار  
 در دم ملک فارسی قروح هر کدام یکدم زنجار کف در  
 مذ فیون و قروح هر کدام یکدم سخی کرده است و کند **ایضا**  
 نافع قلاع که در شتر دهن سماق ناکه اول سرخ کوفته بصل  
 میرشد **اخر** نافع قلاع که در مویز بیدانه افسیون بالو



نرم بگویند و بعضی بگویند که کنند **نکته** مدبرین گفته اند قلاع برود  
 در خلق صیان قانست و از طلا کردن آب کش نیز آب عسل  
 و موم در دوش کل که در داندن بسیار بالند کوه هر نباید کرد **مضمضه**  
 نافع در سیلان رطوبات دهن که در قلاع طار می شود افاقا را سختی  
 کنند تا بجنب الشعل و اندک سرکه در آن چکانند و مضمضه  
 کند **مضمضه** سفید قلاع و بعضی برکت زینون مرزنجوش  
 ما بران عاقره در آب پیزند و اندکی زعفران و صبر در آن  
 در خل کرده مضمضه نمایند **ضماد** نافع قلاع و بعضی طفلان  
 طهارت یا فی ساق پرست انار زرد و جوهر هر کدام در دهن  
 چهار درم بگویند و در دهن پاشند **نفس** نافع قلاع اگر  
 بسیار بنفشه کل سرخ کوفته پاشند و بعضی کشنیز در  
 روزانند **ایضا** کشنیز خشک کل سرخ که در ساق هر کدام  
 جز در زعفران نصف و بموم در دوش کل طلا کنند **دول** در  
 قلاع و صغادوی کل سرخ که در ساق طیار شیرین است تخم خرفه  
 عدس معشر ضد سفید کشنیز خشک هر کدام بجز که کا خورش  
 جیره ساقی کرده در دهن در اندک لکلاب خرد و کل لبتوبند و  
 بروخ کل مضمضه کنند **اخسی** بعد از آنکه باب بیلد و بیلد و

آمو مضمضه کند

آمو مضمضه کند کل سرخ عدس کشنیز شیر هر کدام یکدم کا و بکتیرا و کوفته  
 پاشند بعضی ضد سفید کشنیز در آن مضمضه **نفس** نافع قلاع و بعضی  
 اطفال بران سعد ضا شبیه کشنیز کوفته پاشند **اخسی** نافع قلاع  
 و در اطفال پرست انار شیرین سعد ما بران خارشید پاشند **البسات**  
 ابریشم و قاق میگوید پاشیدن آنجا اثر عرق در دهن صبیغ  
 قلاع و مسکن است **حب الرمان** سحوق و کله و بعضی نافع قلاع  
 طلا کردن ز سکه های عرق بر قلع زبان دانه و حلقه صیان نام **نفس**  
 است که حش مطبوخ قبل در دهن نافع قلاع و جوهر پاشند  
 سائید مالیدن جای قلاع و بعضی است و پاشیدن است جوهر  
 خواب ابتدای قلاع اطفال نافع است حوا کر ذره باز پاشند  
 پاشیدن هر یک از کل سرخ سوده و کشنیز سوده و طباشیر دکل از این و  
 ترکیبین پاک ز غشاک کرده و سوده بر قلاع نفع میخ و دهه و چوبین  
 بنفشه سوده پاشیدن پرست پدید زرد سحوق با ترکیبین کشنیز  
 قلاع **قرصی** که نافع شود و اکمال دهن و شر باشد پرست انار و  
 جز در عاقره و خاشاک هر کدام هشت جزو کل سرخ که از این و قلع  
 هند هر کدام چهار جزو کوفته بسر که خیاره و صها زرد و خاک  
 و نهکام حاجت بقدر ضرورت بگویند و بر موضع پاشند **صفت** برود







مضعف کند مضعفه نافع در رم سودا و در کچل بر زبان جوش نیندیش  
 کرده و روغن بنفشه بر آن حید کرده در دهان سپرد و مضعفه شیر زبانه  
 بنفشه و بنفشه زبانه نافع **دولک** نافع در شفاخ زبان طفل نکند  
 گرفته بیکر که تر کرده بر زبان لاله مضعفه که بطلان ذوق که پیش  
 باشد دفع نماید نکند و آن گواه گرفته بیکر که مزاج کرده در زمان  
 لکها دارد **دولک** که نقل زبان دفع کند نوز در دهان و در دهان  
 خودی میوزج و در دهان مسکه و کجوبه و بعد از آنکه مضعفه خودی سحر  
 مزوج بیکر که حسل کرده باشد بر زبان و در دهان لاله مضعفه نافع  
 نوز در دهان و در دهان مسکه و کجوبه و بعد از آنکه مضعفه خودی سحر  
 و غرغره کند **جی** نافع عکال العلم کجوبه و حلیت بخور با هم گرفته بقدر  
 کفنی حبس از در زیر زبان گیرد **دولک** جویه نقل زبان  
 اینج نقرا در دهان و در دهان مسکه و کجوبه و در دهان لاله  
 و آید بهن بریزد **لصق** نافع مضعفه نافع حرق سوخته جان بوزن  
 برابر سفیده تخم مرغ خیز کرده بر مضعفه که حلقش زیر زبان است  
 بگذارد و مضعفه کند بکلافی که سقا در آن خیس انداخته **دولک** که  
 ابتداء در مضعفه است و در دهان مسکه و کجوبه و در دهان لاله  
 نوز در دهان مضعفه **صا** که نافع است شنج و تلاسی زبان

باز در دهان

باز در دهان لاله مضعفه حید در دهانش یا بس با یک پخته بر نوز در دهان بنهند  
**غرغره** نافع در دهان حید و کچل حید با بوزن نوز در دهان بنهند و غرغره  
 غرغره نیند و اگر شنج از حیات حید و عارض شده باشد غرغره و مضعفه  
 از شیر فرور و روغن بنفشه و روغن بنفشه و روغن بنفشه و روغن بنفشه  
 و آب حبس از در دهان و در دهان مضعفه **جی** که در وقت زبان که حید  
 چیزهای شد و نیز و حیدت شد باشد از این که مضعفه نوز در دهان بنهند  
 مضعفه که در دهان حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید  
 حید و در دهان بنهند و در دهان مضعفه **جی** نافع شقاق زبان و در دهان  
 مضعفه که در دهان حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید  
**الباسا** که در دهان حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید  
 و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید  
 زبان مضعفه با یک شنج تر غریل حیات و در دهان لاله  
 غریل نقل زبان و در دهان مضعفه **جی** که در دهان حید و کچل حید  
 حرقه زبان و در دهان حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید  
 لاله مضعفه و در دهان حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید و کچل حید  
 و در دهان مضعفه **جی** مضعفه شیر و تخم غرغره و شیر و تخم غرغره و شیر  
 و بیکه خشکی زبان و در دهان مضعفه کنده روغن با بوزن در دهان

در حبس الشقاق زبان







کنند **ملاوی** باغ خیلان روی کندش بخی کنه قش بکر سفید بکرم خیلان  
 پاشش حد مغز بادام نرم بگوید و در روز متوال خیلان بگوید **ملاوی**  
 دافع کلف و خش ز بلایم بوق بگوید کوفته بکر برود **ملاوی** **ایضا**  
 دافع کلف مغز تخم خربزه تخم خنجر سوا کوفته در آب برکنشفته و آب بکشد  
 کینه تر عمل کرده بر کلف **ملاوی** که آتش سواد از رخسار بریزد  
 با قند و آب هر کدام بگوید و نوش در اشق هر کدام جز در آب گرم نکند  
 و با قند در آن کینه در در قند و آب بکشد و بهنگام حاجت  
 قویتر کوفته بسفید تخم مرغ حل کرده بر آن **ملاوی** **ملاوی** دافع کلف  
 و خش کینه با قند و سفید کلسه جو مقشر با سرکه و عسل مثل صمغ کوفته **ملاوی**  
**ملاوی** دافع آنا و جدر و حصبان و جدر و حصبان بزرگ کتان  
**ملاوی** دافع کلف غلیظ کدر و کلف و عرق کوفته با آب سق کند و باله  
 دوا در کلف حنظل و کینه در دم کندش بگوید کوفته بشیر و خزان شیر  
 بر بشیره مالیده بعد از آن با آب تر بشوید و کلف نازک طبعی  
 از دوائی را بشویند بعد از آن پنج نرس و تخم و بجزه و بر کسند باند  
**ملاوی** که کلف و خش و خفوقی که بعد از ضربت است بکشد باشد  
 دفع کند زربخ زرد آتش شیر تر **ایضا** دافع کلف و کفار و قوی  
 زرد جوید کوفته با آب بمولد کند **ملاوی** که برش را برود زربخ سف

بضمیمه

بسمندان بگوید

سپندان بگوید و بگوید بشیر نه طلا کند طلا بکشد و زعفران کلف  
 نمش را ببرد ادویه که جدا بشود بگوید زربخ سف در راوند قش  
 با قند و عسل و صمغ کوفته بقیق با نلی ترس از زربخ **ملاوی**  
 که از زرد برش کند شیطرح زراوند مدوج ترس هر کدام بگوید آرد و قلی  
 آرد و قند آرد و جو سفید هر کدام بگوید بسفید تخم شبنم بگوید و بگوید  
 بآبی که تخم خربزه بگوید در آن جویند بشیر **ملاوی** که بزرگ کتان  
 و صمغ کفند آرد و با قلی آرد و آرد و قند است کینه تخم ترب و بشیر  
 و وقت خواب برود طلا کنند و با مداد آبی که در آن نما و سفید  
 جویند و بشیر **ملاوی** که بشیر را جلد دهد ترس و تخم خربزه  
 هر کدام بگوید عسل مقشر نصف خربزه بگوید و بگوید **ملاوی** که بزرگ کتان  
 عذوی که بعضی جوانان را ببرد و عسل مقشر را بگوید و بشیر و خربزه  
 تخم کتان و عسل مقشر قطع عسل مقشر بگوید **ملاوی** که  
 بشیر و تخم کتان که برود و هر دو دفع کند کل و زرد در دم کل خنوم  
 بگوید و کافور ربع درم زعفران نیم درم کوفته بگوید و بگوید  
 اگر بشیر با رطوبت بشیر مراد است بگوید و بشیر و خربزه بگوید  
 با روغن کل بگوید که طلا کنند **ملاوی** که بشیر و عسل و رطوبت  
 که بر بشیر و در بگوید و عسل مقشر دفع کند و کلف که در عسل



















دوست اند و خردل بوزن برابر نرم کوفته بکفنی منقح پس در کفنی  
 فرو کوبند چنانکه سبزه و سرکه بکوبند بکوبند بکوبند و بکوبند  
 بکوبند پس کفنی قندی که خوردن آن دهند تا کفنی از آن بشویند  
 نقایا بدین آن سر در سوزان یا به کوبند دهند و فلفل آن  
 میج کرده خشک کنند **نصفه یک** خردل بکوبند صغیر بوزن برابر  
**غرفه منقح** زعفران بکوبند هر یک در فرو با شراب خورند آب گرم  
 آنجمله خورده کند **برو نافع** کل سرخ عدس بکوبند بود به شام منقح  
 ثمره انار و سکر طرز هر کدام خورند زعفران نیم خورده کوفته در حق و  
**سینجیان** نافع بیج و درم حق از رو به و از زده بود کفنی ریش خورده  
 سماق بکوبند بکوبند آنرا زده هر کدام بکوبند بکوبند بکوبند  
 ضرورت در حق و در **نقح** نافع حنظل ماز و کل سرخ عدس  
 کفنی سماق که زک بود سکر طرز هر کدام بکوبند بکوبند بکوبند  
 طبایع هر کدام بکوبند زعفران بیج خورده کوفته و بکوبند وقت حاجت در حق  
 نفع کند **غرفه نافع** که ابتدا در حنظل و سکر طرز هر کدام بکوبند  
 انار ترش و شیرین بکوبند و بکوبند و بکوبند با سکر که در آن  
 مرز و جگرده خورده کند **حی** که در ابتدا از زیر زبان لکند و از زده  
 او در کفنی خورده است طبایع بکوبند هر کدام بکوبند بکوبند

کوفته بکوبند

کوفته بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 خشک کرده زیر زبان لکند و از زده خورده راجع دیگر کل سرخ  
 عدس بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 یا از کفنی تر جوش بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 کند انار عدس بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 کرده شراب خناب به آن افزوده **خوف** که در زده و سکر  
 شد از کفنی تر آب خناب بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 بعضی بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 در بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 آب خناب بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 با بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 غار و بی غیر کرده بر خارج و درم بکوبند **خوف** مستعد در  
 مایل بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 آن کل کرده خورده کنند **منقح** و یکی بکوبند بکوبند  
 درم بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند بکوبند  
 چنین نافع زده و سکر که از زده و سکر که با سکر که از زده

۲ منقح























[illegible]

طبعة دار الكتب

[illegible]

12















اصل هر کس ملوک است و قدر بعد از آن غم هر کلام بگویم او نیز در بطن بکشد  
 بنفشه پس بگویند تا نصف باشد پس کثیر از صحن حقی هر کلام بخیرم گفته بر آن  
 بر زن تا در بطن بکشد آنکه از آتش بر دارد و صاف کند و با در بطن بکشد  
 بقولم لعوق آرد و بکار بر **نکته** زبط گفته اند اگر زن در بطن بکشد و در بطن  
 باشد و این تدبیر بقی قطع کند از راه بد سر او را تراشید و طلا کره بطین مخموم  
 تا جایی که کل از بطن بکشد تا بکشد اصل و صرح کرد بر بطن بکشد که در آن  
 خشنی مشرب است بگویند و بر کس در بطن بکشد تا بکشد و صرح کرد بر بطن بکشد  
 غلیظ پس اگر اصلاح یافت به هند از لعوق خشنی مشرب است و در بطن بکشد  
 کند ماره را و کند بر دهان از **اصف** آن خشنی مشرب است و با پوست است و بطن  
 در بطن بکشد آب بزنند تا بکشد و با بطن بکشد و با بطن بکشد و با بطن بکشد  
 بقولم لعوق آرد و از آتش بکشد از آفتاب و عصاره فیه و بطن بکشد  
 هر کلام بخیرم گفته بر آن افزوده و بگویند تا مستوی شود در بطن بکشد لعوق  
**سبب السوس** نافع است فصلی از بطن بکشد و در بطن بکشد و در بطن بکشد  
 مقشر غم از زبان بوزن و بگویند بطن مشرب است و در بطن بکشد و در بطن بکشد  
 مزه بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 رقیق خشنی مشرب است و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 بنکوب کرده بخور و در بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 رخ سکر و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد

تا بکشد

لو گفته با آن

گفته با آن مخلوط کند **لعوق حب القطن** حبین صفت مستوی بکشد  
 مقتر بادم مقشر هر کلام چهار درم اصل هر کس ملوک بخیرم گفته بر آن  
 بادم بترین حب کف گفته مزه بکشد **لعوق مزه** مقشر مستوی است  
 و خلط غلیظ زود خشک در ساق و بگویند بطن بکشد و بطن بکشد  
 اگر از بطن بکشد سیاهند و خوش گفته **فوق خشنی** نافع تر در بطن بکشد  
 درم خشنی مشرب است و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 زعفران بخیرم گفته و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 قروح صدر و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 و سیاه هر کلام بخیرم گفته و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 زعفران در دانه قروح زود از درم و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 زعفران خشنی مشرب است و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 درم کل سرخ چهار صحن در بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 یک بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 کند و در بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 مختلف است **قیر علی** نافع است و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 مغول صفر در بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد  
 خرقه مس در بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد و بطن بکشد



در سینه بر سینه گذاردن لعوق که کیمیات و نجسین را جلا دهد که سینه منتهی  
 مقشوره درم بر سینه بگذارد و درم شسته چهار درم اصل کوسین بر سینه درم  
 زردا درم مقشوره درم مقشوره درم کوبیده و بر خنجر با دام لاله و بسط طرز و یا مو  
 طاف بر سینه بپوشد و لعوق کند و در **ی** نافع از خروج کیموس غلیظ نفع مستحق  
 سینه که سینه و حواشیه بگذرد و درم بر سینه کیموس غلیظ نفع مستحق  
 و از برای نفث کیموس غلیظ بر بکریه و دقیق جلد کچره قرصا بگویم جز  
 بر روغن بادام شیرین هر یک دو عبول آغشته لعوق کند و در شربت صدرا  
 و شیرین بیکر مطبوخ بپاشد **لعوق** نافع از جبهه متولد و در صدرا  
 روغن کند و عمل مخلوط کرده لعوق کند **حبان ستان** سینه از خلط  
 کند و بعد از این ترید هر یک درم درم کوسین فرا سینه ایایع  
 قیصر هر کدام یک درم تخم خنفل از زردت هر کدام درم کوفته حب از شربتی  
 درم **حب** نافع از کلات تخم باز یا تخم کوسین یا کوسین یا سینه  
 بادام تلخ یا لوبه کوفته بعباب بکوبد و خنجر بر زبان بر **حب** کینه نافع  
 پوست خنجر لعاف بزراینج زعفران انجون برابر بقدر خنجر چهار سانه و در  
 از شربت چهار تا و در بند **اخر** تخم کاه کیمین بزراینج بکاف و پوست  
 خنجر شربت شغال حب سینه درم سینه لعاف دارد **اخر** انجون کیمین  
 درم کوسین شسته زعفران و جوامع **اخر** منجنق سینه از سینه

انجون

انجون در چنبر زعفران **اخر** زعفران بزراینج انجون منجنق کاه کیمین  
 درم کوسین شسته زعفران و جوامع **اخر** منجنق سینه از سینه  
 حلاوت شد شربت شنی شون و اشیر که در آن خنجر کیمین باشد  
 ساقی است و با خنجر حریف در روغن بادام و مطبوخ زردا شنی و شیر  
 و اگر جبهه بغمده با سلق و غذا ملکی و قلع و در خنجر و خنجر در  
 بادام و اگر جبهه باشد زردا تخم خنجر و حنجر و انار را ملین و باید  
 سینه از روغن درم و کینه اها اگر از بر روغن شد مطبوخ زردا و قلع  
 و آب آرد و کند و آب بخار جمل و روغن بادام و کینه نافع بکوش  
 بنفشه و جند و ما و لعل و تخم صدرا بر روغن کوسین ترکس و موم  
 و کینه **نصفه** بقراط ذکر کرده است حروف معال در صبا نرا بوطوط  
 که نموده و در سینه ایشان یا بوطوط رضاع بپاشد که لاق نفع است  
 و صلاح این بتقیل رضاع و ارمان مرغ و گرم کردن سینه است  
 بر بختن آب گرم و حفظ از هر اسهال و صلاح بن رضاع و اگر مال  
 انغدا باشد کینه نافع بکوش و ربع و کینه ص از آرد و کند و آب  
 سوسن و کوسین و روغن بادام و کینه و بهر نیت اگر بیاض است  
 عمل و شراب بنفشه و لعوق کردن عمل و اگر اسهال در شربت  
 حل کنند و اندک روغن بادام خنجر کرده بطلخ خنجر اندک و در



کنند سینه را در آب گرم که در آن درخت خشک کثیر است محرق بوسه بکوبد در وقت  
 سعال در آن صبیان باید دو لا آب گرم بکشد بر او بخت و طبع کرد با  
 روغن عسل پس کشتن ملاطمت کرد تا سینه آن کند از آن بلیغ کثیره  
 طریکی بگوید اگر بیاویزند زایل خواب بعد در در صومعه از کرد و صبر قطع می  
 سرزد در آن قطع عجب **حب السعال** نافع است حال صبیان را که از  
 شدت آن فرزند اخرون آن است صمغ رب بوسه خشکاش بود  
 است و کوفته بلع با بلیغش بر کرده چهار سال زود مثل طفل و وقت خواب  
 یکی زبیر زبان او که از زود و قصد بلع آن کنند که **حب** نافع سر  
 و طفل کثیر صمغ رب بوسه سینه مضمحل بگوید کوفته **حب**  
 نافع سعال و نوزاد و آرد پخته مضمحل خشکاش متروک که در متروک  
 خربزه متروک خیار آن است و خراش که سکر طرز و نصف بلع کوفته  
 بلع بیدانه **حب** زرد و در دهن طفل از **حب** نافع سعال متروک  
 صدر و جرب است رب بوسه سینه بیدانه هر کدام سدر درم طفل خشکاش  
 سفید هر کدام چهار درم آن است کثیر صمغ متروک با کربک هر کدام  
 یک شاق **حب** نافع در زبیر زبان **حب** نافع سعال و ملین صدر  
 و مسکن عطش طیار پنج تنگ صمغ خربزه کثیر متروک با کربک هر کدام  
 درم متروک پنبه با قلی مضمحل هر کدام سدر درم متروک انجیر درم **حب** متروک

در این کار

در این **حب السعال** کثیر صمغ متروک که درم خشکاش متروک که درم سدر  
 سوسن درم هر کدام یک درم بیدانه سکر بوسه هر کدام درم **حب** سدر درم  
 دیگر اجزاء و است **حب** نافع صمغ خربزه رب بوسه طفل از  
 نایند هر کدام یک درم مقل نصف صمغ **حب** متروک و غراب درم کبیر  
**لوق** احیان رب بوسه صمغ کثیر نایند هر کدام درم بیدانه یک درم بگوید  
 و بر دهن بدارم یا در خوراک و چوب کشند و عسل کف گرفته برشند و بقدیر  
 در شیر مضمحل مل کرده بطن خوراند **لوق** بر کتان نافع است حال بسیار  
 تخم کتان مضمحل در بگوید و عسل کف گرفته برشند بیدانه **حب** رب  
 نافع سرزد کرم و ترش خیار صمغ درم سبکاش پنج عدد سوزیدانه درم  
 و خربزه در پنج تنگ مل کرده درم کبیر یک کف کثیرا تخم خیار بیدانه هر یک  
 چند درم تخم خشکاش مضمحل درم درم درم طبل آب بیدانه نصف سدر و صمغ  
 شتر سدر درم با چند درم بقیه مربی و سدر درم متروک **حب السعال**  
 نافع سرزد با سهولت بلع آن است کثیر صمغ حوی متروک با درم مضمحل با قلی  
 مضمحل کل را در سوزن مس که بلع بزرگ طفل **حب** زرد **حب**  
 و سعال است رب بوسه سینه کثیرا متروک درم سدر درم صمغ هر کدام  
 درم سکر طرز و چند درم بلع بیدانه چهار سال زود مثل طفل **حب السعال**  
 و الشرق تربد صمغ درم سدر درم مضمحل درم سکر متروک درم **حب** متروک







در دم رفیقان در دم حریف از حب صرفه نافع سرزد کند هر کی حقیقت هر کلام بخیر  
 منظره و نیندیم حکم علم را بسوی هر یک در دم حب از **حاله حال** من  
 کثیر ابدان مغرورم که دو خیار مغرورم مقشر بر یک سر **احسن** رب یک  
 صبح کثیر مغرورم نشسته بنفشه میسر کوفته بهار بیدار حریف نو **احسن**  
 ثم خفتی شای کثیر از یک صبح بنفشه بیدار نشسته **حکیم** صبح نافع  
 سخن نیست کین سخن خرابست هر کی میوساید از خون برادر کین مثل از  
 و از یک حق بر حب حلیله تواند داد **عجیب السعال** کثیر از صبح حریف  
 بزم بیدار مقشر مغرورم که در کوفته چار و کد و هر کلام میقال ثم خفتی شای  
 بنم مقال نشسته کلام سکو طرز و مقصد بزم مغرورم بنفشه نیست حداد غفران  
 نشسته مقال بگوبند و چهل معجز کنند و هر کی خفتی شای مل ناید **الباب**  
 با قلا اگر از آرد آن حریف بکس با ر و خرم بزم نافع سرزد است و بر زان  
 نمود و بعل سینه از پشت پاک کند و حال مغرورم ناید حبه اطراف نافع  
 سرزد سر در راه بگوید مغرورم کوفته با اهل غسل خوردن معال مغرورم  
 دفع کند خوردن بزم بران سرزد که از بر دعوت بخواه است شده  
 دفع ناید و صاحب غم کوفته چهل غم و کجاده حق کردن نافع سرزد است  
 از غلط غلیظ بر سینه پاشیده شرب طبع علیه چلی غم از و جاع غم از  
 خوردن غم از و حال نافع سرزد است و در خشت خاشاک ثم از آن برین

چون به نیند آتقد که قوشر آتد بکس چلی صلی کند و چهل تمام دهند لغو  
 صلیت معال راه و اگر در دم ثم خفتی شای حقه کوفته بخورند معال لغو  
 سینه و سرزد است و روحن با دام بزمین ناضت معال و پاک معال قصبه  
 رب را چون بزم بزمین شده در یک سن نافع معال جالی قصبه است  
 بیدار مغرورم سرزد کرم و کشت سبب صلی با اهل لوس و خوردن کرم  
 با آتش نافع کوفتن آواز نیست در سینه بزمین خوردن مغرورم  
 معال شربت بر روز یک قیده کوفتن نبات در دم خفتی شای  
 و معال ناضت و سینه ناضت معال غم کرم و کشت کرم  
 نفع کرده اند که از آن آب پر شده بزمین نافع کوفتن معال  
 حار است چون در دم کمانند و کوفتن معال غم بزمین تا چهار معال  
 چون چلی حق کنند سینه پاک کند و سرزد تراد دفع کند کوفتن صبح  
 حریف در دم غلیظ میکند مواد قصبه بعد از و نافع تراد دفع  
 و حقیقت میکند ماده را از بر پشت و آواز صاف می کند کفنه اندام کلاه  
 حل کرده کوفتن در روغن گل و خورده قطع خون آمدن از سینه شای  
 میکند و نیش کوفتن خفتی سینه و حلق و حال حار و بزمین بار در  
 هر کلاه مشو می کنند و در دم را بیتی سخی کرده چهل کرم از آن کفنه پاشیده  
 رنجته بخورند هفت روز متوالی معال مغرورم و قوشر را نافع است



















مقدون الرطب من كفة دود که مظهر غشیه یا خرافه یا حسیست  
 سفراقی که در حق انفس غشیه را و اندر معده و کبد کوفته با پیچیده  
 با یکیم بخورنده سکنج چهار دانگ یکمخال در آب داب حل نموده به حق  
 مشرب میگردند غسل برشته قطره یون حلیطه را بخورند و خواه کوفته با  
 آرمیده بخورد اگر غشیه باشد و الا قطره یون دقین را چست و اگر  
 کوفته با حل آرمیده حق کنند او نیست و بهر حال کوفته با حق  
 بدارم و حل برشته بر مع حق کردن مفید است و سکنجین حشیه نافع است  
 و بویاده شیره خرفه چرب بنفشه یا شربت عدلی شربت سیب خرب است و بویاده  
 که از بجات خانی حار و حاصل از قند است شده باشد و هم چنین آب  
 کدو یا خیار یا هندوانه یا شربت فواکه و این تدبیرات بعد از غشیه بایست  
 طلوع از عدلی کافور و طوبی سینه درین روغ بویاده است و نقد قیال  
 و به سبب و حیات بین انگلیس در بویاده از حار است و در حرکت  
 شدت کند نافع است و ترند حریجه بنفشه روغن با دام نوشیدن درگاه  
 کذا اثر مفید است و فی کردن بویاده آب آهنی آب ترب در امر ایست  
 مفید است و اما عمل بهر حال بخورند در راه دفع نافع است  
 بزرگ کوفته با حل مفید است و شوار نفس را حل حشیه نافع است  
 و بویاده طلخ بودینه جو یا در نقاب نفس را میبرد و اینون هرگاه

بج نعلک بزند و بزنند نافع است بهر دو حق نفس و بزرگ آتشیدن  
 و در حق بنفشه شاد در حمام بعد از تروق نافع است حق نفس را مخصوص  
 اگر کوفته بکند این را در مشرب بکوبند و قطره کوفته با حل آرمیده حق کردن  
 بهر دو حق نفس و سنبلیله یکیم دم می کرده با آب سرد آتش میدن کشی  
 نفس را بکند و شونیز با اندر دوت عشر نفس را در دافید است و هرگاه  
 در اندک عشر نفس را در نافع است و در درم بنفق هند و خورون بودا  
 فاضلت و بویاده چربیدم بودا و سودمند است و خورون هم کفوس بودا  
 نافع است و بویاده ترند شیر بنفشه یا آب دیان یا بویاده آرمیده روگو  
 مفید است و هیچ که در حق کافور یا بویاده سبب دم طحال باشد نافع  
 و این معالج مفید دیده شد که بنفشه حق نفس را بعد از او میگردید  
 دستور که بعد از روزی الاصول میفرمود بدین نسخه پوست چ کفوس پوست  
 چ طاز یا پوست چ کبر که در حمام در راه نافع است و بویاده هم کفوس  
 سنبلیله یکیم هر یک دم بود و بویاده مفید است و در راه هم صی از راه  
 ترند و اینون فستقین با الاصول میفرمود بویاده طلخ از ترند زوفا  
 اصل را کوفته بکند هرگاه حشیه بود و بویاده مفید است و بویاده امر فرود  
 روز ششم و هفتم آب شیش فرود روز ششم یکمخال صبا به اند کوفته با  
 عمل آرمیده میداد بعد از آن چون زوفا با زوفا سرد آب جو نشیده



بلای خود خوردن میوه و غذای خوب و قوی چون میوه ها مکرر در این آب کباب  
 و در وقت بادام بخت تصحیر جانوس میوه های که معنی در تنفسی است  
 مثل تنفسی که در وقت در حلات شدید فاما گیر اگر در وقت کباب  
 نفس ملوک شد به جهت سنگ شدن او و تنفسی در در وقت  
 که این سنگی در وقت تنفسی در وقت از فضل نموده از وقت  
 و این معنی در اطفال باید زیاده از سر بر وقت پیروند به جهت زیادتی  
 رطوبت دماغ و مستحق صفای این آب پس صلاح بر تقدیر حوض  
 نقیل غذا و تنفس طبعیت و در کباب است خواه بدست خواه بمنازل  
 و چیز از بوق و نظرون با بعضی از دمان حاره و آهیم که آب  
 سزاوار نیست استعمال بر دلم و باید تقدیر در تنفسی و در وقت  
 نفس شد از فضل و تنفس معتدل و تنفس سرد و غلیظ و غلاط  
 با استعمال اغذیه و کربیه و ادویه که بالین صفات باشد و کتب کند  
 این مضمون خواص را و نافع است نوشیدن صبر و العسل معمول با فو  
 در آب گرم که جویده شده در آن پنج ملک برسان و در روز و در  
 خواد یکی و خواد جمیع و همچنین که فو صبر چون کرده و صبر  
 لعوق کردن یا با بزرگندان و نافع است مغز پندارد و چون صبر  
 و مرغ سینه طفل بر وقت لکون و کس و خیر و در وقت خردا را

این روغن

این روغن با سرکه اندک با سرکه اندک است و در وقت و در وقت و در وقت  
 که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 مسوق آب است چون صبر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 یا صبر کردن صبر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 لعوق نافع در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 نافع هر کدام که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 کشته بر صبر و آب گرم یا شربت نفع لعوق و کباب و در وقت و در وقت  
 از این نافع هر کدام که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 صبر این آب پزند تا بقوام صبر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 سینه را لعوق جلید و تنفس و اطفال و صبر و صبر و صبر و صبر  
 و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 که از این نافع هر کدام که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 اسفوف صبر و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 زودا سینه و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 کشته در این نافع هر کدام که در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت



و حاجت و فعل بد و حسن و بر نیفتد و این سبب بکشد شربت و کوفی  
 نیست چه در قیسم و صفا و عسل و این چند و تیر و تکرار است و شربت  
 قدر شربت زیاده تر از دوزخ است **نکته** کوی حوض درم در هر فصل  
 در فصل صدف است پنج است آنرا آب و خربان و بد سوز و نفث است  
 و در هر فصل خارج است مجلس درم آمد محمد از شرب و نفث دم از سر  
 معده و در این مکان حدوث دارد پس در کوزه برین چند سبب تقسیم  
 دارد در آب برین باریت و در همین چند کحل صدف و نفث و فوق  
 راه و نفث معده از درم صدف و در هر فصل نفث دم و مکان  
 در در **صفا** که بعد از استغفار در درم فصل صدف در بطور دفع  
 واقع شود معینت جگر برزخ که در خط آرد باقیه و کبر خیزد و بندد **در**  
 نافع سرفه و نفث دم آب نخل آب بن اشور هر کدام در هر فصل  
 برک خورند و وقت آب شربت تازه کحل یک و در بام خورده و دو  
 درم کحل ختم بر آن باشد هر روز بنوشند لیکن این آبها باید چهار  
 محض باشد و آب را خورند و در وقت خورند و با محال آب معده  
 بن اندازد و در آب بر سبب اندازد و یک و در وقت خورند و در وقت  
 درم چند روز بنوشند **در** نافع نفث دم کحل جگر آب بر آن  
 هر کدام یکدم بگویند و با آب شربت تازه کحل مدق و صدف و

و این

**و این آبها** نافع است قره را که در دم و خون کحل هر کدام درم کحل جگر  
 شرب و در هر فصل کحل ختم هر کدام درم شرب و خورند و این در هر فصل  
 در درم کحل کوفه و در هر فصل شرب شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف  
**سفر** نافع نفث دم کحل ختم کحل سبب هر کدام درم کحل صدف و نفث  
 هر کدام یکدم شربت شرب درم کحل ختم **در** نافع نفث دم کحل  
 در هر فصل کحل ختم کحل صدف حوی دم و خون کحل کحل جگر آب بر آن  
 با کحل و در هر فصل کحل ختم و کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل  
 نفث کحل باقیه و صدف هر کدام یکدم شربت کحل ختم هر کدام یکدم  
 در هر فصل کحل کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف  
 دم و خون کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل  
 یا لبان کحل و در هر فصل نافع نفث دم کحل کحل صدف کحل باقیه  
 و کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل  
 هر کدام چهار مثال قرط مجفف و در هر فصل کحل ختم و در هر فصل  
**با** در هر فصل کحل کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل  
 هر کدام در هر فصل کحل کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل  
 و با در هر فصل کحل کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل  
 الدم و نفث الدم با در هر فصل کحل کحل شربت کفایت لبان کحل باقیه و صدف و نفث دم کحل



هر کدام چهار درهم بزرگ و نیم هر کدام سه درهم در جگر کدوم کوفته و در سوزش شش  
 با شراب بنفشه **دوا** نافع و ایلام کدوم از قند سبزی و قند نارنگی و قند لیمو و قند  
 کل در سرخ حوی کدوم از سر کدو را با سر کدو و سر کدو در سر کدو در سر کدو در سر کدو  
**دوا** نافع نفث دم حوی حوی نیم مقال صمغ حوی ربع مقال کوفته با  
 سفید و تخم سرشته با آب سرشته و این قند **دوا** نافع نفث دم حوی  
 را بشیرین و شکر کل سرخ صمغ حوی هر یک چهار درهم است که کز در یک لیوان  
 یک درم تخم خشخاش سر سفید و سیاه هر یک درم یک چهارم تخم بیدار درم نیم  
 باقی می ماند هر کدام یک مقال و بشیرین و شراب خشخاش درم نیم سرشته  
**لغو** خشخاش نافع نفث درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان  
 و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان  
 آید و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 کدوم یک چهارم کوفته در آن آید و شراب درم **دوا** نافع از سر کدو درم  
 با درم دهن و خشخاش نفث دم و نافع نفث **نکته** و درم کز در یک لیوان  
 شود و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان و درم کز در یک لیوان  
 مرصع حوی بنفشه و اگر عذوق الطور است در سیم منقوش و اگر کز  
 عذوق طلیح الطور است و نفعی در روز چهارم است و اگر عذوق طلیح  
 در روز نفث توقع نفعی را توان داشت پس اگر کز درم صمغ درم  
 از دهه پیش از دهه حین از روز یک منقوش و است امید نجات است و اگر

خمر و سبزی **لعل** سدر از خشخاش بشیرین و شراب درم کز در یک لیوان  
 حوزدن نافع است و صمغ حوی و کز درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 و اگر کز درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 عذاب سرطان نهر درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 نیکین حال معلول باید نمود و این سفوف درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 تخم خشخاش درم نیم تخم خشخاش سر سفید و سر کدو درم نیم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 کدوم مقتدر درم تخم خشخاش سر سفید و سر کدو درم نیم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 طیار هر کدام درم کوفته شراب درم با شراب خشخاش با شراب عذاب  
 یا شراب بنفشه و درم حین صمغ حوی مقرب و نفع نفث درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 کوفته و قند از زماش مقشر و درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 مشرف بنفشه و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح  
 باشد بقوم طیار هر یک کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 درم از درم و طلیح طلیح با شراب مقشر یا کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 سدر از خشخاش سفید مرصع درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 هر کدام مقتدر درم کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان و کز در یک لیوان  
 و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح  
 بنفشه و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح و نفعی از طلیح طلیح



بر زنان منوچهره سکافیند که در کوفته جها سازد لعوق نافع و  
 بر دشت دم کز اصغریس مرز عفوان هر کدام سه درم مغز بادام  
 هفت درم مغز خنجره بخورم کوفته بصل صغیر برینند **لعوق طباشیر**  
 نافع حرارت خشونت و جراحت ریجی نشت خشکی ش هر کدام  
 درم مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم دار کدوم درم طباشیر  
 چهار درم تخم خیار و تخم کدو هر کدام سه درم کوفته بجلاب طرز و درون  
 بادام شیرین برینند و وقت حاجت بجا بر در **قرصی** کوبین بای  
 از براس طول و مدقوق و سرفه و راه و جامع متولد از دره صفرا  
 و دم حار تالیف کرده طباشیر کلسی باقی معشر طل از منقل تخم هر  
 کدام سه درم کز اصغری نشت که با تخم کاه خوشنماش بخار بپاشی و  
 بنقل تخم سرفه بپاشد معشر مغز بادام معشر کدو زبان هر کدام درم  
 تخم خنجره مغز تخم خیار تخم حنظل هر یک چهار درم ریجیس بخورم سرفه  
 حرق کنند درم کوفته و بخت کنند درم بزر قطران کوفته داخل کرده  
 با بانی شیرین و قوی سازد قرصی در دم و در پی شک کند و  
 حاجت قرصی بطلد و قویا آب حمل خیره بپاشد با آب با آب  
 خیار یا لعاب بکوبند و با آلود در سلطان در آن بخت باشد خدا بکشد  
**شراب** نافع معال و شل و قوه کلیه و مثانه از بزر در پی حاد و حباب

صندل و گلاب

هر عدد پستان و لیت عدد در سه رطل آب بزنه و در طریقه قند ریخته  
 کرده از خرچته دهانند و سکر هر کدام نیم رطل در آن انداخته بقوام آرد  
 و با آب سرد بنوشند از ده متقال سر درم **قرصی** نافع سئل و دق  
 تخم باریک صغیر کز آن سه ریجیس هر کدام سه درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر کدام  
 ده درم خشک نم کدو در منقل سرفه طباشیر هر کدام بخورم قویا از بزر درم  
 و با یک کوبیده رب مغز بنوشند **قرصی** نافع سئل و معال و بکوبیدان  
 کل رو مغز تخم کاه کل سرفه طباشیر هر کدام سه درم ریجیس چهار درم مغز تخم  
 خیار مغز تخم باریک مغز تخم کدو هر کدام بخورم صغیر کز آن سه درم کدو  
 سلطان عرق ده درم شربت کنتقال به شربت بپاشد **قرصی** سئل و  
 سوس بپاشد تخم خشک ش هر کدام ده درم طباشیر مغز تخم خیار و باریک  
 و بادام شیرین و کدو کز اصغری نشت هر کدام بخورم کل از منقل خنجره  
 هر کدام درم بعاب بکوبد قویا سافه در پی شک کنند **قرصی** سئل  
 سسل بطلون عفوان کل از منقل سرفه تخم خشک ش صغیر  
 عربی هر کدام درم طباشیر بکوبد صمل لوس سه درم بعاب بکوبد و  
 سازد در نفع دیگر خشک ش صفت درم صغیر از ده درم شربت  
 درم تا بخورم **لعوق** عجیب بطلع سسل و صغیر سهار با قوی  
 معشر کویخ و قوی کز اصغری نشت مغز تخم کدو و مغز تخم دار کدوم







خیا رخم که بکدام دم قوس زد بوزن بگویم و به دردم حق که وصف شود  
 و بنزدی تا سر دم دوغ بر نه و اگر سر فیه صحن جوی در اخطار که کند **قرص**  
 فاع نشد دم و ده مسلول هر که دم کمال از سرش است کل سرخ هر کدام  
 چهار دم که به باد صلابت کثیر بطاشر در کمال است و غ مفعول هر کدام بخندم  
 سرطان نه در عرق صحن جوی هر کدام مقتدم با نیشته ترا از اوس سازد از  
 دو دم تا سه دم شربت بکفر صحن آب بان و آب خیار **رسوق کلین**  
 فاع است سدر که نیست در طبعش از اوطا کند صحن طباشر کل از سر بطاشر  
 هر کدام ده دم که قدر بر سیایشون هر کدام بخندم بگویند و به بزرگ شربتی است  
 و دم با شربت کلا **قرص** صحن استغ سدر کل از سر کل مخموم  
 نه سه هر کدام بخندم سرطان مفعول عرق ده دم طباشر که از هر کدام بخندم  
 و سر صحن درم با لعاب بیدار صحن **قرص** که مسلول شده در درون  
 لکها دار و جهت تخفیف سرفه مغز بهمان بخندم کثیرا صحن هر کدام شربت مغز  
 خم خیار شربت خم که هر کدام مقتدم در یکس بخندم معباب بهمان  
 ب ز **اسخ** فاع معال مغز خم خیار شربت خم که در مغز بهار مخموم  
 هر کدام سه دم بخته ده دم در یکس بخندم ترنجبین مثل عجم معباب  
 بخوبی بهمان **قرص** زده هر یکی در آنک **جی** که نفت الدم مسلول  
 فاع است بچ و بخار طباشر زده هر کدام و متعال کل از سر پوت

خفاش هر کدام

خفاش هر کدام بخته لکها فوریم متعال خیار زده مثل بخور در صحن و دم  
 وقت خواب هر وقت **قرص** بجز **تعلیم** دین ما بود بخوبی  
 هر که حالت که صحن سل و قرا و سهال بده او را این **قرص**  
**قایت اجزاء** کل از سرش بطوط طباشر خم صحن کل سرخ  
 زرد شک صحن مفعول در وقت بپوت سر طان عرق و صحن مفعول  
 یا بزر قطره و آب ناز خدا صحن مسلول معطن با بادام غیر معطر که  
 دو مرتبه با آب جو شیده بخند پس سر که و ساق و سدر کل بخته باشد  
 اکفته اند اگر ده سینه و شش مسلول به ثور در بر آب شربت زده موا  
 فن است و حور زشت است در درون با دام و قلیلی نبات یا قنده اند که  
 شربت خشی شربتی بخته و اگر از آب شربت مغز بهمان شربتی با بخته  
 و اگر طبعش تبخیر شده در دندان و شیره بکدام یا کفاح یا بر کفاح  
 یا کدو یا بیدار فزوده در ابتدا هر وقت بجز صحن شربت خشی شربتی یا تر  
 بخته ده دم یا ترنجبین ده دم در آب حل کرده در شیدن موافق است  
 یا سبستان غناب هر کدام ده دان در قدر از آرد شانه قند و  
 ترنجبین هر کدام ده دم در آن حل کرده و این **قرص** مسلول بهمان  
**اجزاء** مغز خم خیار دین ده دم خم خورده در دم وصل که در طباشر  
 سرطان عرق هر یک ده دم نه سه کثیرا هر کدام بخندم معباب بخور



ستره در قی کف حال **سفر** نفع مس و فلفل و مسکن و عاریت کما  
 است مغز در مقشر مغز تخم کدو طیار کاسریج سبیل مصطفی **تعلم** برک  
 به غیر شخص مبتلا به تب سرد و شکلی نفس و وجع مقدم صدر و غیره  
 و شکلی و اشتیاق به هوا **مکمل** که در این چهار درم شکر است و حبه  
 بذات الیه و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 و سیاق در آن بخت بعد از آن شکر و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 اینها ابتدا بنظر از صندل سفید و آرد جو بایک کف و آب حار و در آن  
 سرشته و در روز چهارم ضلالت از آرد جو و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 و در آن موم کدوخته پخته آینه پس اگر بطور در آن  
 نه بر زن کن و بعد با فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 غیره بخت و یک درم و در آن **اجزای** حد سبیل که در آن سرشته  
 مغز در آن بخت حد پر سیاوشان در درم تخم فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 در درم جو مقشر و مضمون در درم و در آن آب پیرزده یا کوبیده فلفل سیاق  
 پخته کند حیل بر سر آن بخت و بعد با فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 و بعضی اوقات لعق کردن لعاب بعد از آن لعاب بر زانو یا روی فلفل سیاق  
 قند سفید آینه مقید است و همیشه مالیدن سینه بر و فلفل سیاق و فلفل سیاق

در آن که گفته

در آن که گفته باید که شیر آینه نفع است و در آن شربت عذاب شربت  
 شربت و شربت نیلوفر و شربت انار شیرین بوق که در آن و در آن  
 حرارت و شکلی شربت تخم فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 مکمل در آن شربت مذکوره باید افزودن فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 بر زن کن یا آن نم باید فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
**عذاب** نفع ذات الیه عذاب مغز و عذاب مغز و عذاب مغز و عذاب مغز  
 و صندل و مقشر و مضمون و درم فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
**قرصه** نفع است در ذات الیه تخم فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 سر قلع و کلیل و شکلی شربت کثیر کوفته عذاب بر زن کن و در آن شربت  
 و غیره بخت **الباب** خوردن یک درم و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 قلع و فلفل سیاق که از سینه بر آید و در آن تخم فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 کل از سر عسل در سر که و کلاب خوردن نفع است در آن نفع است و فلفل سیاق  
 طرفه نفع نفع است شربت طبع عسل و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 صدر است و خوردن نفع شغال صندل مسحق در درم و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 قرصه یک که بسبب طبع است شربت و در آن تخم فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 سخن کرده بر سر عسل از آن که بخت و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق  
 دستور بخورند نفع است در حال غرض و فلفل سیاق و فلفل سیاق و فلفل سیاق















صل کنند و اگر در سینه خود ترشید بدل تر اصل گویند و اگر در شکم ترشید  
 کرده اند **علامه** **الع** در شکیبایی میسند و زات افسردگی در آب حوض  
 و آب حر العالم و آب بر کف خیز و بر کف آن ظهور دهنی میگوید و ترش  
 خورده و آب خنک خنک آن و بر منزه پس کند خورده و بر سینه بگذارد و ترش  
 و متواتره در کف سینه و زات الصد و خلیط و طهر و خلیط و سبب که خورده  
 شود بهین منزه آرد و جو خول خیزد و در قیضه خیزد و در قیضه منزه  
 و لاقح و لصفه منزه در کف و خنک و آب یک خیزد و سینه بر موضع گذارد  
 و هرگاه خنک شود و دهان کند نازده پس یکسکه این منزه و خلیط و ترش  
 میده و مصلوح میگرداند و ده را از زنده خورده و در قیضه **خبر** **طبی** نافع است  
 و صد و سوم در روغن بنفشه بگذارد و آب یک خیزد و بر کف سینه و آب  
 تراشیده که در بقدر اطمینان بموم روغن بخوراند و موم کند موضع ایست  
 متواتره تا آنکه مقتضی و خنک شود چیز که در دست و این قیضه و روغن  
 استعمال می کنند که شدت حرارت شکیبایی فایده نهند و در این حالت کم  
 نده **منادی** منفع زات الطهر و زات الیه بنفشه خنک با بونه بگذارد  
 بگذرد اصل که در معده خورده آرد و آرد به تله هر کدام یکونم خورده و موم  
 و روغن بنفشه جمع کنند و اگر حاجت به خلیط بیشتر باشد در آن بر  
 بر زکاتن بیفزایند و بیفتی مخلوط کنند **منادی** اگر شکیبایی جمع کنند

از آن طاهر

از زات شکیب بنفشه با بونه خنک آرد که در آب باقی بماند آن در آب بگذرد  
 نه پس آن آب آن بنفشه و بر روغن بنفشه خنک **منادی** نفع آرد و موم  
 و نافع جمع روغن خنک و خنک و بونه آرد و صلب و بر زکاتن شکیب  
 جز و مرکب و بیزه و بصاره کرب سرش منزه کند **لعن** **خبر** **طبی** نافع  
 زات الیه و زات الطهر که با صمغ یا دام آرد و قیضه منزه هر کدام بخورند منزه آرد  
 هم نبات سفید شود و سفید شکر خنک و در موم منزه آرد که اگر کف سینه کند و خنک  
 کرده باقی آرد و کوفه با قدر روغن جامد آنچه شکیبایی منزه آرد که منزه آرد  
 پس سینه که کنند **نکته** غلظت نایند از برسم و موم نفع نیاید که اگر در  
 خارج بهر صورت بر آمدگی در در باطن زانو و چون دست بر آن نهند دردی  
 حاصل شود و بهمال نیاید که از موضع خنک و بونه و خنک و موم و موم و موم  
 و نافع حاصل شود و شربت خنک بنفشه کرب برسد اگر با سرده بنفشه و شربت  
 هند و کچین اگر با سرده بنفشه آب که در جگر کد در در جگر میگذرد و در  
 و در زیر آتش بپزند با هر درم خم خورده و بنفشه طاهر شکیبایی بنفشه  
 برسم می کنند و مسح کردن زدن برسم بکنان تر آرد و بهاب میگوید و کوفه  
 خنکی در سینه و شربت **البسایط** خم نازده نافع در دهان و شربت شکیبایی  
 و با خلیط باشد و زانو منزه موم و موم و موم و موم و موم و موم  
 باشد نافع است آب بنفشه نازده صمغ اطمینان مسح کردن یا صمغ کردن



نخ است در در پهلوا خند قوی نخ است اوجاع خلا و اگر سبب شود  
 و محله ریح معدوم است مغز را در نخ قوی ریح و خلج است و در نخ  
 سفل نخ است ریح پهلوا و نفخ را در سفل ریح پهلوا سدا را چون با  
 خنک بزنند و بنوشند نخ است ریح پهلوا و خفا را در سفل ریح پهلوا  
 ریح پهلوا قطه نخ است ریح پهلوا را در یونده خنک ناز و نده طول  
 هر که از اینها سفل را در ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 بقول ابن سیرین شراب استین محله نخ و اوجاع نخ است و ام  
 چنین طه کردن موی شکر کشیدن بکدرم ریح در پهلوا ریح است  
 و در چنین مقدار با قله سر زخم حصار ریح پهلوا ریح است در ریح  
 در سفوف است این به طه سفل است که حق ریح پهلوا ریح است و سفل  
 از ریح که باشد از ریح و خلاط غلیظ که درین حال عمل آن ضعیف  
 و این انفع و در سفل در ریح و ریح در ریح در ریح در ریح  
 خصوصاً هر که مواعظت کند هر روز از اصل ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و ریح در ریح از این ترکیب است که ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تنها ریح و محسن کون و محسن ریح است **در ریح پهلوا**  
 سوه افراجه که در ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 که با مصلح عظیم باشد و اگر بار ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا

و تخفیف

و تخفیف و اگر ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 قوی و تخفیف قوی ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تخفیف ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 پس چنین حال را در ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و شیر از سفل است **نخ کوی** بهترین ریح پهلوا ریح پهلوا  
 سفل ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تخفیف ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 هر که درین حال ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 از ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تخفیف ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 باران ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 جو و تر است که در ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 با ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تخفیف ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 از ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تخفیف ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا  
 و تخفیف ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا ریح پهلوا



برابر گرفت و چنانکه زبان بر شند شریکی که در با یکدیگر قریب و گفتم  
 آرد بادر بخوبی که در آن پوست ترنج نقع کرده باشد بعضی طبل بخار توان برد  
**دوائی** که قایم مقام غشاست و نافع است حقیقتان و ضیق صدر را برادر  
 و منفذ هر کدام که فریاد مشک و کافور با هر کدام که فریاد حله و قسط شیرین  
 هر یک که فریاد شربت تر مقهور زبان در روغن ترنج ترنج هر کدام هفت قریب  
 طریق مقهور جمل بر شند **سغوفی** که نافع است شست و خیر الکلب  
 دو دانه هر یک سه درم غلیظ که زبان هر کدام شست و کم کشیز بود در هر درم  
 طباشیر کل سرخ هر کدام سه درم بادر بخوبی بخورم و ترنج که بخورم شریکی  
 بکشتان که یک قریب **سغوفی** نافع حقیقتان و نافع خورده مترجم که شربت  
 خشک که زبان طین اکل مری در کافور نیم با کافور نیم با روغن نیم کزک  
 که با نو از بر شست و جامه بیدار آید منقرض شود و در هر یک که در کافور  
 بقدر حاجت سغوفی کند و اگر حقیقتان از بر و دست شست و دانه خشک  
 و انقربا و شراب بوسه بکشد و بر **سجین** نافع و شربت و در روغن  
 سودا بیدار است و تمیون و کافور و در روغن بیدار است و در هر یک که در روغن  
 اندر هر از هر یک که در نیم خود غلیظ تر ترنج و هر یک که در روغن خود غلیظ  
 آرد و جمل سجون کند شریکی سه درم **دوائی** که شست و خورده  
 که در شربت نافع شد و نافع که زبان بادر بخوبی زبان در روغن بود

مسدود بود

مسدود بود که در روغن آید و نافع که شست و نافع که در روغن آید و نافع که در روغن آید  
 به باطلی که زبان در آن نقع کرده باشد **دیکر** که در زبان بکشد  
 در روغن هر کدام چهار درم شریکی که در آب بکشد و نافع که در روغن آید  
**آخر** سبیل را چنانکه در روغن بکشد و نافع که در روغن آید  
 شریکی که در روغن آید که در زبان چنانکه بکشد **سغوفی** نافع حقیقتان  
 سودا و کل زبان که با هر یک که در روغن آید و نافع که در روغن آید  
 و آب غلیظ که زبان بکشد که در آن پوست ترنج نقع کرده باشد **دوائی** نافع  
 حقیقتان که در روغن آید و نافع که در روغن آید و نافع که در روغن آید  
 در روغن نیم غلیظ که بخورم و نافع که در روغن آید و نافع که در روغن آید  
 با آب که بر شست و در کافور و در روغن آید و نافع که در روغن آید  
**سغوفی** که نافع حقیقتان و در روغن آید و نافع که در روغن آید  
 بقدر حاجت سغوفی کند و اگر حقیقتان از بر و دست شست و دانه خشک  
 و انقربا و شراب بوسه بکشد و بر **سجین** نافع و شربت و در روغن  
 سودا بیدار است و تمیون و کافور و در روغن بیدار است و در هر یک که در روغن  
 اندر هر از هر یک که در نیم خود غلیظ تر ترنج و هر یک که در روغن خود غلیظ  
 آرد و جمل سجون کند شریکی سه درم **دوائی** که شست و خورده  
 که در شربت نافع شد و نافع که زبان بادر بخوبی زبان در روغن بود



ترخیص در دم کمتر کشید از کلام کلام گفته بعبان در دم سراز  
 بکدام ناکینه قوی آید و نباشند و آنچه **نسخه دیگر** نافع است خفقا  
 حاد را طایفه شتر مرغ نیم خیار و بزرگ کنگر که با سرخ ها بود غرقه کل بر  
 صندل سفید و بوزن برابر و با سر یک یک کنگر از تمام در و یک سون  
 کا فور داخل کرده با سبب در س زنده هر دو می کنگر و همفته و روز  
 و قوی سبب نباشند **سفر** **طایفه** نافع است دل گرم با  
 کل سرخ طایفه شتر مرغ یک کشته در کله با کله و هر یک یک کشته در کله  
 یک کشته شتر مرغ در یک کشته سرخی **نسخه** کل از سر کشید هر یک یک کشته  
 کله با هر یک یک کشته در کله فور یک کشته شتر مرغ با سرخ کله و نباشند و سرخ  
 متوالی **سفر** **نسخه** **نسخه** و از سر و در نافع است در و سرخ و سرخ کله  
 هر یک یک کشته در کله و زنده در کله یک کشته شتر مرغ با کله و در کله  
 پوست ترنج و صندل و سرخ کله نباشند و با **العسل** **نسخه** **نسخه**  
 نافع است اگر از سر و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 و کرازی که در سر و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 بد است از سر و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 کله با سر هر کلام در دم در سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 سفید سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل

هر کلام که در دم

هر کلام که در دم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 کله با سر هر کلام که در دم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 به آتش تر **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه** **نسخه**  
 سرخ و در و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 نافع سفید است غیر کنگر با سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
**حار** نافع است در و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 زنده در دم هر کلام که در دم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 رمان سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل سبیل  
 هر کلام که در دم کله با سر هر کلام که در دم سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 یا قوی حاد سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 هر یک یک کشته سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 چه در دم سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 هر کلام که در دم سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ  
 کله با سر هر کلام که در دم سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ و سرخ











برنجند درق طلا و درق نقره هر کدام یکدم غسل در شیرین در درج غش  
**معدل** کا و زبان بس که در هر دو از یک شیرین خشک بکنند و پخته در آب  
 حرقه تخم خرفه بر یک جبهه غسل کنند و شل غم در جاشتری و در درج  
**معدل** کل سرخ طلا بر ضدل بکنند هر یک بخورم معدل کل سرخ  
 سنبلیله طبع هر کدام یکتقال از رنگ چ در دم کا فور یکدم در سنج  
 شل در درج **معدل** بکنند سرخ و سفید بکند علی سناش تهره کل  
 کا و زبان اجرامند در غسل در شیرین در درج **معدل** خاف خفقان  
 سرخ قلب مقدر معده و ماضم در دفع غلظت فاسد و دفع و محسن  
 باد و بخور است بر معده خفقان در دفع غلظت جود و اقا قود  
 مشک یک بکنند سرخ و سفید در زبان در درج تخم باد و بخور  
 مشک خرفه در درج کوفته و بخور مشک سی کره غلظت سرخ و سفید  
 بکند علی معدل از کوب و سر آرد در درج طلال آب بخورند تا بار  
 نازک بر طلال بکند و با یک طلال غسل کنند که فرج کوشند و انقدر که آستین  
 نازک پس در وزن تمام در درج ازین غسل بر داشته باد و درج بکنند  
 یک بند **معدل** در خفقان در درج حرقه است در درج  
 که با یک عرق کا و زبان کل سرخ طلا بر یک در دم مشک بکنند قند  
 درم با کلاب عرق کا و زبان فورم داده تر کبشند **معدل** خاف

ال خفقان

ال خفقان در شش معطل هم در درج در انفل در جبهه در درج هر کدام  
 بخورم که شیر خشک سنبلیله هر کدام یکدم در بخوریم بکنند که با کوفته کل  
 هر کدام یکدم مشک یکدم زعفران یکدم کوفته بکند معطل بکند شیر  
 در درج با سبب **معدل** خاف خفقان خفیت نفس که با سبب  
 که در دم در درج زرا و در درج هر کدام یکدم مشک از آنک سر اسفند  
 درم شیرینی بکند **معدل** **معدل** خاف خفقان با در کا و زبان با درج  
 در درج هر کدام یکدم زرا و در درج درم شیرین سبب غسل معطل  
 معطل بکند شیرینی بکند **معدل** **معدل** خاف خفقان در درج کل هر تخم  
 کا سنبلیله تخم خرفه طلا بر ضدل کل سرخ ضدل کشیر خشک و زبان بس  
 لوتو که با هر کدام خرد و بکوبند شیرینی در درج **معدل** **معدل** خاف  
 و خفقان ضعف دل از از برودت نازک است سرخ و مقوی  
 مبهیت در درج عرق کا و زبان هر یک یکتقال زرا و درج  
 بکند هر کدام یکتقال مشک شش مثقال کا فور یکدم بکند  
 وزن در درج شیرینی نیم مثقال **معدل** **معدل** در راقه در درج  
 دفع کنند و مقوی بود کا و زبان که با هر دو از یک شیرین بکنند  
 کل سرخ پخت ترخ تخم خرفه از بر شش مقوی بر آب بکند  
 شیرینی بکند **معدل** **معدل** در راقه بکند ضدل طلا بر



[illegible]

والمشركين

و اما آن که در دفع حشک و زخم مفید است غشرا اگر سبب آن برودت  
باشد و جوهر کردن هر یک از شربت سید و لک و زبان و شربت بک  
و غیر جدول و کلایه و فلز بر جوهر و جد و در موم چنین تریاق  
خاروق و دواء الکحل و فست و غشرا و آه و الحکم و آنکه را مغز و بوی  
لبا و فلز و زرباب سید و کلایه و فست و سقوط و قور و از آنجا  
قلب و در غل و شربت و خفقا و در شربت و کنتقال است و بک  
سنبلی و کلایه و آب سبزه و نوشیدن و فاضل و خفقا و از عقیق  
مقدور و فاضل و خفقا و است مخصوص محرق شربت و در آنکه  
لبا و فاضل و خفقا و است و لک و زبان و سقوط و قلب است و مستحضر  
و نقره و فاضل و خفقا و است و زرد شیر و لک و فاضل و است و بک  
مقویات قلب است و بید سیاه و فاضل و است و خفقا و از عقیق  
بک و لک و زبان و در موم کل و در بک و در موم بک و از آنجا  
در دفع خفقا و در ریخته و خفقا و فاضل و لک و از آنجا تا بید و در  
و گفته اند چند روز متواتر باید هر روز بک و در آب سرد خورده  
آتش میدن نیم مقال که در آب سرد خفقا و کرم و فاضل و است  
و هم چنین خورده و در آنکه هر دو دیده و لک و شیر مفید است  
شرابی بک و در بک و فست و آب خیار اگر حرارت شدید باشد و در







دارست کرده نافع است. و اگر در دم بالتهاب باشد ضار کند بمغز نان  
 حار خنجرین کرده بروغن کلمه و حبث الشعرب و در در دم بار و ضار  
 بجزون مدقوق نافع است **ایضا** نافع در دم از مذهب بذر سرد با قند اگر  
 معاش هر کدام بمزد بر نهد و تخم دارک نیز در آب حل نموده در آب قند خور کرده  
 ضار نکند و چون التهاب و جدت در دم ساکن نمائیم ضار نباشد موم در  
 بنفشه بگذارد و باز زده تخم در داون بپزد خوب بخورند مسموم کرده  
 و اگر در دم مایل به جمیع ده بخورد و روغن کاه و آب کرم در داون خور می کرد  
 بر نهد و نیز ضار نکند بگذرد و بر نان و کچند مدقوق جو کزده بشیر و کچن  
**الباب** در کتب بخت بجز مدقوق دفع در دم است ضار از بر کوفت  
 مدقوق مخلوط بکرکس در دم بپشت و وضع موم بر پشت نافع  
 لب است و جا ویدن بکند هم آیسون دارد و لبین کنده تخم تر مرده  
 مزید لب است و تخم شیر زده کنده **دلی** که خج است از عظم شدی کاش  
 و زوی بر لبین عربس معجون کرده طلاء کنند چنانکه در تریان بماند  
 پس آب سرد بنهند و این هم با سر سبز به باید کرد **اخ** شبت  
 سخی کرده بروغن حل طلاء کنند **اخ** زیزه که با نرین معجون کرده بخور  
 تر کرده بسکه مخور و جاب لبی بر پشت بندد و سه روز نکشاید  
 این ضار مایه بر بدن است و سوز بگذارد و **طی** نافع در دم کوفت

بکشد  
 از

بکشد از کوفت بعد از نظر کردن مگر آب گرم بماند **مغادر** که بکشد  
 کنده آرد به قند با کف بکشد و زیزه و سدر است و نمائند **ایضا** بکشد  
 بعد از مطهر یا بنیزد و سکه یا بلیه سحوق با سرکه و آب سیخ خنجرین  
 مستقلات لبین **حالی** که شیر زده کنگر جازان به کچن میانه  
 و چون جوی خمر انداخته کنگر آرد و کنگر آرد و چون جوی خمر خفیف شیر زده و  
 که در آن اندک زیزه باشد و در یک کنگر تخم جوهر و زیزه و تخم شبت  
 بکشد که قند لبین سرشته با آرد تر خوردن شیر زده **نکته** متباد  
 جودت و دقت لبین بطعم داون و قوام و را کج است خنجرین و کج و کد  
 طعم و میافزون و قوام ستر مساوی غلطت و قوت بخور اگر از روغن  
 یا آرد بکشد و بمل و نه تخم یا آرد یا سیدون نکند و جودت و طعم بکشد  
 نیز باشد و آرد بکشد لبین و کج لبین کجس **تعلیم** هرگاه  
 لبین حفظ از مایه سوزان است که سوزان کرده نماید و بدو کس  
 بطن و تنقید و طرب معده خصوصاً کجس کجس آب گرم و آب گرم  
 و آرد که در آن شبت و کجس و کجس به شبت و در کجس معین است بر ترفیق  
 لبین حرکت و مویست به کجس و کجس شیر و طعم است و طیف خنجرین  
 کجس بطن آب گرم و کجس بطن کجس و کجس و کجس از تریان شود  
 حقیق معمول کجس و کجس از مایه سوزان است و زده و اندک از



انستین **اما** بکدام اوراق از غیر باشد و بهیئت منقوشه از اثر حرکت  
 و تعب یا نیست و هم و مناسبت و اورا غذای غلیظه است مثل حب از  
 آرد سمیده و قلی مقشر و سبزی و آب پیچ کندی و جو شربتی و نان سبزی  
 و گوشت بزغاج و خمر و از شراب شراب شربتی و شراب پیچ  
 و گوشت بر اینها پخته و اگر باشد بهین موضع کمتر از قدر کف است  
 و سودر غذا و شراب شربتی و آب و به و خوردن غلظت و از غلظت جدا  
 و به بجا آمده و در موضع ضامن و در غلظت مشهور و البیان اینها و دیگر  
 بیشتر و سخن که گفته در آن مقلد کرده باشد و اگر باشد نقصان  
 پس از اوراق اطراف موافق است و اورا غذای لطیفه و در و طبع و  
 و هم نفسان و کاه و کاه و بقدر که در کاه و کاه **تعلیم** و غلظت در  
 سرطان شای حکم کرده است بقصد و اورا طبع و طبع کردن با حبس  
 و هم و توبه و غذا و شیر و طعم مرغ و در غلظت پخته و در و طبع  
 در سبزی و پخته و از بقول خیار و مرغ و کاه و در سبزی که گفته  
 و بهیئت و در و توبه و اندر ابتدا سرطان بیشتر از کاه و کاه و  
 بقصد و اورا طبع و دیگر و کاه و کاه و توبه و کاه و طبع و غذای  
 لطیفه و طبع و در سبزی و کاه و کاه و توبه و کاه و طبع و کاه و  
 از طبع و دوا و نافع سرطان متفرع و در و توبه و کاه و طبع و کاه و

ابراهم زکریا

آب سبزی که فلفل انبوس با هم صحر کرده و طبع کندی و توبه و کاه و طبع  
 و سبزی و فلفل انبوس در سرطان متفرع و در و توبه و کاه و طبع  
 قروح سرطانیه را خصوصاً معقول و همچنین ابودردیه که سرطانیه و سرطان  
 متها یا با اوریه سبزی و کاه و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 بعد از آنکه در آب پخته نافع است قروح سرطانیه را بهیئت کندی و توبه  
 نافع است سرطان متفرع و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 و اگر باشد در سرطانیه و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 از برای سرطان متفرع کاه و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 حبس و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 در و در کاه و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 تشکی و در و کاه و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 میخوش و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 شکر و در و کاه و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 و سبزی و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 بر آن و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و  
 طبع و توبه و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و طبع و کاه و







و عدس مغشور و برنج و گندم و بزرگان کرده با سرخه و انار است  
 و ملا از عدس و لکن رو کل سرخ و بر کس و آب است و تخم نشسته  
 بدن با خروج براز غیر محکوم به یک و ضعف قیام منته و مصلح  
 جوارش و در بعضی کبر و صغیر و کفین و سر حلی و شربت فواکه و  
 غذای سرش و قیاس شرب حاق و بیهوده و ملا از عدس و صندلین و سنبل و  
 مصطکی است و ظاهر شود در دمان با یکی موط و سوزش معد و نیست  
 شود و قیاس معد و مصلح شرب کل سرخ و تخم منض هر کدام یکدم با یک است  
 و مرغ که نوشید نیست و غذا از عدس و ساق و ساق و با شرب حاق و انار و  
 و آب شرب **شربت فواکه** مقدر معد و کرم و مشته طعام و مانع قیاس  
 آب است و آب سبب و سبب آب سرد و آب را سرخه هر کدام قدری یکدم  
 پس ساق و زرد کبک و کنگر و تخم خور و سبب و کبر و در مباد و کبر و  
 شبانه روز یکدم از و سبب و کبر و سبب و کبر و در مباد و کبر و  
 مقدر معد و کبر و مانع و سبب و کبر و سبب و کبر و در مباد و کبر و  
 رزق و کبر و کبر و با چهار مثل تمام جوار و آب را سرخه و کبر و کبر و  
 پس و کبر و آب شرب ملازم سبب و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 بیشتر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 آن مصلح با سبب و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و

ابرا

آب سرد نهند تا متفتند **نفق** نافع و جمع فوا و غذا سبب است  
 و ترا کوبی را آلوده است که نشسته بر کلام قدر شرب خست اند و صبح صبح  
 بنشیند و اگر حاجت آید در سبب و تخم نشسته بنشیند و کبر و کبر و کبر و  
**جوارش** نافع و جمع معد و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 مصطکی و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 طرز و مثل جمع و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 ضعف قیاس و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 بوزن جمع و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 یکدم و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 درم و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 تر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 درم و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و  
 سبب و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و







[illegible]

حواصی صفحہ ۱۶۸

سجل من طبع طبعه

معمولاً

سو گندم تر یکدم **قوی** نافع و معده که در اول این شد کل سرخ چهاردهم حصه  
 خف مله شتر یکدم در دم حصه و در وقتین که در خضران از بود یک ربع خف مله  
 سفید معده یکدم یکفان از سبب که تر است از زنده **کل** نافع  
 و معده و کبد کل سرخ معده دم سبیل که شد و از اصل لیس که یکدم چهار  
 دم و فستق معده و خف مله یوندر یکدم سه دم و از اصل سرخ زنده **قوی**  
 نافع که در آن خود قوی کند کل سرخ طبع شتر زنده و متع و در خل مخفف بود  
 هر یکدم یکدم شتر در سر که خست اند و خشک کرده بوداده و متع شتر آن  
 هر یکدم در دم معده یکدم با کلاب قوی زنده شتر قوی در دم با شتر با  
 سفید **قوی سبیل** نافع و در کوزه معده و قوی از سر سبیل کل سرخ از بود  
 قصبه از زنده سبیل سفیل زرق هر یکدم سه دم معده و در دم خضران شتر  
 قصبه سفیل شتر هر یکدم یکدم از اصل زنده شتر هر دو روز یکفان **قوی**  
 نافع و معده متع و معده و معده و معده و کبد پیش از زنده و بعد از  
 طعام و آن خود صبر در دم فستق و در دم و میوه و آن خود که در نیم کف  
 سکه هر یکدم یکدم شتر یکفان **قوی** که در هر وقت و آن خود خواهد شد  
 و خواهد شد پیش از طعام و بعد از طعام شتر به از زنده در دم و در معده و  
 معده زنده هر یکدم شتر در دم و معده و معده و معده و معده و معده و معده  
 هر یکدم در دم که شتر شتر کونم نقل **قوی** که معده از زنده و خف مله















که در آن سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 حارث اندک باشد و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 هر یک درم با بوی فقا و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 درم کل سده درم با بوی فقا و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 عین شمع باشد **نماد** که درین است نفع است و در سده درم چنانکه در سده درم  
 هر یک درم با بوی فقا و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 زعفران بخورم موم در دهن کلن روغن بنفشه هر یک یک تخم کدو چنانکه در سده درم  
 بر فرو گمان نماند و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 زعفران و کدو و بوی فقا و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 بزاده و بوی فقا و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 چه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 آنکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 باشد بیشتر از آن طبع است و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 دارد **نماد** نافع در حال که عده رقیقه تحلیل پذیرفته و غلیظ مانده  
 پنجم مصلی سینه فستق که سینه خوب از هر یک یک درم موم بخورم  
 به سینه درم روغن یا سیمین بگذارد و دارد و گفته در آن آمیخته  
 بر سینه نهند **نماد** هر دو یک روغن چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم

و در سده درم

در دوشنبه و چون فقا باید در دوشنبه فقا پذیرفته و چون فقا پذیرفته  
 فقا پذیرفته و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 کرم و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 و موم **نماد** دوائی که مفعول و مفعول درم است شراب بنفشه درم  
 عاب بزرگ است و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 نماند و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 بزاده و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 زعفران و کدو و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 دوائی که در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 درم و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 شراب درم با آب سینه آب الفیاض و در سده درم چنانکه در سده درم  
 در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 سر در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 زعفران و در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم  
 در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم چنانکه در سده درم























معجون که دفع به مال فروس است و از زکریا زنجبیل که کشته و خورده و در قور میزنند  
 سبیل هر که کلام بگوید چشمت فطر که کلام بخورد و افروز نشد درم جو کشته و پخته  
 عمل کف گرفته **معجون** مسکه افروز چند بیدار کند تا نوزاد صاحب بویشت  
 خورد و در وقت شب یکی فرو برند **معجون** شاند **معجون** قاصص است از  
 در سکه پودره و سیرین که در دهان فروش برین که در بوی کنا در قد و کنا  
 بر پزند تا آب طعم آن برادر و بعد از آن لیمو صاف کرده خورد و مسکه پخته  
 بر آن پاشیده بخورند اگر خواسته قدر شکر در آن بکنند چند جوش را ده بخورند  
**ضماد** مسکن حرارت و عاقل بطن مسکه کین شربت قاقا فیه ایسکه کین  
 سرخ ضد آفت و سرور به کل آنجا بکار کنند **شیانی** که بویون اگر در او کین  
 برادر تا صبح تمام بقیام شود و اقا قیاس بر این صمغ بعباده آس فر کرده و برادر  
**دوائی** که از طلا و نقره است مسکه عرق کل از سر هر که کلام بگوید  
 بنوشند **مسوفی** که به مال مغرور دفع کند از شک لیس سرخ طبیبین فرا  
 که در دهان مسکه هر کلام قدر مناسب بگوید و درم تا سبب خروج آب خورده  
 بنوشند **مسوفی** که به مال مسکه و فیکه حار و قیاس شده و نام طعام  
 و مسکه خورده است از زهره منقح در کل طبیبان نوزاد و بریان که در اندر زهره  
 کند مسکه کل سرخ سبیل و میده استعمال کند **ضمادی** که صمغ شک کین  
 حفت بوطا ق قیاس کند هر یک جوی افروز بزرگ با لوبه مثل قاصص

تایب باغ خشتان و مسکه و طلا کشته **مسوفی** دفع به مال مسکه و سرخ الغنیه  
 صمغ عربی هر یک در درم مسکه کین که در صاف هر که کلام درم مسکه کین و هر که کلام  
 کلام **مسوفی** که به مال مسکه و طلا کشته و طلا کشته و طلا کشته و طلا کشته  
 افروز هر که کلام بگوید هر که کلام **معجون** **مسوفی** دفع به مال مسکه و سرخ  
 افروز بزرگ مسکه چند بیدار در جگر غلغله سفید و کین قیاس کلام درم مسکه  
 قاصص هر که کلام بگوید مسکه کین و وقت کوفه بوسه بخورند شربت قاقا  
**جوانش اویب** مسکه و نام طعام و سیرین مسکه کین شربت قاقا  
 فطر کین هر که کلام درم و فطر کین خورند هر که کلام درم و فطر کین  
 بخورند مسکه کین مسکه کین **جوانش** **مسوفی** دفع به مال مسکه و سرخ  
 مسکه و در معاد و قیاس و در زهره کشته و طلا کشته و طلا کشته و طلا کشته  
 سبیل کنا که در صمغ کلام درم و سبیل کین خورند از کل مغرور و قیاس  
 هر که کلام درم کوفه به شکراف مطبوخ منقح بوسه مسکه کین  
 درم و سبیل کلام درم **معجون** **مسوفی** دفع به مال مسکه و سرخ  
 بوزن مسکه و سبیل کلام درم کوفه مسکه کین شربت قاقا  
**ضماد** مسکه کین مسکه کین خورند سبیل کین هر که کلام بگوید هر که کلام  
 و خورده و طلا کشته و طلا کشته که برادر و ده بخورند کین و سبیل کین  
 کوفه با ریش سرشته است که کشته **جوانش** **مسوفی** دفع به مال مسکه و سرخ



چو سبب عقل حرف بران هر کدام بخندم تا خود مستر هر کدام در دم خفت الحیدر  
 در غل مغلوبه قوت در دم عیسی چون کند شرفی در دم تا در دم **اخر** کلامه  
 المعده ثم موزج و سبب سبب خف غروب سبب غل از کوزه کند تا کوزه هر کدام  
 بعسل سبب شرفی در دم **ضاد** مقدر معده ضعیف که با شرفی کلام  
 بخندم استقبی کلام در دم سبب کلام تا سبب کلام **ضاد**  
 نافع معده که فوله مع در آن سبب سبب کلام که نافع هر کدام در دم  
 چهار در دم سبب عقل هر کدام در دم سبب کلام که فوله تا آینه کوزه تا آب نام  
 سرشته وقت مغلوبه از طبع معده که **ح** حاصل طبع و نافع سبب کلام  
 در معده و اسما علیا برت از شرفی از و با لک کوزه سبب در و با سبب کلام  
 منعقد کلام سبب سر در کوزه صواب زنده مثل فعل در وقت صحت و صحت  
 با نزهه بحسب تقاضا عقل با آب سر در کوزه **ح** مجرب که در معده  
 بطین است سبب کلام در دم تا در کلام برت تا در کلام صواب تا مثل کلام  
 در صحت صحت بزرگه تا کلام شرفی تا کلام فوله بزرگه **ح** کلام کلام معده  
 ضعیف که در آن معده و در معده کلام سبب کلام در دم سبب کلام در دم  
 زنجبیل سبب هر کدام در دم کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 با کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 معوق چهار در دم صحت کلام در دم و چهار کلام کلام کلام کلام کلام کلام

شاه

تا بیدار در دم در شرفی کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 با کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 فان شرفی علم الراجح و الطیور البیضاء المعزیه **نکته** المعزیه از اسفط  
 الفضل فی البدن **سفر** کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 در دم کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 از شرفی کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 با کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 حاجت فرو بزرگه **ح** نافع سبب کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 معزیه کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 با نزهه در دم کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 و هم غذا **السوی** نافع است صحت کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 سبب کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 در دم کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 شده بزرگه و بزرگه کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 و در امتناع معزیه کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام  
 که وقت نبات استان کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام کلام



گفته باین برضو شسته **نگذند** در دیر قافیه مغز قوه سکوت و کما  
 مغز معده است از برافراشته و در جاده معده معین است برین در بر  
 حبه تسخیر و توان حرارت و در دایره بل مثل قفل و اما آن که و مغز  
 معین است بر قطع اسهال حبه بل مواد بکشد **مغز** در بر معین است  
 باز از ق و طعم با از سد داس با قیاد از از خلاط و بکشد از جسد بدن با  
 بعضی حضا اما رقیق اما خروید طعم است کمال اصلی و حاد است مغز از  
 سه المانع با در طبع از فروغ طبع اما و فرق بین با وجع و عدم و  
 در وقت اعتدال **جلا** شش طبع با و بر است در جسد سال صفراوی و  
 تسکین عطش و دفع تب **اجاق** کل سرخ طبع شش است هر کدام  
 درم بر جاف صمغ هر کدام درم کفایت صمغ صمغ و طبعه تیسر که  
 معتقد در بر بر است در بر بر شسته شسته درم **قرو** و **مغز**  
 شسته معده و جاس طبع کل سرخ طبع هر کدام چهار درم اقا فنا  
 درم صمغ حوی کثیر هر کدام درم کفایت درم هر کدام یک درم  
 کفایت هر کدام یک درم با آب قوی از شسته شسته کفایت با آب  
 در بر و کلاب **مغز** نافع در از طبع اسهال و در بر است از هر کدام  
 یک درم کفایت هر کدام درم بر رقیق و بعد از آن بکشد کفایت شسته  
 با عید **مغز** و **شش** نافع معده حاد و کل سرخ درم طبع شسته

مغز کلام

مغز کلام درم شسته شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم  
 شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم  
 مقطع غم و صفرا است در معده و مغز غم اخلاص و موافق است  
 آب و شکر هر کدام یک درم سرکه ربع از آب شسته درم **کفایت**  
 موافق معده حاد و کفایت در کلاب کرم کل کفایت و صاف از سد و سرکه کفایت  
 کفایت در آن رقیق و بعد از آن کفایت از سد و سرکه کفایت  
 کل سرخ نافع است حرارت معده **مغز** نافع اسهال صمغ و شسته درم  
 پوست از بر جاف صمغ درم کثیر است با آب شسته درم **مغز**  
 صمغ شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم  
 درم شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم  
 قوی در جسد طبع نافع در وقت است از هر کدام چهار درم شسته درم  
 هر کدام شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم  
 کل سرخ و کفایت و کل از شسته درم و در بر و کفایت در در کلاب  
 اقا فنا کفایت و بعد از آن کفایت درم و کل سرخ شسته درم شسته درم  
**مغز** بلبل **ط** نافع است در طبع اسهال و در بر است از هر کدام  
 هر کدام یک درم شسته درم شسته درم شسته درم شسته درم  
 بلبل در بر **مغز** کفایت درم نافع اسهال صمغ و شسته درم



باشد و سوزش و آتش و زردی و این همه در هر کلام است درم  
 خروبه بخیل ساق کلام در هر کلام درم شتر درم بار سبب خروبه  
 رسال سواد و سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 ثم ریحان هر کلام یک درم شتر درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 دستخاکی معده خروبه بخیل ساق کلام در هر کلام درم شتر درم بار سبب خروبه  
 سبب کلام هر کلام یک درم سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 سفوف که در رسال صاحب محب و محبات عاده در هر کلام درم سبب سوزش و زردی  
 استعمال توان کرد که سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 در شتر خاشاک کلام در هر کلام یک درم سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 که در شتر خاشاک کلام در هر کلام یک درم سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 همیشه با زردی و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 هر کلام یک درم یک درم هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 یا با سبب سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 زردی سبب هر کلام یک درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 حب آتش و سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 بزرگ است بر این هر کلام یک درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی

درم شتر درم سبب سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی  
 شاتر و سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 و در سبب سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 مقل چندم باب که در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 فسخ است در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 فسخ محبت هر کلام یک درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 در مقل و در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 مقل کلام یک درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 که در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 هر کلام یک درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 از هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 سبب سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی  
 قه در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 بطریق معده در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 بیدار کلام در هر کلام درم سبب سوزش و زردی درم سبب سوزش و زردی  
 حب فسخ و سوزش و زردی در هر کلام درم سبب سوزش و زردی  
 و بعد از آن استعمال توان کرد و در هر کلام درم سبب سوزش و زردی







سایه بعهده و امعانت و آتش میدان در بقدر باطله شرف و نفع رسد حال هر کس  
نخ از طین صغره یا زرد تخم قاقلی طبعست و شرب سبیل و قاقلی  
سریق که نافع در بیهوشی است و معده است و سماق اگر در طعم کرم  
بجز رند قلع رسد از زمین است و اگر با شراب قاقلی بنوشند همین نفع را  
ندشیدن ماز و سر حرق با آب نفع رسد از زمین است و همین مخلوط  
عجم از عسل نفع و کثرت و انطالق بطن راه رب خورده قلع رسد  
صغرا و است و طبعه شرب و کثرت و اگر در بیهوشی بنوشند کرم طبع  
طافه رسد از زمین قلع رسد صغرا و است و تخم خربزه یا کرم و با آب  
و در درم نفع رسد از زمین و در درم و در آب زرد کرم  
بهترین غذا است و در بیهوشی و معده طین و امعانت و عسل مستقر  
بر مکرده با آب سماق و خورده و سر که بخورند و نفع رسد از  
آب شرب و بطن که طعم از این نفع در آن کنند نفع رسد از  
نان فطر و قلیل و نخل سر و قلع بطن اند و در راج سماق بکثرت  
بطن است و نانی که خمیرش با سر که کرده بنوشند نفع است و در بیهوشی  
و معده راه به نفع رسد صغرا و است و تخم رگدان بریان زرد  
بر بیان سوزن باران کوفته آب این تا بقا نفع رسد از کثرت و نفع  
قی و تنوع و غشیان بدان است که قی و حرکت معده بنده دفع ماز که

معدن این

معدن بنده با آن حرکت همان ماز در اندام و خروج حرکت دفع بنده  
بدون منفعه و غشیان تا حرکت معده را که با وجود آن انقباض حرکت  
قی کند صفی که مانع قی صغرا و است و طبعه شرب کرم رسد از  
سماق چهار درم کل سرخ از راندن برین زرد شک پادانه نفع رسد از  
پنج درم شرب کرم تا بفتح یا ریاسین از ریاسین **صفوف**  
که مانع غشیان و خروج است و در درم رسد از زمین و در درم  
بکرم با شراب نفع منفع بنوشند **الضیاء** سماق زرد هر کدام یک درم  
درست بکوبد و با آب سرد بنوشند قطع قی کند هم چنین از بر شیم  
حقوق و فلفل هر کدام یک درم **دوائی** که موه سودا و سمم مشروب  
بقی و فلفل ملک هند و صغره قش و الطار و برق هر کدام یک درم و خردل  
نیم خردل و زرد با عسل و آب شربت بنوشند شرب **لیمو** نافع است  
قی صغرا و در معده ضعف معده را آب لیمو چهار درم و درم  
سنگ بکوشند تا به درم و درم رسد و با یک درم سنگ بکوشند و کف برآید  
تا بقوام آید **شراب نفع** مانع قی و در رسد و فلفل و معده  
معدن آب این درم یک درم و معده نفع بنوشند و آب شرب کرم بکوشند و کف  
بردارد و پس با تخم خردل و کف آرد و **دوائی** که معده را نفع رسد از  
قی و غشیان از فلفل و طبعه شرب کرم رسد از زمین و در درم رسد از



بندم که در کتب و بیشتر سبب نباشند سفوف کف طغیانی بغیر و سبب است  
 کل برنج چهار درم زرد شکسته درم و مصلی سبب نفع در بر سبب و قوت نفع  
 فرخنگ زرد در سبب که آب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 فی مغز و سبب سبب غشی زرد شکسته درم و سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 کل برنج حب خوره هر کدام نیم درم و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 دوائی نافع کبیرا که عادت معتبره را داشته است بپزد سبب سبب سبب  
 و فیتون نفع کبیرا که عادت معتبره را داشته است بپزد سبب سبب سبب  
 این دوا هفت روز جمعه ماه سودا و نافع است از نفع و نفع  
 بعد از ضد با سبب و عدا و سبب نفع سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 صمغ عربی کلن درم و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
**قرص کهر** نافع فی الدم است که درم و سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 که با بپزد در سبب نافع سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 و فیتون در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 آب حصاراچی و با در و ج و خور و نافع **جلنا** نافع فی الدم  
 صمغ با تره درم که با سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 در درم شوق کوزن سوخته مغز افقا که هر کدام مقدم سبب درم  
 و فیتون بپزد درم و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

و اگر نیم صند که در نفعی آورد و اگر بر سر نهاده و سبب سبب سبب سبب  
 و در دوا است که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 در دوا که در و در و کوفته سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 مقصود بپزد دوائی نافع فی الدم صمغ عربی بپزد بپزد بپزد  
 حب آلاس بنوشند صمغ حب آلاس بپزد آب چهار شل آن  
 بپزد تا ربع رسد از آنش بر آتش بدست باله و صمغ کلن و بوزن نصف  
 آب سبب بپزد آورده و مصلی سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 درم بعضی سبب درم کوفته بپزد و با اندکی مصلی در دوا  
 و دل است و مصلی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 بپزد تا بیکر طرا بپزد و با سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 ریشه خوزه و صمغ لوس سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 دوائی که بقر و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 کم بپزد مصلی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 هر یک بپزد کوفته بپزد و در دوا و مصلی سبب سبب











ترش کن خوراکت و ورم چنین منع کردن با عود یا مسکلی و خوراک کبک  
 زناوند و صبح خوراک از بر در دست پندیده و شب مقدار بخورم خوراک  
 و تلخ ترانه غصه و زنیو و ورم با سرکه جوشانده بنوشند و از سرکه  
 متبصر در پیغمبر است از عود مواد فاسد و غیر نفی و فساد  
 و از سرکه جوشانده آب گرم است و مع خدایا آب گرم  
 سکنجین فرکان پس رب انار و کلنگین خوراک و بعضی آب  
 آب سیب ترش به و شیره تخم خرفه بآب شک و طیار و کل از سرکه  
 و مقدار ورم طیار آب انار ترش بخورند و آب میدان دفع  
 و از سرکه و فی است و هنگام نقاء معده از قی و ورم آب ترش  
 و در وقت صبح آب جو و صبح با سماق یا زرد شک بخورند آن میدان  
 و کبکی که اگر در پیغمبر قی از اول کند سکنجین و کل تخم کبک بخورند  
 میندم کافور کبک و برب آینه خورنده مبتدا بپزند اگر ورم است خدا را  
 ضدل و برب مورد و قلی کافور موافق است انار و در ورم آب  
 سرشته بر معده و شکم خدا کن یا مان خلک کند و کوفه با سرکه  
 و از سرکه حارث ثوبه میدان بروغنی گرم و خوراک در آن روغن  
 کردن و بر عضلات کند از درون پیغمبر است و اگر عرق سردید بر آید  
 و اطراف نیز سرد شود و این لازم پیغمبر است که سبب صفرا باشد و قی

تو کند دست و پا در آب سرد که از شستن ده بدن و کل از خمر با سر که در آب سرد  
 حلاوت در منافقت و در اگر در معده و قشر پند و جو حلاوت بنوشند با حلاوت  
 آب آن رو قند و اگر که سال از حد نجا در تو حلاوت در پنج و شش شش با  
 نشسته بر این نافع است **قرص حوی** که بعد از شسته و در آب حلاوت  
 و طبر استعدت و نقل که به هر یک در مسکن معطل که کدام بخورم حلاوت  
 در هر مسکن که در آب شربت کنگل **رب انار** نافع است و در مسکن  
 آب آن در شرب و یکیش که از بعد از آن میزد و کف بکند تا بقوام حلاوت  
 پس بر آن چند شخ نفع قند و آن را کند و بکند و در سر و در بعد از  
 نفع حلاوت آن دور کند و در ظرف سرد و در صحن است و در صحن  
**جواهر شی** که نافع است معده را که در آب و در پوست پودن است  
 متقل و در متقل مشک که کف گرفته به بهشت متقل حلاوت  
 آینه شربت کنگل و در بدن و در ظرف معده را بخورند و در حلاوت  
 در آب میل کرده معده است **نکنی** که در زنده بر خمرانی که در آب  
 آب شربت و در ظرف کفچان پس خوردن حلاوت و معطل و در شرب  
 که در ظرف و در ظرف آب سر که در شستن و حلاوت تر و با حلاوت  
 بعد از غذا و لطیف مثل مرغ و بهر یک است که در حلاوت و در حلاوت  
**الباب** در حلاوت در دفع نمک که در آن از آن غذا بود و در حلاوت







و اگر از ضعف باشد که گشت روح و حیات و سر و پا و اندام و اعضا و اعضا  
 فتاح زرد و کل سرخ و بزرگ مورد و می اندام و بزرگ و مسخ و سبیل الطیب  
 مسکلی و روغن مورد و روغن بر و اشالی و عسل و عسل و روغن مسخ و عسل  
 و عسل و روغن مسخ و عسل و روغن مسخ و عسل و روغن مسخ و عسل و روغن مسخ  
 پس زبان لم که باشد در بر از نه فتنه غلیظ و کهن و اگر از مزاج بارد است  
 و خفوف و راح و بسیار نیست و اگر از غلظت بطل و گشت و بیرون نیاید  
 چیز که شسته نباشد با خفوف و گشت و شسته و بزرگ و شسته و بزرگ و شسته  
 و ب باشد که بر آید خون مثل علق الدم سینه **نکته** متولد مرده بود اگر مزاج  
 کبد است و متولد مرده غلیظ اگر با رگ است و اگر نباشد مفرط الحار و متولد  
 مرده صفراء و چون مفرط الباردة نباشد متولد مرده غلیظ و قلیل **نکته** و سواد  
 زبان و جفا و آن وحدت است و متن برابر از سبیل است بر آنها که صفوی  
 که و صبر و طرفین پس پخته سفید سرب و زبان و تهی و در سبیل است و فتنه  
 مزاج کبد و در **نکته** هرگاه قوه جازیه که سیم باشد و مغز و ضعیف و خفوف  
 در برابر یافت و این نوع که خفوف و متغیر و کیفیت صفراء و مزاج طبعی  
 متغیر شود و یا به متغیر شود **نکته** هرگاه قوه جازیه که ضعیف باشد و خفوف  
 فتنه این دفعه بود بر از طب و اگر این صفت بر ضعیف باشد دفعه نذر  
 در دفعه با وصف و طوبیت غیر مستقیم **نکته** ضعیف کبد از سواد از است

بلی ای

پس این که اگر از قدرت است کبیر و خفوف و مغز و اگر از قدرت است  
 خفیف باشد و اگر از سبیل است و غلیظ و خشک و در رطوبت کبیر  
 پس هرگاه بر از نه فتنه باشد و است بر ضعف کبد از بر صفت و در  
 مثل در در سینه و سبیل است بر از خفوف دم و هرگاه بر از صفت و در  
 باشد مثل آن از طول ایام مرگ و نه اگر بر آید مرده خون سودا و در  
 سودا و محض و سودا مزاج بارد کبید با آن بر از صفت و رقیق است  
 شده است بی تب و سودا مزاج بارد است و قور و از غلظت و زکات  
 شفق و از غلظت و در **نکته** سودا مزاج بارد کبید از در از زکات  
 شفق را بود از غلظت و در است جد است و شفق و طوبیت از ضعیف  
 بکشد پس هر که مستغنی شود از جذب میل غذا **نکته** اگر حمایت طوبیت  
 و تبها صفراء و خفوف مزاج کبد مرگ و تبها صفراء و خفوف مزاج معدده و در  
 و در صفت سبیل است و در **نکته** و سبیل است و در  
 و مغض و در غلظت و ضعیف و صفت کبیر و در این حال مرگ و در  
 بدن خفیف و در غلظت و صفت کبیر و در این حال مرگ و در  
 طعام از معدده یا به نقل در کبید به بر صفت کبیر و در از سبیل است  
 و است پسته بود از در و در سبیل الطیب هم کف و کف کبیر کبیر  
 یا بیک در آن پسته پسته نفع شده باشد نباشد صفاء نفع سبیل



















منزخم و درنگ هر یک بخندم کل سرخ و دردم طبع تر چهار دردم حصاره فست  
 سبیل هر کدام کفقال شتر کفقال قرص و نیز بایس صغیر نافع  
 کرم و نیز علقون و لایق شک رب سوس طبع تر منزع خم چار هر کدام دردم  
 کل سرخ شندم سبیل لطیف خم خورده خفون ناسته کزیر هر کدام دردم  
 کافور مقدر در خندم کوفته بجلاب تر خفین اقراص لایق بوزن مثقال  
**قرص** و نیز بایس کپور نافع است درم و معده و اندک استخار و بر فاق و  
 تنهار کینه را از درنگ رب سوس کل سرخ منزع خم چار منزع خم فزوه هر کدام دردم  
 درم معطی سبیل لطیف حصاره غاف نونامس یک بر حصاره خفین کپور  
 ففاح از خورخم شایع خم کاسرخی کثرت ریوند جینز خفون طبع تر هر کدام  
 دردم تر خفین شندم در آب کرم حل کند و او بر بایق کوفته بان شسته  
 اقراص زرد بوزن مثقال قرص و درم نافع و جگر و معده کل سرخ  
 هفت درم سبیل کفقال منوال سل سوس هر کدام چهار درم فستقین معطی حصاره  
 غاف ریوند جینز هر کدام دردم بایس سردا اقراص زرد **قرص خفقال**  
 نافع حرارت جگر خفقال سفید وین هر کدام چهار خورده خم چار و بایس  
 و کدو خورده مقشر و ناسته و صمغ خوبی هر کدام کپور کوفته بایس اقراص  
 بوزن کفقال و بنوشد بایس زرد و شربت امار و سبیل کفقال  
**صفحه** آب زنجبیل بکامل خل خورج است و آب زرد شک برطل کل کرم

بهر

الوان

بخوانند تا تمام کرد شتر تریت درم نافع است علقون معطی خورده اقراص نافع  
 ناضب ضعف کبد و استخار طبع را لایق سوس ریوند جینز معطی هر کدام دردم  
 سبیل خم افسون کپور از خورده هر سوزن با درم نافع خورده حصاره غاف کپور  
 زرد و نفع مدوج حصاره ناهر کدام کپور درم اقراص زرد بوزن مثقال و نیز  
 بایس اول صولی کز رنج کاسرخی کفقال و نیز کز رنج از خورده کوفته باشد  
 این قرص حصاره امین الله و این حصاره **قرص** بر لایق کپور  
 باشد درم جگر و شتر و معده و ریوند جینز کپور بدینا ریوند جینز درم کفقال  
 معطی هر کدام چهار درم غاف خمین خم افسون هر کدام دردم سبیل کفقال  
 اقراص زرد بوزن مثقال **قرص البیاض** به سوزن کپور نافع حرارت کبد  
 حصاره زرد شک دردم خم خورده درم نافع کل سرخ هر کدام دردم ریوند  
 بکدرم سبیل بخندم شتر کفقال با سبیل کپور یا زرد بایس و اگر سوزن کپور  
 معطی کزیر هر کدام کپور رب سوس دردم بر آن او بر افزاید و شتر تریت  
 نوشند **ترکب** این مایه نافع جگر و بر فاق و اندک استخار حصاره  
 خم را زبانه خم سرخ هر کدام بخندم کفقال ریوند جینز هر کدام دردم خم کاسرخی  
 دردم خم کثرت شندم افسون درم مقدر درم در حصاره شندم درم  
 شند کوفته خواهد خورده و خواهد سفوف کپور با سبیل کپور نوشد و کپور ناسته  
 حنظل **قرص** ریوند به سوزن کپور نافع دردم و او جاع و صلا کپور















متعجبند و حکایت فرستادن سده ها را بقیامت در دوزخ بول کند و بجا آید  
 حکایت و بقیان و استغفار نمودار و دوازده ان علت از که با بر دو معجزه  
 در طوبت با کند و از برای قریب لیاقت بد بر دوار بر بند بقر و علی از  
 روغن گل صاف و نافرست او جاع فرست کند را و جتناس طاعت را از کند  
 انبویان هیچ و آه سر اطراف از این نزد رسیده بکشد بد و با رها کردن  
 را بعد از درده فجاج از غوغا است و درم سر حکم و معجزه را بر کفایت طاعت  
 کردن بعد از در از آب کشیده و کلاب شده باشد حکم را از اثر است در  
 حرارت حکم و جنبه هکلی درم کبد است از خفان مقور کبد است و از او  
 طبع کفایت میکند و آنچه در کبد است و حفاغ درم حکایت را که موز  
 خا در زنده و طبع حفاغ را می کند و مقور است با درم طبع طبع طبع است  
 در کبد راه شیر شتر سفید شده است از از خون غنیظ در حکایت شده  
 باشد آب باران نو شدن حکایت و سج کبد را تا خورده مسخی کبد است  
 حوزدن سلق با خورده بر سر معش کبد است این تا سر کبد با خور  
 و غنظ و زبره را از زنده معش است و خورده را کبر با بعضی از غنظ  
 شتر بخیل و غنظ عظیم لغت در رسیده طبع قطره درون و متقی از  
 و فاضل از و بر کبد است **نکته** و متیاز قیام کبد و معجزه و معجزه  
 بد آنکه در کبد کبر و معجزه و معجزه است و غنظ و معجزه و معجزه است

۲۰۰

خرقه قطعه بد بر زرد انگر و شب واقع شود و کون بکشد و معجزه است بل بر این  
 و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 بصفه و بر و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 شد اگر فقیر است معجزه است از ده گرم قیوم خیز و حفاغ است بکفایت  
 و اگر معجزه است قیوم و معجزه است از ده گرم با خمدال نزد یک برسد و معجزه است  
 بد و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 زنده و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 فاسد خیزد و برین نیز حفاغ است با کبر و معجزه است قیام کبدی یا خفاست  
 در ضعف حکایت و ضعف بسبب بر افروخته می دایم و معجزه است و معجزه است  
 بر دردت و طوبت است یا خون حضرت و این را در دستار را کبدی  
 و این و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 از جتناس سیدانی معجزه است مثل خون بر سر و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 از زنجی و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 یا صید است و این از جتناس خون حکایت و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 هم از زنجی و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 شدیده یا صفر و سیکل بسبب معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است  
 که بسبب ضعف جاذبه حکم و معجزه است و معجزه است و معجزه است و معجزه است



























[illegible]

୧୦୮

[illegible]



من السلف العرق مما جرب ان يعصر صول الطمان ويقام في الشمس حتى  
يحمى يطبخ ثم يصفى مطبوخ من برسياوشن وقوه ونفع فانه يغني فدا  
بالعرق الاصفود وادام الجلبوس في الاذن نافع وكثيرا نفعه  
عطر زهر دختران بخیامند وسموط کنند در زوال برفان عین حرم  
**تن کف** در برفان اگر برل غلیظ درخ باشد و ملل است بر آن باده طریق  
گرفته و ترک کرده طریق بر آزار است بد آتش می طبع میله و محوره و در  
و ابرج فیهوا اکتب نباشد و محوم دانوشیدن آری است و کجین و  
ماء الجین و میله و اگر حرارت شد بد شد قوی و فرط طایفه و غلبه  
و آب کثوث و خوردن مغز خیار و بادریک و کچمر و غلیظه را در معده  
خوردن می کشان ریون است با ماء العسل **حتی** بیج ز نفیس برفان  
ریونده عصاره فستقین عصاره خاف هر کدام بکند محوره و بعد درم با  
کا سحر ج باز **حتی** که هر روز برفان را تو اندازد اگر طبعش  
پایس باشد میله زرد کدوم صبر درم کل سرف عصاره خاف و درم و  
رب لوس هر کدام یک کدوم آب عنبر و غلبه سبزه و اگر طبعش  
زرد باشد راب با کدوم فیهوت **حطاف** برفان و در دملک را  
رادر صبر خاف میله زرد و معاد و رب کف درم و درم و درم  
نافع برفان و در دملک و فی صفاد و کدوم کل می کشان طایفه و درم

انظر ان اوله

زعفران ریونده صبر هر کدام یک کدوم شربت درم شرباب غیر شرباب **انگوشی**  
خاص از بر برفان محوره و بعد درم خا ریون صبر هر کدام یک کدوم بورد  
و انک و سخی دیگر خا و معاد و رب شربت کدوم **حب** نافع برفان  
خا ریون صبر هر کدام یک کدوم محوره یک کدوم **مطبوخ** نافع برفان  
میله کالی میله سینه هر کدام ده درم شربت بیضا نفع کدوم هر کدام بخور  
چراغی نافع از نایب هر کدام چهار درم و فستقین بکند عرق میله یک کدوم **اس**  
محوره و درم و میله زرد میله کالی میله سینه هر کدام بکند نفع کل سرف هر  
چند درم غم کاسه شربت فوف هر کدام یک کدوم برک سینه کاسه هر کدام غم  
لطیفه و خورده چهار شقال است خباب ده دارد سبب است آلوده هر کدام  
درم و درم و درم شربت درم شربت است درم **سوف** نافع برفان  
و حرارت ملک و سلا آن و نفع دم بعد از معشر است و مغز خا  
یک چهار درم کل در دملک مغز کل سرف سبب اصل لوس هر کدام  
درم و درم و درم معطل هر دملک شربت کدوم با آب سرد **سوف** که تغذی  
مزاج ملک و برفان کند بعد از سرف نافع ده کل سرف طایفه هر کدام  
دک نیم زعفران ریونده هر کدام ده درم کافور کدوم اگر معطل بود  
آب آلوده و غم و تر کجین طایفه و درم و درم و درم **طبیعی** که  
نافع صفاد و برفان و منفع سد رکبه و معده و مغز طایفه و غلبه است



پودنه هر کدام در ده روز از نازدخ کفرسج هر کدام یک کوزه در ده روز  
 فستقین اینون هر یک بمشال جوش نیده و نموده نبوتند **سکچین**  
 صغیر سده است نم از نازدخ کفرسج هر کدام یک کوزه و نموده نبوتند  
 سرکه کچون نده بمشال و صاف کنند و در ده روز از نازدخ کفرسج هر کدام یک کوزه  
 و صاف کرده بقرام آورند **سکچین** **دستار** نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 و با سرکه و در ده روز سرکه کچون نده بمشال و صغیر کاسه کچون و نموده نبوتند  
 کوفته تر و صاف کرده اند و نسبت بزور با شکر بزنند و بعضی صغیر  
 غیر معمول را کوفته آب کوفته اند و نموده نبوتند و صاف کرده اند و نموده نبوتند  
 از سرکه و نموده نبوتند **سکچین** **دستار** نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 و هر کدام ریوند در گتان بسته چهار درم نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 کثرت نم ز کتان هر کدام در ده روز در بعضی نسخه ده درم در ده روز از آب  
 کچون نده و صاف کنند و با نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 با نرزه درم با کلاب **نسخه دیگر** نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 نم کثرت هر کدام در ده روز ریوند صغیر نموده نبوتند و در ده روز  
 در ده روز آب کچون نده و زمان زمان کیده ریوند در ده روز با نازدخ  
 نرزه نده با نرزه و با نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 با نرزه درم با نرزه و با نموده نبوتند **نسخه دیگر** نم کاسه کچون و نموده نبوتند

عاده باشد و زرنگ با شکر کل سرخ هر کدام در ده روز نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 کده نم کاسه کچون و نموده نبوتند هر کدام یک کوزه در ده روز نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 روز یکی با کعبه کلاب و نرزه با آب نرزه و نموده نبوتند **نسخه دیگر** نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 مایل بود و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 آب کرم یکشنبه نرزه و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 کرم کل آب از نرزه و آب کثرت و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 هفت نبوتند و در ده روز نم کاسه کچون و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 و نرزه و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 کوزن نرزه و نموده نبوتند **نسخه دیگر** نم کاسه کچون و نموده نبوتند  
 بول نرزه و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 سکچین سمل خیر سمل نرزه و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 نفع صغیر و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 و نرزه کیده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 میفرموده اند و اگر خنجر مرده و نرزه و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 خشک به جمیع سق این روز با نرزه و نموده نبوتند و نموده نبوتند  
 نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند و نموده نبوتند



تقریباً در آن آب و اگر ضعیف بود یک گند و بوشه **البساط** آب بود و نه شش  
 برفان سودا و صفرا و غلیظ را در فصل شجره بخورم و در آب اگر با آب غسل شود  
 و در فصل گرم بخورد پیشینه خرق آید برفان بعرق دفع شود و در فصل سرد  
 نوشیدن نافه است برفان و شرط است درین در آن که هر روز یک جام روده شرب  
 یکدفعه در فصل برفان است و مقدار درم غار برفان نافه است برفان که در آن  
 جگر باشد و خوردن کنگر سبیل لعل سحر آب برگ ترب نافه است  
 برفان که در فصل حطه دارد شده و در فصل کنگر سبیل برفان است برفان  
 نذر یا دستور و در فصل کنگر سبیل یا جگر کنگر یا هر یک از اینها  
 اوقیه کنگرین و در آب ترب برفان نافه است در آن و در فصل  
**من القنیة و الا** سوا القنیة ضعف مزاج جگر و مقدار استسقاء **تعلم**  
 شرط است در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 و اگر غلیظ و زنج باشد بصبر و شکر و غلظ و در فصل برفان و در فصل برفان  
 مغیره از شکر مثل جود و سبیل و معطلی و در فصل برفان و در فصل برفان  
 مثل شکر و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 زعفران و معطلی و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 سرخ بود و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 معده و آب خوردن تا ممکن است و خوردن هر روز شرب پیشینه

بمقدار

مقدار و در فصل برفان یک گند و بوشه **صفحه** شستن در روز و درم کل سرخ  
 تر به صفیه شستن سبیل چهار درم و شش سبیل آب بپزند تا غلی باقی ماند  
 صاف کنند و بپزند مثل کنگر برفان و در فصل برفان سبیل درم **صفحه** دیگر  
 شستن چهار درم و شش سبیل درم سبیل و درم در یک با آب بپزند  
 تا نصف بماند و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 پنج مثقال کنگرین محلول در صفت قاشق آب و بعد از غذا و در فصل برفان  
 صفیه و در روز بول و معده و مثل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
**مقدار** معطلی و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 مثقال نرم بپزند درم میل نمایند و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
**قال الطبرقی** در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 کل واحد عشره درم کنگر سبیل و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 طریق استغراق باید بدارت بول که در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 زیا و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان  
 استسقاء با آب باشد و مقدار کنگر از او و در فصل برفان و در فصل برفان و در فصل برفان







و در وقت که این کول تر به سحر بخیزد و کنگنه از آن کنگنه کوشش کند  
 که در وقت بل نبوش پس از یک تا سه سحر و در وقت که سحر و در وقت  
 آنکه کنگنه از شیر تر باشد و اگر یافت شود از شیرین **معاذ** نافع در  
 فشره و صفت کنگنه که با آب سکنجبین بر سرش در یک کنگنه **معاذ** **جید**  
 قوی بوده و در زمان کت رفتن حب الفار و مویخ از بل جام از تر تر در ده  
 بر شکم مالده یا صند از کت زرد و نظرون و قرشیش و از حق و زرد  
 نخل بر سرش زرد با موم و عسل با هم و بر نام شکم گذارد **مکنده** سر او را  
 رستخیزان ماه اندک اندک و بر فقیه استخراجه یک تریقات و در صورت  
 میان هر دو سحر از روی بادهای و چیز که بقیع سد که کند بطا بر **جید**  
 از زرق و این بر شستن مکنده سر از ناله **والی** که با بول بقیع  
 ناله کند اگر حرارت نباشد تا ناله اهل زرد کنگنه طرز مکنده فیله کنگنه  
 نخل مکنده که مستقر بود در المراج که با بول شده بود از زمین  
 چون بر از او را بقیع دیدم یا فتم حرارت خیزد او با حرارت پس چند مرتبه  
 او را سحر کردم و میان هر دو سحر است فرمودم پس در وقت  
 بولی استعمال کردم شفا یافت **تذکره** که در هر کوبه و حمال در وقت  
 زرق بر سحر طبع است بود سحر که هرگاه رطوبت در لغات معال  
 باقی ماند زیاد سر زد شکم را و هرگاه در ایام مکنده رطوبت مکنده شکم را

بلین کار دار

بلین کار دار است یک کنگنه سحر کرد و در وقت که سحر و در وقت  
 اندک و بر فقیه دفع کرد تا قوه محفوظه از روی سحر کردم شخص را که سحر از روی  
 داشت و با حرارت مزاج و ضعف قوه بود کنگنه بر سرش و یک کنگنه بود  
 از طبع روانه خشک را در فم و موی و ملام و عسل و غل و در خوردن  
 اینها توبه کردم و در حفظ قوه آذوقه کردم در خوردن حرق مکرر در  
 که از راه داشتیم بدادن و در سحر که در آن روز از آن سحر کردم  
 خوردن زرد بلین پیش از دو و بعد از دو و اخل توبه شفا کرد  
 میفرمودم او را با این طبع و مویخ و مکنده سر چهار درم  
 رشتن غافتم تخم کاسر کلسر سحر هر کدام دو درم مندی  
 زده دست سبیل لعل بیدرم در سحر رطل آب جوش نیده  
 یک رطل سحر صاف کرده درم سحر در آن حل کرده بنوشته و تر  
 با این صابون شرم و مثل آن سحر معقد کرده پیش از غذا  
 که هر معقد یک درم از آن بلین کنگنه بلین و میدادم نقد در وقت  
 تا سه تخم و بعد از این تکلیف میکردم بقرب خوره و ریاس  
 و تصدیکه با ریح و با زردیون متعبر که در شکم طلا از رطل از سحر  
 سرکه و کلاب و آرد جو و جادوس و کنگنه که او هرگاه کرمی طام  
 مرشد خدا میکردم حکم او را بقیع و ضدل و سحر بود که مینهادم























شربت کبک **ضماد** غایق و تر کبریت کبک که در دست و پیکر است  
 بکار آید **حب** **رین** که جوهر بعضی از قاضی است و بوی خوشی دارد و بوی  
 بکرم تر و در دم زرد و در فمیل و در فمیل هر یک از درم و در دهانه بکرم  
 یا کبکین حلی آنکه خوشه و خورده طبع از فمیل از سر فرو آورده و در  
 تبدیل در و شنج را میفکند **نکته** سر و در است که مستقر اجوف است  
 کندم نان جو میر و خوردن و نان خورد و در و خورد با کبک آنکه اگر آرد نان  
 از آرد کندم باشد **دواء الکبر** حب است در آردا یک سفید و در  
 بولک و قوشن چهار سال هر روز و بعد از شستن مستعد است نه این  
 که منول مغز با دام تلخ و فمیل از جینی است درون هر کدام شش درم قطعه  
 هر کدام بکرم سینه حب است که قطعه کعب اندر بر هر کدام بکرم و در  
 زونا جوده زرد و در فمیل قاع از خوشیت بویس هر کدام در دم زرد و در  
 حبلیان از جودان هر کدام در دم و در فمیل در بکرم و در قوشن حبلی از  
 کوشن زنجیل سنبلی هر کدام در دم و در فمیل با نر و در فمیل و در زرد در  
 بعل جکند شربت کبک **تعلیم** در قوشن تر با قوشن کبک است و در فمیل  
 با بعل و صبح بکرم و در دهانه و در آردا آن که بکرمی یا بوقی و اگر آردا در فمیل  
 کند بعد از آن که بکرم شود بعد از پس بزیب و بوقی و بکرمی بدن او را با لاله قوشن  
 کند بعد از آن که بکرم بدن او را با بکرم در آن طرح کرده باشد بکرمی و بوقی و

آورد و در دهانه

آورد و در دهانه را بعد از یک هفته تر با قوشن کبک و در دهانه بکرم باشد و قوشن  
 عصر و قوشن بزیب و قوشن کبک و در فمیل و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 شربت کبکین و شربت قوشن قوشن و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
**طلای نشان** سر کبکین بزرگ و کبکین کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 صلا کرده و در دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 حب الکبک با کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 در دم و در دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 منور فمیل و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم بکرم  
 حل کرده و در دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 پنج روز و در دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 یک شب و در دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 آتش بر دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 معیتر تر با قوشن فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک  
 بکرم و در دهانه و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک و در فمیل کبک











برابر که کند و بر طحال اند و بنده بر آن بگذارد چون خشک شود بزرگ کند و در  
 مصلح بر غلط و در دم سداب بود بر سر بوی چکنشت بخور که از این جود است و هر کدام  
 قدر در سر که بپوشند و بعد از آن طول بپوشانند و اگر در اثر باشد و شش  
 درین خفا بپوشانند **مکمل** در سر بر سر طحال می بپوشند و بعد از آن  
 بنای مرغ است اما در اول لام بعد از آن بپوشانند و اگر در طحال جود است  
 بعد از معالجات حاجت بشرط عقیق بر طحال و قصد و راجع کردن طحال بر سر  
 مرغ بگوید و قیق و راجع کردن از اقامت همیشه از آن بپوشانند و راجع در آن  
 کرات و گفته اند که طاق راجع نشاندن بپوشانند و در اول و کوه مرغ **مصلح**  
 مصلح خردل و فرفرن بوزن برابر که بپوشد بعد از آن در سر نشاندن **مصلح**  
 نافع در طحال بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و پوست بخور که از این جود است و هر کدام  
 بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 نافع پوست بپوشد و چکنشت فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 و هر یک عمل بر سر و در دم تا و شغال بوزن و مصلح و بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 که در طحال قصد بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 کوفه بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 بر سر نهاده و درین بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 و در دم بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد

ان را بپوشد

در سداب خشک کرده بر روز در دم بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 مصلح بر سر راجع بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 جود و در طحال بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 نافع بر طحال که با حور است بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 جود و در طحال بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 در چهار در طحال بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 در آن حکم کرده نصف این حور نشاندن و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
**هند** با شش سده رت بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 نافع نیز استعمال کرده اند مثل فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 طحال برک سداب بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 اگر حور است بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 کوه در طحال بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 حکم کرده اند با رو به حور و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 جود و در طحال بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد  
 بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد و در دم فرفرن بپوشد







آن سرکه قدر بسیارند چسبند و در تخیل طحال و جگر و کبد و غده طحال است  
 سلق مطبوخ بخل خورده خزل غلط طحال سد است و در بیهوشی و در بیهوشی  
 طحال را خواهد کجورند و خواه بازیت صفا کنند و شربت معرب با سرکه موافق است  
 مطهر را شربت حصیر برک طحال را میخساید آن با کل آن با سرکه یا بخر منفرط طحال  
 صلب است و فو منفرط مشع سد طحال است و فنجک نشاء و کبر این  
 و او غیرت سد طحال را منفرط و قند ریون محل صلابت طحال است و منفرط  
 مغز را دم غ مشع سد طحال و مسکن چسبند در آن از ارشاک خورده غلط  
 حادث شده ارشاق طحال صلب است و پرستنج کمر رنق و در بیهوشی  
 طحال را اگر با سرکه چسبند بر شسته خواهد افتاد و کنگنه فرسبون مشع سد طحال و دم  
 چنین جوده که در اوس صلب طحال صلب است و بشک بزر محلول است  
 و در صلب طحال را منفرط کردن دقیق حلیه با شریان نظرون سرکه محلول غلط طحال  
 طحال کردن خورده با بخر بر طحال آشفته که آید کند و افغ غلط طحال است و شربت  
 باخل محلول و دم است و صفا در در بخر و دم محلول و دم است و بخرت خوردن شربت  
 کبر با سرکه یکی و منفرط و افغ غلط طحال است و خوردن سبکینش صفت و دم  
 طحال را شربت روناس بکسب چسبند محلول دم طحال است و خوردن خرق با گرم  
 و صفت طحال صلب است و کثرت مشع سد طحال است و خوردن خورده طحال  
 روزم هر تبه و در دم سپرز را بکند و در خوردن هر روز بندهم در دفع و دم سپرز

بکشد به طحال

بکشد به طحال و در شلج با سرکه سپرز و دم زایل کنند خوردن بخر دم در دم  
 سپرز صفت است و این را کوبیده کف نموده خوردن هر یک از خرق سیاه و بنفشه و  
 بسفنج و ما هر بیدانه و پوست بکبر و استخوان قند ریون بعد از ذوق و کخل  
 روقه بکشد چسبند منقرط طحال است و در زریون دورا بکشد به روقه حلاب با  
 نعل کند **تدبیر الامعاء بقصره** هر که بواس منورم شده عرض منفرط اندک  
 در طرف راست و بر در میکنند رجم مکرر زمان طبع بکشد شربت نفع و هر که  
 صابم منورم شده و در طرف چپ و خروج براز در زمان طبع و دم کافور  
 با ورم با رجم در طرف سمت راست و درک و میرسد و صفا و فو صفا  
 که بسته دارند و برسد طحال عرض منفرط و قلت شربت و سردی  
 در طرف و حق و جواس بطن و صلیح و قرق شکم و قی و در کمال هر شود  
 و دم در معده مستقیم عرض منفرط و صفا شیده وقت خل و جگر و نقل درشت  
 و فنی و سرول و در درین حال صفا و صفا شیده همان رجا بعینه بر آید فو  
 به خاطر **تعلیم** چون حالت منفرط و خورده دم منفرط یا بکشد در حال کبر  
 که اگر معده بچین منقبض نمیشوند و طحال و خورده دم میکنند و با رجم صلب  
 میباید و در پس چپ است و تیار میان دو سنطاریای دم که از فو  
 حوق حالت شده یا از ضعف کبد و یا در یک سبب سچ و خروج خون شده  
 و این را تیار از سلف از بکشد و سبب طحال که در انده اول آنکه خورده دم سپرز



و مویت و باج حریت و دوم آنکه اگر از اول علت تا آخر مختلف خون منبت  
 و مویت و اگر باشد اوله رشیان و دریکه دانند که با بعضی و وجه آید پس  
 شبعث شود دم و غراطه علت حریت و سیریم اگر باشد این دم با و در دم  
 چهارم آنکه اگر بدن نحیف و ضعیف حر شود و مویت و پنجم آنکه اگر در کبد و حوض  
 و مویت و اگر در معده باشد حریت و گفته اند در دوسطه یا سوسه اولی  
 غرضت بعد از آن غرض مختلفه منتهی به غرض غرضی طر محلول بخون و چون غرض  
 بطل کند اختلاف شنبه بدو در بعضی خون سودا و منتن این **نکته** حدوث  
 وقوع در امعاء البسیب البسیب و در سبب از کبد بود سطر و دات مزاج  
 یا در سطر دم حار و روان و هرگاه باشد سبب معا بسبب صغر سهل البزات و اگر  
 باشد بسبب سودا غیر البزات کما یبوس میگوید اکثر اختلاف دم که بسبب  
 مرد و صغور یا معامور است سبب شده قریب البزات و اما سبب که استادی آن  
 مرد و در آن نیست که بری شود چرا که آن قریب طمانت و هرگاه چار  
 در قروح معا یا با کراشت در برابر از اجزای معا است و در کتب علل و حکم  
 و گفته اند قوه امعاء اگر و سمیت قلیل الوجع و اختلاف منتن شنبه در  
 و با آن تغییراتی در علت حاصل نیست بسبب اختلاف غیر البزات و اگر از قوه  
 و وجه بیشتر است چرا که هر جهت فقر خشن زیادت و تب شدید و در مقام  
 اختلاف تخفیف در علل یافت مرده و هرگاه در امعاء شنبه آید باشد در

اعلام

بهمان کتب و جوفش اسودت شبر در روایا باشد بغیر منتن این و درین  
 و سبب علت شنبه است این را بگوید که سبب خلق تلین است حکم بقی لعلی  
 غرض و غرض غرض و غرض غرض و در خون شنبه کرده است و در دوسطه  
 معور غرض درین غرض کل از غرض شرب حب و اسوس شرب و با غرض غرض  
 گفته اند این غرض غرض است **سینه** دوت اما از غرض کل  
 است و محلول صمغ حب از غرض شرب متعال **فصل مانیف**  
 نافع است قیام دم و در غیره رطبه طمانت حب و اسوس صمغ حبی کلنا رطبه  
 از خون مصر سر کلام جزو سبب و صمغ از بوزن یکدم **کلنا**  
 مستعمل بود این نافع است سبب و قیام دم و غرض دم و در غیره سبب کل  
 صمغ حبی هر کلام چهار دم اتفاقا کل سبب کلنا هر کلام بخیر و کلام  
 سبب کلنا و سبب شرب و در دم حب حبس طمانت و غرض سبب کلین در  
 معور و امعاء علل پوت اما در شرب ما زود بر این سبب و با سبب کراشت  
 تا غلیظ شود پس هر که در ده سبب غرض شرب ده حقیق یا نمرده یا کرا  
 سرد و شرب و سبب شرب سبب سبب غرض غرض نافع است استادی فرد  
 امعاء را بر رطبه غرض ریحان غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض  
 خف است بوداده کل از غرض کرب کرده دم نموده **احسن** غرض  
 غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض غرض



و است شده و صفرا شدیم که هر یک خشک باشد بوداده بزرنج و زرد **تعظیم**  
 حقایق زخمها اند که این مرض در اول الفجر تحت جبهت بقول این تا قوی شود معا  
 و مانع آید از نفق جود و صفرا در آن شبانه و معری مثل این ترکب معنی  
 کف را قیاس بزرنج بزرنج نام خشک باشد و خوردن زرد نمیزد و کل  
 و شیر مطبوخ و اگر افلاک باشد در فصد کردن کفیف تمام است پس معال معنی  
 هر که خون پیشتر باشد و اگر فراطع باشد مغزات **نکته** هر که باشد  
 فزاد مسکه پهاض و تب باشد و صفرا منفرست شود عطشی غایب باشد  
 حقه زرد بزرنج است **حقیقه** نوره زرد بزرنج قیاسا قیاسا زرد چند روز  
 سرکه پیر در دوا قرار داد و آب ان اطل یا با لیس حقه کند یا حقی  
 زرد بزرنج سرخ و زرد جز جز قیاسا نوره نصف نصف شربت بعضی از دوا  
 بوزن در معال با بعضی از دوا قیاس حقه کند و اگر ضعیف باشد کمتر از  
 این وزن بکار برد **قال** این را بوی استحقاق حقن الزرد بزرنج و لایحه  
 ان بزرنج شمش آتشین لایحه بعضی و کفایت هر که دفعه میزند فراطع  
 خون سپارد و اثر قور در معا کرده و زینوقت تحت جبهت بقول این قدر  
 و نفعیت خروج دم و فراطع را بن حبیب منزع آید که بپزند و آتش  
 کنند و غلیظ شود و تناول نمایند **تعظیم** این را بوی زخم و خلاء فیکه مثل خون  
 لم است و دفعش معنی و وجه بطی است البته این با هزار بدن و سما

اون دفعه مر جبهت لایحه از ضعف کبدت و علاج معنی و مقول **نکته**  
 سبیل طب بجزوان سبیل پورت بسته هر کدام سی درم بخور ففقا و از غیر  
 کدام سه درم بختا با نوره همین نیم کر فوس و فزید متفوق یکش با نوره در سرکه  
 و بوداده و ج عرض بود هر کدام بخورم حب ارمون نونه هر کدام ده درم  
 است درون هفت درم حب الفار با بورت شدیم که بگوید و در درم ص و در درم  
 شام با شربت بنوشند و صفرا کند کبد را بنشیند و سبیل ففصل الی  
 و معنی وقت کند رو سبک است و بخورد و باج منور سرکه و با نوره  
 و سبیل و ففصل و نقل و نفعیت بسته در دهن آن و سبیل یا زرد صفرا  
 که مکرر مضیبا معاشده یا زرد بزرنج مال است یا زرد سودا یا با نوره اکل  
 چیزی ثقیل بخورد معال مثل مردانج و حب اطمید و زینق و کوشند  
 کرده مرثه بر موضع سح بوجع و با خلاء نقل فراطع پس اگر سبب مرثه  
 با معالست بدستیکه براعه حاصل نمیشد یا آنکه صفرا کرده شود کبد را بزرنج  
 بارده و ففصل با سلیق و غذای بارده تا حدت مرار شکسته شود و چون  
 منقطع شود جریان از کبد اقبال کند بعلی سح بدین ترکیب **حقیقه**  
 زرد سه مقلو بخورم کل زردی درم صغری مقلو مغز نیم خیار نیم مقلو  
 ریحان بزر قفون مقلو هر کدام با نوره درم نیم معلوم جمع کنند و صمغ سرکه درم  
 و شام درم بنوشند و وقتی کند از بر کج که چند مرتبه شست پس بگوید















اصفاه این سه فزون کفر معصی از درج محله است یا از فضیلت فیه  
طبیعت بعد میکند در دفع آن و دفع غرض پس اگر باشد بر فضیلت حد  
استغفره یک که بعد از آن استحال دروید معادل مثل بر تقوای و در حق  
کل دو اگر کسی بر عقیقه زحمت استحال یک که در دروید مطلقه معادل  
حب از ترش و در حق زب و در اگر از دروید عقیقه استحال نفس از  
مثل سداب و از بر و نه نخواهد و حب الف و **سفری** که فایز است معصی بر  
رسد اما **حیث** در دهانه هر کدام در دم تم کفر پس در دم حرف یعنی بخند  
بعد از وق و خلل شریج در دم با آب گرم و در نسخه دیگر که با بنر **حب افی**  
نافع است معصی از حی و نفسی و قوی بخور معصی از کینیل قرص در در چتر نفل  
عقصره رنگ هر کدام یک گرم هموده سکه یعنی هر کدام معصی مثل خود خوب  
سازد هر صبی که زنده اجابت میکند و گفته اند تم متعال قوی بخور معصی با  
لعاب پیشه خطر استوار است بده و از بر اسف و معصی از هم خوردن بکند  
جذب بدتر با یک او قیاس کنجیان فایز است **محبی** فایز معصی که  
از بطن و ریح شده اصل کوسن و در دهانه تم کفر پس کینیل **حب** معصی  
بدن خوف غاریقون قنقور یون زرد و در طویل معصی بر شد و با آب  
گرم بخورد اگر معصی در سهال است و در با دروید سکه بخورد و در نسخه دیگر که  
و در دهانه غیث و بطریق معصی در درم با به اصل آب گرم معصی

۱۵۴

درین دلیک حکم بخودن هر یک از اینها در دم و این **طالع** میگوید که در بعضی از  
بر غلیظت است و غفلت و تحول میکرد و بر تر و تر پس باید باشد که اگر با سه سال است  
در دم حرف عقود و اگر شعلت یا بس است حرف غیر عقود و نمیشود در دم حرف غفلت  
بگذرد و بنم از نمون یکدم آداب کرم و در بعضی کیمس غلیظت است آداب کرم  
خدا پس بر نشد در این در دم خواه بود کیمیدم کوفت آداب کرم یا بخرن یا بخرن  
و بعد ازین نرم ساز و شکم یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
و اگر بشد بعضی غلیظت و بعضی غلیظت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
محمود است و بعد از تر و تر غفلت در دم حرف غفلت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
نوشیدن و در بعضی غفلت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
بزرگتر و در دم حرف غفلت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
قطره یا آب سرد و در دم حرف غفلت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
در دم حرف غفلت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
حکم کرده است بخودن در دم نیز قطره یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
و در دم صبح خوری هم برزده و نوشیدن عصاره خرفه یا عصاره دانه یا عصاره دانه یا عصاره دانه  
نفع است از زخم و بعضی شید و در دم و غفلت یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
و اطراف نصب یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن  
بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن یا بخرن



























**مریخ** عذر ریاح هم رازده نه بنیزن کفر صحت کوفته با روغن کل بکوشند  
و بر شکم مالند **سفر** نافع نفخه که در حق نشکر و غلظت از زیره و هیلو کابل  
هر کدام یکتال مراد و کوبیده و کتال قصبه از زیره یکتال و برنج بکوبد و بر  
روغن جرب کند و بکندرم با آب گرم نبوده گفته اند در دره مرده بکشد  
شرط بر ناف کند رشتن نفخه و بکند از عجز عظیم باید تا محتو بر سر ناف  
**شعر توکلی** نافع قویج از زنده تسکین ریاح و غشای و سهال البطن  
و حبس نفخه فلفل میزین نخله و صحنه و نعل در جویز هر یک شش درم  
کندر نیم درم هموده و بعد درم و فیون نیم درم یکا یکا یک شربت **ضماد**  
نافه حبس قویج یک معده نیم شربت است و معده نام نفع و بکشد و غلظت  
مرزوقه از مرزوقه صحنه و فلفل میزین روغن بادام روغن بومهر و مرزوقه  
کندر و **ضماد** نافع قویج شش درم و فیون معده از زنده و غلظت **ضماد**  
از زنده روغن نیم و بکشد و غلظت کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
طیخ از زنده و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
خندید و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
بعضی گفته اند که کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
و با زهره کلا و بکشد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
در قین طبع حاد و بکشد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد

نکته

**نکته** نافع قویج شش درم و فیون معده از زنده و غلظت **ضماد**  
از زنده روغن نیم و بکشد و غلظت کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
طیخ از زنده و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
خندید و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
بعضی گفته اند که کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
و با زهره کلا و بکشد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
در قین طبع حاد و بکشد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
**نکته** نافع قویج شش درم و فیون معده از زنده و غلظت **ضماد**  
از زنده روغن نیم و بکشد و غلظت کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
طیخ از زنده و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
خندید و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
بعضی گفته اند که کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
و با زهره کلا و بکشد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد  
در قین طبع حاد و بکشد و سر کین کوبد و سر کین کوبد و سر کین کوبد















































خون بر سر نشسته و در طبع مخلوط خون است و این شریک از قوس که با کل رگها  
 یکتعلق دارد و دم رگ به آب سبب و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 و طبع در رگها و از رگها جدا شده و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 از خود رگها و غده است در رگها از رگها جدا شده و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 گفته اند و از رگها و خون از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 طبع در رگها و از رگها جدا شده و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 بود و میکنند **شیاف** که خون بر سر رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 بگوید و در شیاف زرد و بر سر رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 شد **اخر** مثل از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 سر شریک از قوس که با کل رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 که در رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 دم و خون حقیقی که با شریک است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 شربت از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 خون از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 شربت از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 در دم شربت است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 که دم در دم و شربت است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است

**ملحوظ** حقیقی که با شریک است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 چهار دم و شربت است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 شربت از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 غرق بسیار در دم **سفر** که در رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 بر رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 بر سر رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 و چون شربت است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 در رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 که بر شریک از قوس که با کل رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 شربت از رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است  
 بر سر رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 دفعه دفعه رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 که در رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 دفعه دفعه رگها و غده ساقه و رمانه با گوشت مرغ و بنه و در  
 باقی بر آن است و معاینه گفته اند در رگها رو شربت است











































سازند و اگر هفت حقه خواهد استمال نمود باید موم و در هر یک گرم **کرده**  
 بود که بعد از قطع بر آب سرد استمال یکند و شش پنج هر کدام یک جزء موم یک  
 و پنج و نیت سه مثل **اجرای** شش پنج را در جمیع امراض بارده  
 و ریح غلظه و تا کل اسهال و جوع آن و بر دوت معده و بطور **الان**  
 و قلع و غیره ولی که از بر دوت و جوع باشد چند سیراقیون و از  
 اسهال و قلع و قور هر کدام یک گرم قدر در فلفل شش هر کدام شش گرم  
 زعفران یک گرم که هفت بار در عمل که از دوا گرفته را یک بار و بدان برشند  
 و بعد از ششاه استمال کنند و در شش و یک مرتبه بار آورده و در یک ربع و میوه  
 بکار و در فلفل غلظه سیاه و فلفل سفید بود شش پنج نیم شغال **با آب**  
**لوز** و از قور بدنا بیرون کشد و پنج و از پیته صبر و صبر و فلفل و  
 و قور و از پیته صفت **نعم** فلفل با پیله در هر مصل الفاضل است  
 غار بقون خرقاقیون هر کدام دو گرم حمود صبر یک با پیله در  
 کا و بوس اسقور و یون جا و شیر یک پیچ غصه ره فستقن اسقور و بوس  
 هر یک یک گرم باشد و در مفر اسقور سلیمه بفتح هر کدام هفت گرم فلفل  
 سیاه و در فلفل سفید و زعفران و از پیته صبر و فلفل **با آب** هر یک چهار  
 چند سیراقیون و از پیته صبر و فلفل و از پیته صبر و فلفل **با آب** هر یک چهار  
 میوه کشد شش پنج بعد از ششاه چهار گرم با آب و اصل و یک گرم یک

لایم

طعام و مله است که با طبع افیمون نوشند **افیمون** چهار گرم  
 مویز صفت و در ملیل کاب هفت گرم اسقور و بوس اسقور و در ملیل  
 آب به پیله تا نیمه لایم با پیله صاف کرده و از پیته صبر و فلفل **با آب**  
 اخلاط ناشناخته نوشند و در شش و یک مرتبه از پیته صبر و فلفل **با آب**  
 و عمل با طبع مذکور **الاف** مفتح و ملطف اخلاط غلظه پرست **با آب**  
 پرست پنج گرم تخم بازمانده تخم کرفس امیون پنج از هر سبب **الط**  
 فو و صبر هر کدام جزء مویز یک و آن دو جزء به پیله و صاف کنند  
 و چهار اوقیه بکرم نوشند و که هر مویز و صاف کنند و در ملیل  
 دو گرم و در ملیل بالام شیرین یک گرم و که هر مویز هر دو در ملیل  
 بوزن هر دو در ملیل با دام **نعم** فلفل و از پیته صبر و فلفل **با آب**  
 نرم و فلفل و از پیته صبر و فلفل **با آب** هر یک چهار  
 هر یک با پیله کشد و در ملیل و از پیته صبر و فلفل **با آب** هر یک چهار  
 از پیته صبر و فلفل **با آب** هر یک چهار  
 مردانک مویز هر کدام دو گرم کا فو را فیمون هر کدام یک گرم با پیله  
 یک نیم جمع کنند و این موم در مرق و هر مویز **با آب**  
 چند سیراقیون و از پیته صبر و فلفل **با آب** هر یک چهار  
 پنج نیم را طبع کثیر و ساق هر کدام بقدر یک چند روز نوشند **با آب**

۱



































نافع عربول است شربت که تا نیکو شرب جو درم از کله واحد از قرومانا و  
 و بالام تلخ و شیرین و روغن هر دو و مقدس الی و باب بر کباب باب است  
 لزه خطر باب شک یا آب بر شیا و شان مفت یک شانه است و بر شیا  
 کندش پنج روزه زوب مزاج سنان اخلاط و سوزن تمام مفت حصه اند  
 جمع نبات نافع است قوه الیاب بول اسفند و کله و شال از غلظت  
 جودا منزه بالام تلخ منقر و مفت بطون تلخ و نافع حادث از انکس افلاط  
 و روت احمد السوس حلت فشرته شانه است جرب و در کرده و شانه  
 نفع دهد و معطر و بکشد مرصوقا معون بسوزنیدن مسکن و جمع آب که  
 عا و فشرده باشد از صفات فطالت کلیه شانه کم مداب بر سوزنیدن  
 خوردن نافع است کثرت بول و سرد شانه را حدیث قول عطفه و طر حقا  
 میجو بوسه هر روز دو و بندرم خوردن مفید است فکر طرند یا شربت  
 نوشیدن نافع است و یا بقیس را شرب تخم خیار بالین یا میخته نافع است  
 مفید است قرصه کلیه و شانه اگر یکدر غر غلظت بلعنه نوشیدن مفید است  
 قرصه کلیه و شانه است و اگر غلظت کندش کوزخ حرق یا بنش یا شانه  
 بالی است از بار قرصه یا به قهوه تخم قرصه مدبول است و نافع در لوج کلیه  
 و این نامو به بگوید نافع است شربت و قرصه و او رام حاره این و خصوص  
 اصقان بزرگان در وقت کله و واحد عظیم النفع است در شکم و مع کثرت  
 شانه

نافع است قرصه شانه را شرب بقیه نیز حقه کرد و بر غلظت موی  
 نافع قرصه اعلی و شانه و سیلان خراج انشانه است و هم چنین خوردن  
 نیز و حبیب است و شکم و مع شوی نیز بمل و آب گرم و هم شربت  
 سدر کرده و شانه بر سوزن و تقطیر بول و نفع کند شرب بکمال موی  
 آب کرفس خراج خون مفید است از کلیه و شانه و هم چنین است  
 مثقال قرومانا باب گرم و بدین خاصیت است هر از غار بقون و در  
 طبر و سیالیوس یک مثقال و حبیب نیم مثقال اما غذا و این حالت  
 خوردن خاص است خوردن نیم مثقال تخم انجیر یا کجینی در درگاه  
 و نفع کند تخم خربزه مدبول و منقری ر کرده و شانه است و سوزن  
 و نفع کند و بقیه او رام حاره ان و کله و شانه جدا و در کرده و شانه و شانه  
 شربت و طلا و سودا و در و شکم هر روز بر سوزن و بر شانه خلا کردن  
 و در جدی بیدن و با شنه تخم خیار یا خورده بول بکشد و حرف  
 سرد کردن نافع است خلیجان در در کرده و مفید است و این  
 و در در کرده و عری بول نافع است غاب و کله و شانه بر سوزن  
 بول بر اند و در در کرده و نفع کند و شکم بر بیدان و در در کرده و شانه  
 مفید است منقل مفت شک کرده و شانه و منقر است سده هر  
 و مدبول است سفوف کله نیز کله یا چند و در شانه و شانه



حصات سبب اخفست ملکی را شرب عصاره مع زردی بکر  
 و اوقیه مفت حصات صفای و کبارا و سفین مدبول است دم  
 کل و اعدان ناخواه و با بوش و دوق و جعد و طبع و دغ و حاشا و امون  
 و کبابه و مغز بلایم تلخ و تخم زردک و تربت ازایانه و طبع بود سوز  
 و گرد یا مدبولند و طبع و از شیشا نافع است حر برادر هم چنین یک  
 از کافور و سدر و کمار و سوس و مرزبان شتر حقنه که از ابله بولن یک  
 نوازه نیک ملول در سر که داف غریب است کافور یک شغیر و در ابله  
 بول بسته بکشد و هم چنین شتر و عفران و شرب یک حصه جوی  
 فکوک در چهار و نیم لنگ آب گرم جوی را سفید است و دغ بلایم تلخ  
 نافع است حر برادر ناخواه آب بنوشد و از بول کند چنین میگوید  
 یک شغل از بولان باب سرد و حب است بول در فرا شتر خود و تخم ترب  
 و تخم کرفس هر یک در دم بول بسته بکشد و سلس البول که از سردی نشانه  
 و بایان سوزش و عطش نباشد مفر کند و مسدود یک در دم نافع است  
**نکته** هر چه غلیظ دم کند مقلد بول و عاقل بر او ابله بول تواند شد و شکر  
 جاد و شیر سبب ایوس هر کدام یک درم باب کرم چند روز خرد و غلیظ  
 بول را مفید است بهر که میگوید بنوشد و بار جود دم در جوی بول تخم  
 در دغ بلایم شیرین با سکنجین بار و دغ بلایم با طبع نابوشه **قال**

بذلک

فر المارون بول الدم شب یا از شفا کثر اشغالین مع سدر شفا  
 بقدر شرباب **صوفی** نافع در دغ و دغ و کلبه و مثانه و حره  
 و غریب بزرگ تخم کیمیا کثیر افش شتر سفید است باب سردی  
**سفوف** نافع قروح قضیب و حره بول تخم خیار تخم فربوز  
 سوسر کلبه بول تخم کاهو تخم قشقرق تخم کاسر با سوسه قد فرج  
 سفوف کند **و اما** نافع حره حبقت صغیر اگر رب سوسه  
 کثیر از مغز بلایم شیرین و شش سفید و سیاه حب کاکج تخم خیار تخم  
 تخم که در تخم فربوز تخم خرفه کافور **قال** **نکته** تقطیر البول بکوبن مانع من  
 یا کون قرحه فراموشانه او غلیظ او کوز الک و افرغ مرضه الا مثل شتر خا  
 عضده و افرغ سو فراج المثانه و کوبن غلظت انیه اضرب ثانیه مع کافور  
 مفرط بضعف قوه المثانه الماسکه لملول او سو المراج البول و حره  
 عی اکثر ح المراج الحار تخم الرطب و کوبن ایضا فر زوب از مرغ سوز  
 و بنفشه تقطیر بول با از موت افعول است یا از قرحه  
 که هارث شود از حره بول یا از ضعف قوه و افعول است  
 و ایضا افعول یا از ضعف کلبه یا از قرحه یا از قرحه که دفع شود  
 بمثانه و ضعف قوه یا بسبب ورم است یا سو المراج و تقطیر بول  
 که عارضه فحش شود در برودت و رطوبت است ریاق و غلظت



و انقرو یا در ایشان تمام النقص است **نکته** لازم و از و حریب نشانه تمام دفع  
 و حرق است و ظهور قشور با بول و اوست احتقان نشانه بلغم غلیظ از  
 منبج است **نکته** قرحه نشانه با نقطه و غیر بول است و قشور منتهی  
 شد بدو نشانه و در زهر غلظت و آنچه در کینه باشد دوام جری با بول است با  
 انقطاع و مخرج ریز با کثرت و احاسا سرم و صلبین و اگر در جگر رسیده  
 کلاه نشانه باشد اعراض مخرج است از ماکر **نکته** مفت خضاه و مانع  
 نکون بعد از آن نصبت مره اخری است بچ کبر و پنج جاذبه و پیوسته  
 بگردد و با سر که نشد اقراض سار و بزرگ بگردد و باید که قیر طبع و ج و  
 ایمنون و بنور میزند **نکته** بویا شخی بول کند سینه که در غلظت پس از آنکه  
 و احاسا کند و جبر شیب قریح البته در کینه او حصاه است و حصاه کله احمر است  
 و اصفر و طلاف حصاه نشانه که ایمن است استدلال که مینور حصاه  
 نشانه جبر ببول ایمن مانعی و اول امر بعد از آن خارجیدن اعلی  
 سیکو بر نیز کبر که سنگ بر نیز اگر با سد وضع تولد کند اگر نباشد اینست که کثرت  
 ذرق الحام بشان سکر طرز و دو با آب میزند و از بر صبح میزد  
 باشد آن شکر **نکته** موافق صباغ مد بول و سکن حرق و مفت  
 منف تخم خربزه بگردد و حکم تخم ترب منف جعفره منف صغیر عرب بادام  
 تخم تخم غلظت مکرر میزد و سکر میزد **نکته** مخرج بال و هو صبح بول

در دم

اسودا فخر ایمن میولد کلاه **نکته** نافع حصاه نشانه ذرق الحام غلظت  
 نمک برابر هر روز بطبع منقطه امتیاع میزند **نکته** قشر و حنجرت با بول  
 فرو الحام سعد بعد میزد کند شرب تر شغال **نکته** مفت حصاه من  
 تخم خربزه قوت زجاج محرق و دو تو بسوی شرب سردم به پنج میزد  
 و بطبع منقطه امتیاع نیز گفته اند **نکته** ذرق الحام کند سر بسوی یکدم  
 بنوشند آب ترب **نکته** بوره از من بعد میزد پس سردم در وقت  
 آب ترب میزد که بنوشند و موصی دیگر مذکور است که بخورم بوره بسوی  
 سه شرب کند با او قیاب ترب بنوشند **نکته** بول الدم و بول الصفرا  
 فرست و با کلان و فرق عرق با نصف میزد و کبیر و لازم است قطع کند شود بول  
 در کمال شود و خوب است سوخته بر باد و بر کله تدبیر اوق و حصاه از احمر  
 کثیر و با و و **نکته** ارکا فایسرا اندشت بول الدم خربزه و الطار و کله  
 لان لصدع فرائض عرق فافصده اولاد و ضد الطار با او و بر سرد و مقوی شد الله  
 و از منبج خربزه از نشانه خفست که در بطبع ساق و کله سرخ با آب خربزه و کله  
 و حصاه و نجبه التبر و مثل آنها از آنچه از ارق و الحام جلاست کند بر سران  
 با و اخر کردن قلیا اینور و نشستن و طبع جور السرد و ماز و مشها و ضرار  
 و طلا از کلاه و اقا قیاسحق با صبح بخور و زوا و در کدر و کدر و احتیاج  
 با مستفاد باشد قرحه بر بسوی خوردن کلین غذا با بول طبع باشد نه فایسرا











در دم اسهال رخسار خنده درم آفاقا مگر گذر شفاف مایه ها هر کدام در دم شست  
 مغل هر کدام در دم بسل چون کند شربت در دم **معجون صندل** اسهال بولورانی است  
 دو قورین و نیم صندل است از خراشیدن صندل سحره غفران که فیصله سودا صندل  
 قطره اسهالون هر کدام در دم نفاخید درم منزه صندل که در دم بسل چون کند شربت  
 در دم **شفا** نافع قروح شانه صندل غرزد که در غنغنت است در دم  
 برابر با شفاف سار و بعد از آنکه باء اللطه حقیقه کرده باشد قبل را و بعد از آن بول  
 مثل تخم خربزه و تخم کدو و شنبه باشد زروق کند **قرقش** نافع بول الدم منزه تخم  
 خیارشور است که هر کدام در دم کفنا در دم تخم شنبه که بخوریدم از قراش  
 و بعد از آنکه کف با صفت کند یکبار برود **قرقش** منس بول دم کند که کرا ضعیف است  
 منزه تخم خیارشور که هر کدام در دم کفنا در دم آفاقا یک یک بخوریدم که هر  
 یک در دم آب لبان الحلقه اسهال سار و بولورانی که کفالی باب فرغند بولورانی **سقوط**  
 حاسبی در دم شاد رخ منقول دم الا حیا رخ سب که در نا کفنا شربت یا تخم خربزه که  
 و قورین را برابر شربت در دم آب سماق **سقوط** نافع است ترقه میرا  
 که بسبب حفظه و فریب باشد کل آنکه در دم الا حیا رخ یا اسهال شربت خربزه  
 با یکدیگر افزون و یکبار قیر یضی سماق یا رب **سقوط** نافع است خربزه بول  
 و بول الدم و سرده که در تخم شاد رخ خربزه صندل هر کدام پنج مثقال تخم کاهو  
 که هر کدام سه مثقال سک مثل تمام او و نیم شربت در دم **سقوط** نافع

بر سبب در آلات بول منزه تخم خیارشور و خربزه هر کدام پنج درم شربت صندل  
 که هر کدام در دم تخم شنبه شربت خربزه و خیارشور هر کدام یک درم رب سار  
 در دم تخم خربزه در دم خربزه و خربزه و خربزه در دم شربت خربزه  
**سقوط** نافع در دم خربزه و خربزه و خربزه و خربزه و کدو هر کدام یک درم  
 تخم خربزه در دم مصطکی تخم خربزه و خربزه و خربزه و خربزه هر کدام یک درم  
 شربت در دم یکبار یا شربت خربزه **قرقش** نافع است بول در شربت  
 صندل در دم تخم کرفس بزر یا تخم شاد رخ هر کدام شش درم رغن غفران افزون تخم  
 حاضی بر شربت جلفورنه منزه پام شربت خربزه هر کدام یک درم رازیانه کفنا  
 لبان هر کدام در دم صندل کفنا یا صندل کفنا یا صندل کفنا یا صندل کفنا یا صندل کفنا  
 و بعد از شستنه استعمال کند و شربت صندل یکبار را زنه و از ده درم منزه تخم  
 خیارشور و در قرا و در شربت بولورانی یا تخم کفنا شربت **سقوط** حصر  
 بول یا بواسطه ضعف قوه و اضمحلت یا قله حصر شانه هر که صندل کفنا  
 مدقه بول خود را با رو یا بواسطه زوال خربزه قطن است یا صندل یا بواسطه  
 سده است و سده یا زحمت است یا از درم یا زرقع یا از غلط غلط  
 یا غلط و دم **سقوط** یا بیطس و قبل و یا بیطس غلبت در کفنا شربت خربزه  
 اسهال و اسهال و محمد زکریا که در خربزه صندل یا صندل سار و خربزه حار است  
 که حار و خربزه و کفنا را و این علت چون بولورانی کند خفیف میکند بدن را که



که بحد بول **قوس** بایع النفع و دریا بیطلس طبا شیر رب سرس میج  
 کینا هر کدام بحد م کافن ایفون هر کدام یک قراط آب بر قطره قری سار و  
 قریه در شش و غذا کند و این قری در اج آب غوره و ما هر سر که و مصلحا  
 و بر کج و آب و رب حاضرات و عظیم النفع است اینها را در دانه شرب آب  
 فوکه تا بقیه و نافع است و فصد و عق در حمام یا بس و تقیه قطن و شکم بصرا را بار و  
 تا بقی و سلف گفته اند احوال علاج مثلا با بر مرض الاصفان با دانه و انکاش  
 و خردن با انفسیر و او مقدر و خلق و لوم جدا و البان و سر و ما هر سر و بول  
 و اگر قری باشد بحد بحد **سقفوف** نافع و یا بیطلس کثیر خشک کلسی هر کدام  
 بحد م صلب لاس جدا در دانه و دانه و درم غریز کل با بر با نکه و درم  
 بکو به شرب تر سر درم **قوس** نافع و یا بیطلس طبا شیر بحد م کافن قری  
 هر کدام بحد م کثیر خشک کلسی حاض کلسی کلسی هر کدام سر درم صلب  
 صید کلسی رساق هر کدام و درم کافن بحد م آب خرفه افرا می سازد  
 بر زن بکشد و آب انما بحد م **قوس** نافع است و یا بیطلس  
 البر لرا تا قیا و درم کل سرخ سر درم کلسی هر کدام سر بحد م کینا بحد م  
 لعیاب بحد م قری سار و **سقفوف** نافع سلس البر سلسی سلسی هر کدام  
 کدر مسادر شرب و درم **سقفوف** نافع کثرت بول بحد م کدر صلب لاس  
 شرب و درم **سقفوف** نافع سلس البر که با ان غطی باشد و هر سر  
 در بول

در بول و رنگ و رقا و رو باشد بحد م کدر صلب لاس سلسی هر کدام سر بحد م  
 سلسی هر کدام بحد م کثیر شرب درم **سقفوف** نافع از بر کلسی کلسی و در بحد م  
 بول با صفت جدید کلسی بحد م کلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی  
 بحد م بحد م صلب و درم و مقلو راس هر کدام و درم شرب درم **سقفوف** نافع  
 باشد بحد م صلب و درم و مقلو راس هر کدام و درم کلسی هر کدام بحد م  
 شرب درم با اقیه آب بحد م **سقفوف** نافع کثرت بول بحد م صلب  
 بحد م و درم کثیر خشک صلب سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی  
 هر کدام و درم شرب درم **سقفوف** نافع سرعت بول از بحد م  
 شرب قش کدر م کلسی سلسی شرب درم **سقفوف** نافع غریز کل  
 و علم و صلب باشد بحد م قری سار و درم صلب سلسی سلسی سلسی سلسی  
 و درم مقلو راس هر کدام و درم قلسی سلسی و درم رقا و رو بحد م  
 و بول بحد م کوفه و بحد م سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی  
 تقطیر بول و درم شرب قش کدر بحد م سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی  
**قوس** نافع تقطیر بول که از سو و علاج بار باشد بحد م صلب و درم  
 یک شرب سلسی سلسی کلسی و بحد م کلسی سلسی سلسی سلسی سلسی سلسی  
 جدید کلسی بحد م هر کدام بحد م قش کدر بحد م درم افرا می سازد  
 شرب درم با آب جدا و **سقفوف** نافع تقطیر بول که سلسی باشد و علم











در بعضی قلع باید طلا کرد از طلا بنویسند آب سرد و چون خشک شود آب  
گرم شست و بنویسند آب گزنه جویده مالیده و اگر خارش عارض شود طلا  
باید طلا کرد و حمام غصیه را بسکند و روغن گل و نظرون و شب و اندک از روغن  
و بعد از خروج طلوع کرد سفید که تخم مرغ مرز به عسل و اگر قوی در اندام  
و مقصود به ورم عارض شود صمغ است باد و به جفیه مثل زرد که  
ترکیب کرده شود از قرطاس محرق و شب و پوست ترنج محرق و اما  
خراجه است حدیث که بنامه در اندام است بکثره صبر اگر سختی کرده باشد به پا  
تجفیف اندکند و اگر خراجه را طبع باشد نافع است اندام را بشیر صبر و شاد  
لیکن اگر خراجه باشد که در اندام باید افزود و اگر ناله اندان باشد به صبر کرد  
در سر و پرست اما در سر که و اگر تیر بل با جاس عارضی ذکر شود بقول از آب  
منفصل است و در او را هم ذکر شود است ترک حرکتها **طلا** نافع حکم غصیه  
سفید است زیرا نشسته دم کرده سفید بدم افزون باشد هم منفعی کرده بخل  
طلا کند **نفسا** نافع حکم که از آن روغن ترنج کشیده آفتابا باشد که کلام خدایم  
نوش و در صبر کلام یک انگ زعفران نیند انگ بار و غن یا سبزی به بر  
**ضماد** مسکن وضع غصیه و ورم غنوی از کمال الکلی با پیرز با قدر  
آب چنانکه ریال نیاید و بار زده تخم طرخ پنجه و در حق بنز کتان و  
پنجه دریا و ناله با جمع شده و نهال کند **طلا** نافع وضع و ورم غصیه

مندی صمغ شام کردن اسرب و آب کشیده سائیده بمالد **مرهم**  
**قدس** نافع است ورم عارضه ثقیف و زهر اندام عارضه شش کل سرخ  
پرست اندام هم به پیرز و بار و غن کل منفعی کرده بر موضع کذا و ذکا  
نافع قروح رویه و ارجل و انقیض قروح محرق مراد است سفید است در زیر  
شب یا به قرطاس محرق اقلیم یا زرد پرست غن که نشاندن به سب  
نرم سائیده باشد و اگر حکم و حرارت و انقیض باشد طلا کند  
ما بینا بسکند و آب اگر التهاب فراط باشد طلا کند از عصاره القلی  
و این **طلا** نافع خارش انقیض و قروح با قلع سفید تخم روغن گل  
**قال** جانیوس قد ریاستی سقط جلدیضه کلها فدا و عا بالصدل  
و الورد و الکافور مع حجر المسک المحروق بهاء عین القلی **نفسا** نافع  
قروح رویه غن و زکر و زهران مار و شیا ف یا بینا انزروت طلا کند  
سرخ آفتاب و طان مراد است که بکشد به در سختی بلوغ باشد **فیتل** نافع قروح  
جهره قصب که از شیر و قزان حل کند و قدر عمل جواهر شیر و روغن نقشه  
با ورم و بار و غن که در هم مخلوط سازد و در ناله و ناله که لایق  
نیش که پس قلی که بیک بقدر دو انگشت مضموم با زرد و سب  
حک کنند و نفع منفعی به روغن که در چ کینه و بعد از آنکه قصب  
روغن که در چرب نموده و قصب است **نفسا** پنجه که نه و منفر







از زیر برود غش کج و کبک خفص ساقه بر بند و اگر درم از راه غش  
 لغت و اسب بر بند از آب تا طول و شفتش نما کند تمام در وقت  
 بار و غش و دفع صلابت خفص است **آخر** از هر دو کاه و جمل حفظ کند و برودم  
 صلابت ملا کند **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند **فصل** از کاه و جمل  
 انقباض اشتی سینه را بکشد بیا میرود غش غش برود غش برودان و اصل کند  
 و با آرد با قلع صفا و سازد و گفته اند اشتی سینه را حل سازد و سوس  
 بدان بر خند و سوس کم بر خند و چون در شود برودان و دیگر بر خند اما سوس  
 را بر کم کند **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 سینه کج شود و غش **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 مل کند و برودم ملا نماید و هم چنین با قلع و طبع و با بانه برود غش و جمع کرده  
 سوس کند **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 مل **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 برود با بانه و شست و رها و کرب و بر کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 چند مرتبه در اصل با قلع است و درودم خفص که با حرمت و در است باشد  
 طبع سوس که با این تقطیر با نظر است و در دفع غش خفص و تعلق قره به صغیر  
 و در هیچ خفص صلبان بقدر که غش برودان و سداب سالیله مخلوط بشیر  
 مرقه و حر کردن محذره که مرگیده مراد در در بعضی خبر حادث شود

ال

چیز را بلیغ و اسرع را ظاهر فضا از راه غش **فصل** از کاه و جمل  
 در و غش از شش حل کرده بر خفص ماله **فصل** از کاه و جمل  
 فرودم الصب الکبیر خافه و با جمیع الاعضاء لباد علی النخلة الذی مره بعد  
 مره باشد صفت و بکل اشتی سینه و بلیغ به و بلیغ به الموضع و هر دو مرتبه  
 و بط و علیه سینه شفا حار انداخته عجیب **فصل** از کاه و جمل  
 بزرگ جز و در دفع سوس آرد با قلع هر کاه نیم خردم و زرد غش **فصل**  
 از کاه و جمل آرد با قلع برود غش سوس صفا و سازد و تقطیر کند و اصل سوس  
 محلول برود غش و شش **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 و قلع الاسما **فصل** از کاه و جمل بر بند و آب جمل بر بند و آب جمل بر بند  
 فرقه الی الخفصین بیه قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد  
 و هر انصباب رطاب است و قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد  
 و لک کج است و اسکا الما فذالک یا و لک کج است و اسکا الما فذالک یا و لک کج است  
 بیه الاسم العام و هر انصباب رطاب است و قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد  
 و با قلع هر انصباب رطاب است و قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد و قلع و آرد  
 و در صفا با در بر سوس و در سوس است بقیله الخرد و کاه باشد و صغیر  
 و گفته اند و از قلع لاله و هر کاه شرب اسما نازل صغیر گفته اند  
 قلع و هر کاه حادث شود دران و لک گفته اند و قلع لاله **فصل** از کاه و جمل

بجمل







وایم با استقامت از کثرت رنج و پستی پس تشریف بفرمایند لغش در رنج  
و ما بقطع المشرق اصل میفرز و هر سعادتی که حاصل المونس و عذاب

سرخ آقاخانه دارد تخم خرفه سفید کند بویبرگ کرات **طلایه** قاطع  
سعدان نرنگ قیاسی رخ افروز بر پشت طلایه زرد و بر خنک کرات

سقوط: مع در سیدلا از سر و دست انزال تخم سداب در دم که مختلف  
اصلی سوس پر یک دم کلندر گل سرخ بود که یک سید درم شترجود درم و آب میانی

فصل اول در معرفت احوال قطعه سعد بن ابی وقاص مور و مرغ و شتر

در این کتاب از هر یک در دو مجلد و در هر مجلد در هر یک از این دو مجلد  
در هر یک از این دو مجلد در هر یک از این دو مجلد

تم به یو کرکام و دم تم حرفه شد که تم بنیز یک بنیدم، شد با جالب بنز شد بنز

مستوفی بجز سید قطعه دارد و منقذ الصلوات و السلام علیهم السلام

شده ام **سفوف** که قطع ثروت چنان که از نوازده تا شصت نفرم مرخص نموده

12

تم ثبت هر کدام یکروزه و در هر روز سه مرتبه در هر یک از حفره های  
چشم که هر یک حفره چشم چنانست برابر شش که مقدار آب عسل و کفنه

شرب و درم شادمانه و درم کچم خرقه کوفته و آب خرقه قطع  
و مکرر تا ناکند **قیس** نافع سبلانی منبت خاکی و دانه کهر مرزبان القدر

هر کدام که در دو درم نیمه نامیده اند هر کدام یک درم نصف ساج معده  
هر کدام که در دو درم نیمه نامیده اند هر کدام یک درم ساج معده

بحسب شفق و گفته اند این قرص جسی در آن نیز کند و زمانی شدید انشود اگر  
خود کند در همان حالت نیز انشام دارد و محمد را میگوید ادره

حاجه که قطع سر کش ايرسا و سواب بود و بنه و پنج گشت و خراست  
و راسته بلبله و آغله است. همواره در خانه لاهور گشتن و موز و سینه و خراست

و اما که منبر بنا کنند منفرد خلق گویند یک مسجد بفرستند مسجدی برین

[illegible]

خداوندان قرنها را که در این عالم میباشند و در این عالم میباشند و در این عالم میباشند

القدر بن جعفر و هو من بني كنانة بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

\_\_\_\_\_



نیت افایند غرض از معجون شده در کتاف طباق مطبوخ است که از مندرج  
 زباله میسوزد مخصوص ادمه هضم و بطه و مزاج و ادمه هضم و مزاج و ادمه هضم و مزاج  
 شود با ناله و نیز جبر و بخیل و جفته شدت است سرشت متعال  
 جوارش بریزد بیک و قه آب جبر و مزاجه سرور و باید غذا خورد  
 و باز و مرغ و حله از روغن کاه و باشد و **دانه** باغی بهی که در بدن در گشت  
 جلع غارقی شده باشد بخیل و درم صاف کرده با چهل درم شیرین  
 تا نصف رسد پس بیک مرتبه بخاک کند و درین یک و یک سوم ۱۰ زشت نماید  
 پس بدست که اینج و اندر دماغ بقیاید و ترطیب هم کند چه کلام اطباء  
 مزاج صنف او مرض اکثره اجماع فاللین شفاؤه **شفا** منقطع  
 را شکسته در ظرف بریزد و حرب برهم زند و مثل ربع آن آب باران در وقت  
 مدهور بر آن ریزد و نیم برشت ساخته بخاک کند و نیز سطحی که بصورت  
 برود غلظت کاه و بریزد بر آن زرد تخم و به پاشد بر آن نکر و حلیت و میل  
**نکته** هرگاه ضعیف شود قوه باه سبب برود و بیس که میشود افراط و  
 و نیز شعله و هرگاه از غلظت و بیس است باشد افراط و شدت بسیار از آن  
 قلیلت و هرگاه از برود و در طلب باشد شعله و افراط کثیر و باقی است  
 در صورت اول خوردن مرغ و بر یا برنج و گندم مطبوخ با لبن تازه و

و میل

منفصل

منفصل مری و متقل کج صبر کن و داخل کردن در غذا و در بخیل  
 نقد امکان ملاتی است و در صورت و نم نیز و خربزه و هندوانه  
 و خیار و کدو و خرفه مطبوخ است و در یوم سجده و منور و بطرس  
 و فلفل و خردل و دارچین لایق است **نکته** که غلظت عاقر قرحا میسوزد و باقی  
 گرفته بجز بختی لبس بخیل مری برسد و جدا سازد مثل فلفل سیاه  
 و نیز ربان نگاه دارد و اصل شود و صبح کند و کرا **دانه** **منقطع** افرین تازه  
 حرب بکند و عاقر قرحا مسک برکام چندم بکوبد و با نیم روغن روغن  
 بنیق و در ظرف کرده نگاه دارد و وقت حاجت بر ساق و اندک باله و  
 چرب الفاظ شود و مشرب و صبح کند و غلظت لعل که اندک در آن کاهفته باشد و  
 سپس گفته خوردن فلفل و شلیل و بریزد جبر و منفرد طبع شخص را بر صفا  
 قند کند خوردن بزرگمان و فلفل مزاج لبس محرک با **نکته** فلفل  
 مزاج صنف انی جامع و با بوفیه فلیس شب بزرگ الکراش و شراب **جوان**  
 عمل را بفرام آرد پس مندرج غلظت و نیم جبر و دار فلفل و شفاقل  
 و تخم جبر و دارچین بکوبد و بر آن بپاشد و بطریق جوارش سازد و کرا  
 ان مداومت نماید بعد از طعام بوزن یک قه **نکته** که صنف بخیل  
 دار فلفل شفاقل هر کدام بجز حلیت طبیب نصف جبر و لبس برشد **نکته**  
 بخیل دار فلفل تخم زردک مسک و کشته باز و تخم مرغ آبیخته تا اول نای











هر کدام یکا و قیله کلاب آفرای سازد و ملاکند و صوف کف اهل بیله  
 هر روز نافع است غرق عرق و نیم خرز و نرندار و **دوا** که صوف عرق زیر  
 بغل تمام بدن کند بزرگ سرور کل سرخ صندل کلاب ساییده بر زیر بغل مالند  
 و اگر جفت جیس عرق تمام بدن باشد بکوشند و جامه گدازن بدان ترکند و چو  
 و هم جفت کوب را بزرگ سرور و کلاب رستی یمن کرده و در کیمه متخلخل النجی کرده  
 کرد انرا بر بدن افشند و صندل نیز بر کنند و نیز نافع و در در  
 عرق است **دوا** نرغ غنغ کل و مارو و هم چنین کل از سر و سر و انک مر تب  
 و کلاب و نافع است رو غنغ به بالیدن و بزرگ سرور و کلاب و کل سرخ  
 و مار و سختی کف مثل غبار و در زیر بغل یا تمام بدن بپاشد و **دوا** که بزرگ  
 بغل و هر طرفه که خوش باشد جرن ملاکند و بشو کند و اگر صفت در  
 و نیز نگاه دارند نمن انرا نافع کند بسیار و عاقر قرحا است بوزن  
 برابر با کلاب تر قیله **دوا** و کلاب از عرق در زیر بغل هم رسد و انک  
 و نافع آن کند اگر کلاب ملاکند **قال الله عز وجل** و عاقر قرحا و درم حار و برضی  
 اند و کلاب و اربط و الاربعه و یقرع سرینا و میسط مع ورم شدید  
 و مرقشیره **نکته** چکاه و در ورم طاعون حقیقان نیز کرد و اگر کیم  
 و طین شبت و بایون لطلول بر موضع علت کشند و تحلیل دهد **عظیم**  
 بدانکه اطباء منع کرده اند و در ورم طاعون قصد کردن و حکم نموده اند بشرط

مع

و

و تیغ زدن بر ورم اگر ممکن باشد و بر موضع مشروط آب گرم ریختن  
 و اگر اشتن که خفته در آن میخند کرد و و سببش زیاد شود و نیز نافع انداز  
 استعمال عطیه با برده بر ورم لطیف بر اطراف ورم طاعون از کل از سر و سر که  
 و حایر داشته اند و طاعون را بر ورم بر سینه از خدایین و کل سرخ و کلاب  
 و لخم از این افراد و در ورم اشترب به خاصه مقویه قلب و نافع و هر دو  
 کیمیه سینه بدن را از لوامش شمرده اند مثل شربت حنائی اشج **دوا**  
 نافع و بر ورم غنغ و صیب و انار هر کدام خاصه بند بقره ورم  
 با کلاب عرق بید شک عرق کاه و زبان هر یک ده ورم و کیمیه این است  
 کلاب نیز نافع عفونت خط میزند شد و خدا اند عذیه و عذاب  
 و سرکه و مخصوص مراقب است و گرم داشتن بدن بکامه و استنشاق  
 برادر لایق و اگر محتاج به نفع باشد پیا ز کس و در ماء العسل و اندک  
 روغن سرکس کیمیه منفع است و صندل با انجیر سرشته منفع و شجر است  
 و هم چنین مرهم و عطیه با صاب زرد آینه **دوا** که بقیه ده و تحلیل  
 دهد و جزیعت پاک سازد و بر موضع عاقر قرحا بپاشد علی بهم برشته میانی  
 چند میگزید اگر صبر و ناک بپزند بر این ورم ملاکند تحلیل دهد و در  
 چوبه و نیکار سخت کرده با صاب مبرق بر طاعون و کیم و در مرکز پستان  
 زدن وقت نیزه انرا بر سر ملاکند و مع گرداند و بعد از بر طاعون ملاکند



شفا حاصل شود. بجزیره میزند که که نرم کرده با یک لیوان نودج کره یک شرب  
 بر دم و بر سر بستر و در آنجا ریخته و غشای غش **قال** ملائمه را هر  
 در شش و لایط ان شفت و مطبوخ بجم الاطعام فانه ينقص كل مرة حتى لا يمتنع  
 شرب و الاكل بالسوء كجانب بعد التفتط بطل الشرب **والله اعلم بالصواب**  
 واخل و نیز بطل شربت طو کردن از شش و مجلوله و نه هر روز که شفته **مو**  
**و** در شربت طو که در تر قید که دفع نماید بهر که در شربت است و در دم بقدیم  
 است و کلا بیک است و از شربت که شفا کلا یک بطریق مغرب اند  
 و تر قید که در شربت است و بجزیره بپایند و در شربت است **و گفته اند** که در  
 زهر که در شربت است و بپایند و در شربت است **و گفته اند** که در  
 در شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 مطبوخ یا در غش کل صوفی غش است **و اگر محتاج به تر قید و دانه**  
 در شربت و مطبوخ ششم و کاه کدوم و در شربت است و در شربت است  
 و در شربت شفا که در شربت است و در شربت است **و گفته اند** که در  
 چند روز شربت طو که در شربت است و در شربت است  
 شفا یا اطفا را اطفا کردن بهر بیدانه مدقوقا به و شربت و نفع کند  
 و هم چنان طو کردن بهر بیدانه مدقوقا به و شربت و نفع کند  
 بجزیره اطفا را اطفا است **و در شربت** اطفا را اطفا کردن بهر بیدانه مدقوقا به و شربت و نفع کند

در شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 مطبوخ یا در غش کل صوفی غش است  
 در شربت و مطبوخ ششم و کاه کدوم و در شربت است و در شربت است  
 و در شربت شفا که در شربت است و در شربت است  
 چند روز شربت طو که در شربت است و در شربت است

در شربت و هم چنان بر شکتان و در شربت طو که در شربت است و در شربت است  
 طو که در شربت است و در شربت است **و گفته اند** که در  
 و در شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 که مسقط اطفا را اطفا است **و گفته اند** که در  
 و در شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 لم مطبوخ و شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 و پس اطفا را اطفا است **و گفته اند** که در  
 السوء و بشفه بر شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 مرده و بشفه بر شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 که شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 و مطبوخ یا در غش کل صوفی غش است **و گفته اند** که در  
 قال اطفا را اطفا است **و گفته اند** که در  
 اطفا را اطفا است **و گفته اند** که در  
 معجون بکل نفیض بکاه متوالی غش بر دانه هم چنان است و در شربت  
 رض اطفا را اطفا است **و گفته اند** که در  
 و هم نیز غش را وضع دقیق مملو از شربت **و گفته اند** که در

در شربت طو که در تر قید که در دم است و در شربت است و در شربت است  
 مطبوخ یا در غش کل صوفی غش است  
 در شربت و مطبوخ ششم و کاه کدوم و در شربت است و در شربت است  
 و در شربت شفا که در شربت است و در شربت است  
 چند روز شربت طو که در شربت است و در شربت است

در شربت



بلا قرص کربیت بوده برضبت مع کند و بکوار **دکتر** زنج مسخ و زرد و لو کرد  
 و عکس نمک کند و هر اسبوع یکبار بد و د قیکه ناخن بنفشه بران بکند و در موا  
 عاب بود عنبر مورد با خردل مسخ **مرد** **قال** زاکان الداضی طباشیر  
 فاسقل فی غلظت فون من زنج و زاج و سنجار و لوزه فانه یخفف سریع  
 و لایس **ای** فیه منه **وقال** الطلیس زاکان فی مواضع الطفره الدبر  
 بعزیه الداضی بیل منه موه رقیقه منته فبا و را القطع و الکة لای مثل  
 لان مثل هذه القرصه لاکل الباع کله یقصد سریع **قال** اریا سنیس  
 ستریمکام الداضی ان یضد بعضی غسل و مما یخفف المتقرح منه  
 ریحاً او بر سر کوز زنج امر سحجان و شیران علیه و یکس کس  
 جیدار شیده علیه فانه یشتر **قال** ابن زکریا لم اریا اوفی الداضی من  
 مرهم البیداج و کافور و مود و اسج و انون فانه رایت هذا صلی فی لای فانه  
 و قال البضا الدوا التخذ من البعور و الخیار و العقیق بیه الداضی حشفت  
 دافع است و اخی را ضار کردن بساق مخلوط بکچین منقر داضی است و در  
 کردن برک مورد و بر داضی متفرج نافع است **مرد** و اخی فرا حیت کما  
 نافع هرگاه ابتدا کند و صغیر باشد عقیق مخلوط بیل مسکن و نافع است مع  
 شدن انرا **دکتر** اگر جمع ندهد باند پس باید به بیشتر یا یک شکفت طایم  
 فشره تا از آن فصول دفع شود پس ضار کردن بعد مس یا بکل تر یا شک

یا غار

بالکاب و مصلح است و فنی تر سر و عمل و اما داضی متفرج را مرهم زاکان  
 مخلوط بر مرهم بیداب و انر زوت بران کواشن و خرفه بکلاب نکره  
 بران است نافع است و معالجین گفته اند هرگز است برار داضی به از طار کردن  
 بر ز طونا بر که نیست و کواشن شکست آب سرد چند آنکه به جوشد  
 بر زرد و زرد کردن مدخل داضی متفرج است **طله** که منق عرق و شست بکند  
 فاکه از جبر زبانات هند بر سر بار و نفع طاهر کرده بباله و خرد زرد  
 مخلصه نافع است و زرد و زرد مطلقاً و در نفع نیست گفته مالیده نافع و در عرق  
 که جرب بد را نافع است مردابج قبیل زنجویم برگ و طه هر کدام بکوبه و در جود  
 رو نفع کوی و یکجور که سخی طبع کرده بر جرب است **طله** **قال** **الغیا** جرب  
 غلیظاً مطلقاً با حرارت را لای سرخ کوی حبه و در سکه مد سخی کند چنانکه مثل  
 غسل غلیظ گردد پس بم جزد کوا و مسوق بآن بمایزد و در حمام بر جرب  
 دست و هر عضو که جرب داشته بباله و بعد از آن بار و کخود مالیده شود **نفع**  
 نافع جرب و قد بار نافع حب القلت زنجویم عرق خا ربن قبیل شیطی  
 هر کدام قدر لایق بار و نفع کوا و سرشته بباله و اگر طفل باشد مدس کوی سرخ  
 کوا که مالیده **دکتر** انتفاع اصابع و غار بدن و سر زشتی شکفت  
 بسبب اشتقاق فضولات و بجات بود و لایط برود شکفت علاج  
 هر روز لایق خنده و سکیچین بر زرد خردن و کوا و سخی و سوسر جرب نیدن







کنند که البته قطع علت می شود و **حققت** نافع عروق است بر سردی و دافعه می کند  
 و با یکدیگر طریقی بر بزرگداشتن طبعی بماند با یکدیگر بنم اوقیه غسل بیک اوقیه سر  
 مقته کند **حب** نافع و جمع مفصل از غلط غلیظ و سودا یا با برنج فیهرا میزدیم  
 غا یقون سفید یک هر کدام نیم مثقال نرسد ایضا نشت سوزکجات بوزیدانی که  
 سوزکجات سفید یک هر کدام ربع درم کوفته صیاره **نکست** اعلم ان الاسباب  
 المحترقة بوضع المفصل من فضول الدم التي في اعين الكليتين في الكبد فقل  
 الطعم الثالث الكليتين في العروق على ان فصل الاخير الكليتين عند التراق  
 الغذاء تشبه الخلاء وادخله الاغصان ليس بضعيف القوة في اعداد هذا الوجه  
 لكن الاغصان من هذه العضلات الاخران لا سيما فصل الدم الكليتين في العروق  
**سقوط** سهل غلط اسود و نافع عروق است که از غلط غلیظ غا یقون میزدیم  
 ایترون هر کدام یک هر دو نکره جز و نرم بگوید و چهار درم با جلاب بنفشه  
**سقوط** مجرب محمد زکریا و سکنین او جامع مفصل سوزکجات سفید  
 سکر طبرزد هر کدام یک درم سخی کرده و غرض کند بعد از استقراح پس بدین  
 که مانع است از غلط از سیلان و هم چنین سقوط کردن هر صم درم  
 کثیر خشک است درم قد و سه درم تخم خشتی شش تا سه درم قد نافع است  
 و نیز گفته اند استخوان سخته سفید سخی بپس کرده و درم اش سید  
 سکنین و جمع مفصل است **ضماد** مقصر و رک و کت فروست خردل  
 و فانی

در قحاحام لوزن برابر بطیخ انجیر سرشته خرد کند تا منقطع شود و  
 در آن سیمان کند **قال زکریا** وجود ما خلق الله ما يقوم مقام الماء ان  
 يطبخ الزرك بسل البلاد و قيل يطبخ على البلاد على حديد و يعلم للوج  
 ساقین حین بنفط فان لم ينقطع عید علیه و بعد النقطه مع ان يندك  
 حتى يسكن و جمع الزرك **ضماد** مفصل عروق است که در ساعت سکنین  
 در و کت علیه را با آب سکر که بکوشند نه مهر اند و بعد از آن غسل بر آن  
 طرح کرده مرتبه دیگر بکوشند نه که خدا توان کرد پس بر موضع گذارد و پس  
 و سه روز نکت بد و این غلط در اعتبار نیست نافع است و اگر  
 خشک شود وصال بزرگ نرم کند **طبیخ** نافع و جمع مفصل علیه زرد و سست  
 علیه کای یک استارن بهرج و درم مویز بیلان و در سست رنج کرفس از این  
 اینستون مصطکی اسرون قره سوزکجات بوزیدانی هر کدام یک مثقال است  
 و طریقی است بر بزرگداشتن طبعی بماند با یکدیگر بنم اوقیه غسل بیک اوقیه سر  
 ما یزهره هر کدام ثمان درم سردار و کرده بنوشند **ضماد** نافع و جمع  
 در یکین حرف کوفته با آرد و جودا و کتدم آینه با سکر غیر کند و بر موضع  
 بگذارد **قال** ایضا سوبه اتحدت لرجل کانا به درم لیس شید و لمرارة في  
 اربية و كان قد غارب انما يمد فيخلل بعد ان صبر عليه هذا الضاد  
 يرضن بصبغ عتور و هم قشور الخشخاش الابيض سبعة درم اکل

و نفس

و من



ويزال الدم ويؤخذ كوكب خمسة دراهم وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 البقيع نصف رطل ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 مع ادراس في الماء وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 هذا الورم الكبدية يؤخذ بندقية وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 ويطبخ مع الحنظل ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 والثاني ما يطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 جازر الشربة في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 العلة ويسهل قليلا ما عيب الشربة في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 خمسة دراهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 ماء الشربة في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 عرض له سر غليظ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 عشرين درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 برزق طونا ويزال الدم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 وشمع من دهن القرم الخمر فانما كانت العلة وهاهنا اليوم الاربعه  
 عشر يخلط مع ماء عيب الشربة في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 العلة اليوم العشرية ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد

يفرقا

يفرقا وزن البقرة وواحد ادراس ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 الارز يخلط مع ماء عيب الشربة في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 في الجليح الاصف ويزال الدم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 وث يترجم فان لم يكن به جمر واجابت القوة وسامت فليجتم على الكلال  
 والاخذ من اوبعضه الورق الاكل وان كان له ذلك يخلط في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 بدسامة القوة والسني والزمان والبلد مفعول في وليد بغيره مفعول  
 في التدبير الملايم للمراض الكاين من الدم او المرق الصفرا الى اليوم  
 وان كان جمع المفاصل من برودة ومن بلة يسقى من حب الشربة في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 ويزال الدم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 السني الدرامات لثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 الدرامات لثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد  
 الحرفج ويد من دهن النار يترجم او يد من السوس وفرنجة اهر  
 وليد من الحنظل قبل شربة ودهن الحرفج ودهن الحنظل ودهن الحنظل  
 بعد الحرفج من الحمام يد من الحنظل والسوس وانه رديان وليكن  
 طما من زينة باهية متخذة من راج او طما من دهن الحنظل مع دهن  
 الدوزا محلو وكون وطر ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد كذا وبقية ثمنه عشر درهم ويطبخ في ماء بارد















الوقتة ينبغي ان يستعمل فيه الحذر ولا يعظم نفعها جدا وحينئذ نفع الحقن القوي  
 التي يقع فيها شحم الحنظل مما يشبه الدم لان هذه يقطع الكثرة من مكانها  
**وقال** قد يكثر اوجاع العجز والفقش شبه اوجاع المفاصل وهرج  
 جنس ماء الفيل ويغرق بينهما بان مثل هذا الورم لا يكون الى المفضل للكم  
 الى جميع الموضع الذي من المفضلين به وعلاجه اما له الماوه وتلطيف  
 التبريد والشه والعلل الحلقية المقوية **قال** الهرة في غير ذلك من الاسما  
 وضامة الاستداه ينفع منه بعد فصد الاكل فصد الورق الذي يفرغ الحنف  
 والبنصر من الرجل وبعض عروق القدم والاذن اذا كان الفضل فيه مازوا  
 يعظم نفعه عند تسريح وضع الورك يريح هرسي ينزب من الربيع بالما  
 رازر يكره هذا واول لطيف جدا لا يسهل الا ان يفتح البدن بالبول جدا  
 عليه **صنایع** عايقون نكواه اسارون وجم كثر من حاشا سبع  
 هرکدام یک اوقیه زاده لعل ودر هر جرس سبیل جیب صید فدا سون  
 هرکدام و اوقیه صفتها تا فطر دیون دینق لها در یوس هر یک چهار اوقیه  
 فردا تا عطشش هرکدام نیم اوقیه نیم سداب هر فایقون زونا و فنگر  
 هر یک استار که صفتش مقویون هرکدام شش اوقیه صومرا که کجانی  
 یا سرکه یا آب فاسر حل کند و با قرا و یو کو فته بهم آمیزد و با غسل کف فته  
 میرسد و در غرضه بکینه نگاه دارد و بعد از شش ماه استعمال کند شربت

کینه فطرس

نام چهار مثقال فطرس و **دوا** نافع وضع مفاصل که در یوس صفتها تا هر یک  
 هفت اوقیه یک سر تا یک هفته نرسد نیم شش اوقیه و زنده شد اما شش که  
 در کماها صغارف حالت اینست که در یوس صفتها تا هرکدام ز اوقیه  
 زاده هر جرس و اوقیه نیم سداب یک طر که دوازده اوقیه باشد شربت  
 یک مثقال **صنایع** نافع وضع درک جنید ستر جوشن ششم غفل مقل کجانی  
 با اسوا شربت و شفا و قف فلاب **تبصره** بدانکه اوجاع مفاصل  
 از یک جنس اند و بکس مکان هر یک بنا بر خوانده و فیه فضا که اگر  
 اگر وضع در در کست عرقا کوبند و اگر در قدم است نفس کوبند  
 و اگر در تمام یاد را کثر مفضلها است وضع مفاصل کوبند و جعفر تقی  
 کرده اند میدان وضع درک و وضع فایق و کوبند و جعفر تقی  
 میگوید است بوضع درک و کوبند درک ممتدنه از این تا کوب میسوزد  
 بوضع فایق و نفس چون ابتدا کند در یک مفضل است مثل ابهام و چون  
 مرض شود در اکثر مفاصل نشر کرد و در میرا و لا استغراق کبیر است و اگر  
 بدن منیع باشد اول فصد بعد افعال و اما اولیه در اول اوجاع مفاصل  
 بدین فرطین از دوا و اوج باید تر شیب داد و هیچ صفت و طلاء که در مفاصل  
 استعمال میشود از سوزن خان خالی گذاشت اما بوضع درک مفاصل  
 عیسیت دوا و در ابتدا فطر است یا سکه که در جیب صومرا و غیر

صفتها تا هر یک هفت اوقیه یک سر تا یک هفته نرسد نیم شش اوقیه و زنده شد اما شش که در کماها صغارف حالت اینست که در یوس صفتها تا هرکدام ز اوقیه زاده هر جرس و اوقیه نیم سداب یک طر که دوازده اوقیه باشد شربت یک مثقال صنایع نافع وضع درک جنید ستر جوشن ششم غفل مقل کجانی با اسوا شربت و شفا و قف فلاب تبصره بدانکه اوجاع مفاصل از یک جنس اند و بکس مکان هر یک بنا بر خوانده و فیه فضا که اگر اگر وضع در در کست عرقا کوبند و اگر در قدم است نفس کوبند و اگر در تمام یاد را کثر مفضلها است وضع مفاصل کوبند و جعفر تقی کرده اند میدان وضع درک و وضع فایق و کوبند و جعفر تقی میگوید است بوضع درک و کوبند درک ممتدنه از این تا کوب میسوزد بوضع فایق و نفس چون ابتدا کند در یک مفضل است مثل ابهام و چون مرض شود در اکثر مفاصل نشر کرد و در میرا و لا استغراق کبیر است و اگر بدن منیع باشد اول فصد بعد افعال و اما اولیه در اول اوجاع مفاصل بدین فرطین از دوا و اوج باید تر شیب داد و هیچ صفت و طلاء که در مفاصل استعمال میشود از سوزن خان خالی گذاشت اما بوضع درک مفاصل عیسیت دوا و در ابتدا فطر است یا سکه که در جیب صومرا و غیر















و این در بروج جنوبی که بر وجه استوار گردیده اند و بر وجه فصد گردیده اند  
 این که علت از صفا حاصل شده اند و چون که اگر از خون بشد باورم بود  
 پس به بر وجه فصد است از آب و روغن که در موم و عصاره های  
 ناشکیف حرقت و حرارت شود و میگوید که آن را بر وجه فصد  
 و اگر تا فدا افعی بالصد و کوه استند از وجه فصد و کوه استند  
 این را بطریق الکلیات و الاغیون و التبع و در هر مورد نافع نفس جاد است  
 پنج بروج سفات سرش در پیش از منافع و نشانه ها و اینها است که سفید  
 فصد که بر اینها سازد وقت حاجت باب غیب الشک و کوه استند  
 سخن کرده که بر اینها در هر وقت که بخواهد و در هر وقت که بخواهد  
 زود ما ساف و وقت احتیاج بر کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 طه که در هر روز در آن بر قطعه مفرد و کوه استند و کوه استند  
 هرگاه که تر شود و اعاده کند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 نافع نفس جاد و مفرد و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 هرگاه که در هر روز در آن بر قطعه مفرد و کوه استند و کوه استند  
 کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند

و این

و این در بروج جنوبی که بر وجه استوار گردیده اند و بر وجه فصد گردیده اند  
 این که علت از صفا حاصل شده اند و چون که اگر از خون بشد باورم بود  
 پس به بر وجه فصد است از آب و روغن که در موم و عصاره های  
 ناشکیف حرقت و حرارت شود و میگوید که آن را بر وجه فصد  
 و اگر تا فدا افعی بالصد و کوه استند از وجه فصد و کوه استند  
 این را بطریق الکلیات و الاغیون و التبع و در هر مورد نافع نفس جاد است  
 پنج بروج سفات سرش در پیش از منافع و نشانه ها و اینها است که سفید  
 فصد که بر اینها سازد وقت حاجت باب غیب الشک و کوه استند  
 سخن کرده که بر اینها در هر وقت که بخواهد و در هر وقت که بخواهد  
 زود ما ساف و وقت احتیاج بر کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 طه که در هر روز در آن بر قطعه مفرد و کوه استند و کوه استند  
 هرگاه که تر شود و اعاده کند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 نافع نفس جاد و مفرد و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 هرگاه که در هر روز در آن بر قطعه مفرد و کوه استند و کوه استند  
 کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند  
 کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند و کوه استند

طه که







از کل مرغ و محوره که مود و است بشرب در دست **مرب** نافع نفوس  
 محمود و در دم سستین بکرم صبر سازد و با جرمه عذاب بشرب  
 بنوشند **طاهر** حید از بهر کس که قهق به تریه بیاید و در شکم جمع نفوس  
 عارضه باد از بهر با سکه و آب کاسر خورنده ثلاثه **نکته** احتیاطاً  
 در دفع خام از رکتین تریه و در دفع مفاصل عارضه و در عادت  
 ماه الجنین با طبعه در دفع نفیه ماده که از قضا و سهل باشد با بعضی  
 کاسر خورنده و سنجین با الحاضه چهار او قهر هر روز نوشیدن و در سها  
 صاحب نفوس به طبعه یا به تریه مطبوخ بشرب **کافور** در استفراغ و جاع عارضه  
 در اطراف شحم منتقل و از اطلیه نفوس سور کجانی و هم چنین از سید و آتونا  
 با سوسه و در تخم و در کفایت **در مدوت** نفوس که از بهر عصب  
 با رطوبت قبل از حادث شده باشد بحام و در شکم و مع نفوس  
 کردن بهدوق حبس طبعه مخلوط بر دفع خیر و هم چنین بهدوق فربس  
 سوسه بر کفایت مخرج سوسه کجانی و در دفع کجانی از عقب و مفاصل  
 با سوسه و در هر حرکت که بعد از افراط عذرات در مفاصل ظاهر شود  
 به با طبعون تحول در دفع یا بر **نکته** نافع بصیرت و در مفاصل  
 خیر کجانی کند و با سکه عارضه سازد و با زایل کرسب یا به کینه مخرج کج  
 بریزد **قال** جالب نفوس اما استعمل الاضده المحمده في عمل النفوس اذا  
 لم یکن

لم یکن هناك **نکته** محمول بمتفرغ ماء بقله الحفا سدره و یستعمل  
 مثل برده و جن و زولیترب سوسه عارضه و مع المفاصل البه **صا**  
 رافع بقیه امر که در نفوس عارضه قمر اندازد و با آب کرسب خیر  
 کرده بریزد و اگر کجانی بدوار قمر است صبر و غفران و مراب  
 کرسب طاکنه با آب کجانی طبعه و طبعه کجانی با آب کاسر کجانی  
 حرارت قمر باشد **تعلیم** اما کان النفوس البارد من غیر ماده بل  
 سوء مزاج فلا یسهل منه لکن استحق السخنة المبدلة للمزاج وان  
 کانه مع ماده فاسهل کجانی سور کجانی و الشیخ و نحوه و استعمل القه  
 بعد الاثنا کجانی **طاهر** لانتفوس البارد والیقین مع صبر و بعضی  
 لتخلیل بقایاء النفوس بمرات و الشیخ و لانتفوس الحار یقون و غفران  
 البه النفس عجیب و لک طبعه **نکته** بلس نفوس طبعه امض تریه بعضی  
 از ریح خفقا سور کجانی بوزیدان با سوسه کجانی با عصب الشعب الشرب  
 متقالات **در الذی** لهم باده الحده من یقین ان او سوسه شرب  
 قلع الحده منهم و لم یصبر **در انا** کجانی نفوس شرب بهالد و این  
 بنام کجانی عارضه و راهم قلابه البه سور کجانی صبح سکری  
 با سوسه و ان کان با در لایق فزید کجانی و در کجانی و در شرب  
 سور کجانی و بوزیدان و در امر با سوسه شرب متقالات و نصف



في يمين الوضوء ان يمسح بيمينه ويسكن ما في جوف القدم في اسفل القدم يدق طرف  
 السور ويؤلف باليمين ويطلع ويقفوا يحفظ من هذه القدم سكن الوضوء  
 فيه **قال** الرازي على ما هو عليه كان يمسح به في موضع القدم بالحجارة  
 على العقب ويؤلفه على حوض من الفرس الباردة والماء على الباردة  
 ويؤلفه بها ما يشاء ان يستعمل بعد تنقية اليد من الخبثاء اهل ورقا  
 سداب نير الكرفس والرازي يجمع دونه مكد جزو فيلوز المرسل قسط  
 زراذع مدهرج مكد نصف جوي كجج وسقف سلكل يوم درهم ويعد  
 من الشاة الى سطا الرجع ولا ياكل بعده باربع ساعات **قال مسيح** ينفع  
 من الفرس الشديد الذي يكون في كرفس فيكون رنجيل درهم درهم  
 لفل مكد نصف درهم سور كجج خمسة درهم سيف شفا لين بشراب  
 حار فيسكن الوجع **قال الرازي** ينفع وضع الفاسل الحار على الفاسل الثالث  
 وعشب الشفان في الرطلين يذلل الحمام ويقع عليه في ماء حار  
 حتى يلين الشفان ثم يذر عليه كثيرا حتى ياكل الشفان الشفان  
 شمع ودهن من ذلك يطعم ويسوي بله حبيب والشفان الذي في الدرس  
 وقا يخذل من مرادنج وشمع ورنيت عسل السوية فان يشف الشفان في الرل  
 السفيج جيد للشفان في الامعاء ذروراء ودهن الشيرج جيد لمن  
 يمشق اطرافه لان يذهب السور يمنع عيها جدا **قال** محمد بن كز

ان يمسح به في موضع القدم بالحجارة  
 على العقب ويؤلفه على حوض من الفرس الباردة  
 والماء على الباردة ويؤلفه بها ما يشاء  
 ان يستعمل بعد تنقية اليد من الخبثاء اهل ورقا  
 سداب نير الكرفس والرازي يجمع دونه مكد جزو  
 فيلوز المرسل قسط زراذع مدهرج مكد نصف جوي  
 كجج وسقف سلكل يوم درهم ويعد من الشاة الى  
 سطا الرجع ولا ياكل بعده باربع ساعات

ينفع ان يستفح الدم من حبله والطحخ يد يد من الباسلق وينفع به  
 في كجج السور امرات ثم يعصفه بذه العروق اصم ودهن سبل لا فيها  
 يتعا بد نصف بذه السور وينفع من بعضا جيد ان يترسلي يوم نصف شفا  
 اباي فيقرا ويعلق الكاف برنيت قد طبع فيه رشت ودهن الكرنب داما  
 يدق الطرة الدابس ويدهن الرطل برنيت ويذره عليه ويصب عليه الزمك  
 داما **قال كز** في علاج الفيل يعصف الباسلق ودهن الفيل اللطيف وسهل امرات  
 كجج السور كجج الكبريت ثم العود مع الفل ثم مع الاسال مرات متواترة ويطلع الرل  
 بهذا اللطاف لخذ صر آه قيا ورو عصاره لينة النيس وشب ويطلع الجمل الشيف  
 وشب الرطل بعد ذلك ويصب عليه العقب في فوق ولا يترك الا وهو مشدود  
 الرطل ولا يرفع الرطل ويستعمل في خلال ذلك يعقب الله وعذ الفرم من الرل  
 من العلاج هذه الاصداء لانها ياكل منها شيئا كثيرا **قضاء** يفعل ذلك بزاكرا  
 وتخرج **اقص** دما والكربس ترمس بطرون بولما قد وقع الحلبه يطلى بالارل  
 يوما او يومين فانه ياكل منها او يقصف منه **خللا** في درهم ساق وقدم  
 لكل من كك مبرج كروه كاله دما برك جعفر يارب بجزء وايخ طلاء م  
 وتخرج كروه اترام فاما في حباله حاد شينوه بزا في درهم كرون  
 جعفر شربلح والين مخلوط برنيت في درهم ودهن كز بزا بزا  
 ميتوه ورنيل قدم حباله لاطلا كرون بغيره ودهن واسب من الشفان

في يمين الوضوء ان يمسح بيمينه  
 ويسكن ما في جوف القدم في اسفل القدم يدق طرف  
 السور ويؤلف باليمين ويطلع ويقفوا يحفظ من هذه القدم سكن الوضوء







بامثل ان هتا بران نسبت مسکن وضع است چنانچه محلول در روغن بمان  
 برقرار ظاهر بالیدن نافع جمیع اوجاع عصب است. **ف**ماد کردن تخم ترب  
 نافع وضع مفصل است. **ف**ماد کردن قسط مسکن اوجاع باره و در فصل و  
 مفصل است و بهم ضیق طرا کردن بر روغن قسط طرا کردن فقط نافع  
 وضع و یکین است و شرب و دانه از آن نافع وضع مفصل است  
 صلا کردن هندی با نافع است نفس سلب و بیخ از شر عظیم النفع است  
 بدن طو جهت تصفیه دم و تر سعه مجاری شرب از سجون بکدرم  
 آچار و دم و از مطبوخ پنجدرم باشند هم بکسر شیرین کرده طرا کردن  
 بخیر عظیم النفع است و در تحلیل وضع و ورم اسفل قدم سفوف کردن  
 بر شرب یک نیم مثقال اصل مسوق تا دوازده شب موجب شفا  
 عرقان است تم الریاض الدانیة بغایت **الله و البلیان** و است  
 با تمام الشاة خمر ریاض حر سوز السموات و الارضین ریاض ثمر عالم کبر  
 میخسنت تمام یافت سما ریاض مناظر زوید و انا الله الذی یحب ریاض  
 نظم سکر از ریاض ورم کرب چسب ختمه تاریخ الخلیج اعمده العلم علیهم السلام  
 القیم الامیر البصیرة الطیبات العظیم و الصلوة علی نبيه المشرق بنیرة نوره علی

و عهده ای که در صراط المستقیم نموده اند



بامثل ان هتا بران نسبت مسکن وضع است چنانچه محلول در روغن بمان  
 برقرار ظاهر بالیدن نافع جمیع اوجاع عصب است. **ف**ماد کردن تخم ترب  
 نافع وضع مفصل است. **ف**ماد کردن قسط مسکن اوجاع باره و در فصل و  
 مفصل است و بهم ضیق طرا کردن بر روغن قسط طرا کردن فقط نافع  
 وضع و یکین است و شرب و دانه از آن نافع وضع مفصل است  
 صلا کردن هندی با نافع است نفس سلب و بیخ از شر عظیم النفع است  
 بدن طو جهت تصفیه دم و تر سعه مجاری شرب از سجون بکدرم  
 آچار و دم و از مطبوخ پنجدرم باشند هم بکسر شیرین کرده طرا کردن  
 بخیر عظیم النفع است و در تحلیل وضع و ورم اسفل قدم سفوف کردن  
 بر شرب یک نیم مثقال اصل مسوق تا دوازده شب موجب شفا  
 عرقان است تم الریاض الدانیة بغایت **الله و البلیان** و است  
 با تمام الشاة خمر ریاض حر سوز السموات و الارضین ریاض ثمر عالم کبر  
 میخسنت تمام یافت سما ریاض مناظر زوید و انا الله الذی یحب ریاض  
 نظم سکر از ریاض ورم کرب چسب ختمه تاریخ الخلیج اعمده العلم علیهم السلام  
 القیم الامیر البصیرة الطیبات العظیم و الصلوة علی نبيه المشرق بنیرة نوره علی



[illegible]







